

سید عارف کاتب فیضی کوه زند

از ایشان حیانت و عداوتها نهایت و در اندر کورتن <sup>ببر خیزان</sup> آردان نشانه اندر کفین  
گوید این آواران آواران خدایت <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
التمه از اوله <sup>بسیار</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
سیرتوی و انتقفت <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
مخبر دوران <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
بر کورتنهای آسمان <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
وینجی <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
دود دوران <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
کان عرش <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
در از این <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
کافی <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
از میان <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
بسجانی <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
و محمد <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
شمار ایشان <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
و حب <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
چرا <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن  
در حضرت <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن <sup>کند</sup> که در آن کورتن

خداست

یعنی بار خور الله مثل اولها در این معنی  
در اولها نیز

چهار باره شده العام سرگردان

یعنی ضعیف  
میان استاده باشند

دفعه باره و خلایق  
در میان ایشان

این استند

مطالعه تیسیر حیات

و بعضی دیگر از بزرگی

عزیز  
کاتب



و مجاهد با ندرت در عرض می آید بر آن خود اندر نامها با ندرت نسیب در رویت نسیب که در دنیا  
 حساب خود گذردان بدیدها تو بکنند در رود تا آن نماز در یک تا نماز شام بحساب استغفار  
 مشغول شود خاما حق بی آن کسی که اولین راه شود کتابه نامش را بیست و نیت  
 راستش فیقول بسی که بدید با توتم بکیر این نام مرا اثر کرد و بخوانید کتابه نام مرا  
 این سخن از غایت نشانده که بدید از بسیار طاعت با ندرت و تو ابدان در آن نامه باشد  
 در شان خود ملا این کو بدید این بدست و راست که حق طاعت داشت بودم بیقین که  
 این ملاقی این را من خودم رسید حسابیه بشمار خود از برای آن طاعت مشغول  
 بودم و آن نامه در بودم از برای این نامه طاعت بدست راست و اهدند نسیب در پیش  
 اینست که یقین کند حساب و در آن کذاب و بموجب آن عمل کند پس از حال او خبر دارد  
 و گفت جل جلاله فصحو عیث که بس او رنده کاین باشد لا یثیبه که او وی را در باشد  
 خشنه بود وی از آن رنده کاین فی جنته در بهشت باشد عالمیه بلند یعنی در  
 آسمان بلند باشد درجات آن بلند باشد که نگهها او در رفتان او در کثافت او در بهشت  
 چنین قطوفی میوه های در رفتان آن بهشت حائیه از جیل باشد او خود ابرایش  
 استام و در خفته بکیر آن میوه را القطف بالکس القطف بالفتح کرفتن میوه از  
 درخت بزود میوه نشود این بهشتیان لا کسوا بخورید و اشربوا بیا شامید  
اینجا کوارنده با ویع نبه رحمت و بد رنج و بد بون و بی غایط و بد پاری بکما اسلفتم  
 بسب آنچه پیش فرستادید او عمار با نیک و نماز در روزه و حج و زکوة و صدقه و انصافی  
 و غیر آن فی الارحام در روزه با الحائیه گذشته یعنی در دنیا رحمت و رحمت و رنج کشیدن



امروز جزای آن را بگیرد ابن عباسی وجهی که گفته است که این دو صورت بوده و در آن  
 باشد در روزهای گرم و در سون هم گفته که یکی از دو پاره ای بهشت را نام ریاست و  
 هر که از آن در راه را بگیرد هرگز نرسد نشود از آن در روزهای گرم و در آن پاره ای بهشت که به  
 یا اولیا طال ما نظر الیکم الذی یبعی ای دوستان من بس که من شما را دیدم  
 در دنیا به با خشنی شده از تشکی و شکم با بهشت جسدیده از کسب و چشمها  
 بخاک افتاده از بهیاری بطاعت من امروز در وقت من باشید جاوید و بنده یار  
 و بیانشید کورنده به راه کشتن چنینی آورده است که در آن سفر و سیطره است که رسول هم  
 گفت لایدخل الجنة اهلکم الا بحدی انهم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله تعالی  
 لغلان بن فلان اذ خلوا جنته عالیته فظنوا فیها ما ایتهم نعیب و رویی انبت که در عمل کوشد  
 فاما جزای آن از فضل الهی بنده از عمل خال امام القاسمی رحمة الله الختیمة ترک ملاحظه العین  
 لا ترک العی خود عبد الله انصاری رحمة الله میگوید عمل لایا مکن کرات بهما مکن و چون صفت کوشد  
 نیکو در آن بیان کرده و صفت آن کسان که نام بدست جب داده شود یا کوه و کنت جل جلاله  
 و اما صفت دامن آن کسی که او بی داده شود کتابت نام او را بش اسم بدست جب وی نیکو  
 بس میگوید یا ایته کاشتم کم اوت داده نشدی کتابتیه نام خود را اولم در روز نرسد  
 ها حسابیه که هست شمار من یا ایته کاشتم این صیدن هو رنبوه که من سب آن رزوه  
 شدم کانت بدوی القامینه حکم کند بر من رمن رایع کاشتم رزوه نشد تا این  
 بیارندیدم و در پنج حساب نگشیدم هر چه در کور عذاب بود اما این عذاب از آن سخت تر است  
 ما انحنی عنی سوذاشت مرا حالیه مال من یا هم سوذاشت مرا حال من هر که عجب نماید مراد مال باشد

در آن روز ضعیف از رایع اسم خود را بدست جب میگوید  
 بدنی عمل کرد و در کور عذاب از آن سخت تر است  
 بزار از آن او عمل حاصل در صفت بدست

بالبقیة العیة

الای کور و کوی جوقرا







رسیده شد

و در سی و اتر که گفتند این شیخ سکنانست باین شکل امام ادهرات بی ابن سکنان روان شد  
 و رسیدید که آن مرد پیشی بر اهل این آیت تفسیر میگوید که خداوند خفله و تم الحیم  
 صلوه تمهید سلسله فرافها سبعون و الاغانا سلکوه در ویشی گفت اکثر صلوه پس بلند  
 این دیوانه لایق است از این شیخ چه هست زیرا هاد امام را آمد بر بال این شیخ و بدست شیخ  
 تو بر کرد و اصرار شیخ شد شیخ فرمود معارضی بیارید تا موسی بشکند <sup>یا در</sup> فخر را بکیر امام گفت فخر  
 حاجم باشد بیت <sup>یا در</sup> که فرمود راه اوله بین بودی فخر را از راه دایه عینی بودی چه کلمه  
 او منی لم یذکر لم یذکر بود عالم نیجات او خیره فرودهای در ویش سخن بی طرین فقیرم آید که  
 کولند از چون عنایت ابدیت به بنده برسد خطاب رسید از شتکان رحمت این بنده را بکیر  
 و غل بنده که در گوش نشید و در آتش محبتش در آید و از بیخ های تو در صد گوش نشید و در  
 دیش عاشقان ها بر روی او ان ما و ما انان وی ان کرم وی امیدواریم که این سعادت برساند  
 نفیب عارفانیت قوم در محبت خاتمه داند رحمتی استوی عنده القدر اللطیف بیت عاشقم  
 از کله گفتش <sup>یا در</sup> بجز این عجب منی عاشقم این مرد و مندر هر کجی اشع بلا فرود خندند صد  
 من از ان جان عاشق سوختند در میان جان ایشان خانه کیر در فلک کنی خانه ای  
 بدر میش مرشد شناسم سلسله اشهان <sup>در دست</sup> که تیرت آن ان آتشی که ایان <sup>در دست</sup> در هر شاهان خود  
 محو از شهر خندان <sup>در دست</sup> که در ای و اقبال اشهان معنی سخن شیخ انیت کم چون  
 عدوان کا خزان را گفت سبب آنرا بیان کرد و گفت جدا جلاله انه کان بدر است که  
 این کا فر بود عیالایه من که ایمان من آورد و بالک <sup>در دست</sup> ان العظیم زکی و بزکی وار  
 و لایحقی یعنی انکیخت یعنی رغبت کرده خود را و خود را علی طعام المسکین <sup>در دست</sup> و خود را خورون مکر بیان را

بیت عاشق



طعام

خور و نجین بود و در ایام تراش فرمود و صاه تا نبرد آنکس بد خصمت است بعد از کفر او هر چه بدتر  
 از او نیست و بعد از ایمان هیچ چیز نیکوتر از جو انزوا نیست فلیس یسئیت که الیوم  
 مرین کا خزان امر و نه با انا اینی یعنی در قیامت هیچم در دست نزهه بکلی شغای کند و بگر  
 در کلمه برون و لا طعام و نیت مروی در خودن الا من غسلین مران ریم آیم و در مخیان  
 بعضی درون خیان را از زقوم خود رهن باشد و بعضی را صریح و بعضی را غسلین باشد  
 بس تناقص نباشد لایا کلامه فهر نماین غسلین را الا انی اطحون مگر گناه کاران  
 خطا را صریح گناه کرده که در انکشاف یعنی نغز زدن غسلین را مگر خیران نغز و بالله  
 من ذل نقیب ص در پیش نیت که در کمال ایمان و در آن نان سعی فرماید خلا اقتبس  
 سو کند راه می کند من که خداوند هر چه در عالم بجا تبصرون بحمت آنچه بند و ما لا تبصرون  
 و بحمت آنچه غریبند آنه بدرستی که قرآن بقول رسول در این گفتار فرستاده شده ان پی رسول  
 کیرم کرای بندگست و آن جز این است که ان حق تو قرآن را مآورد با آن نوعی که بعد رسیده است  
 بلیق رساله ادا میکند و مع بحمت آنچه می پندار آثار قدرت و صفات حضرت و بحمت  
 ذات پاک خداوند که نمی پند که قرآن است کلام خداوند قدیم که هر کس فاد او را رسول نیت اینی  
 سخن نشای و کاین نقیب ص در پیش آنست که هر که موجودات را قایم بحضرت او پندتا  
 محل سوگند شود بیت بر بند چشم صورت و بکش چشم سیرت تا نشرق غیب بین  
 سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة والیقینی ولا تجعلنا من اهل الغفلة  
 و الحجورینی کا فران میگفتند قرآن سخن نشای است حق تو گفت و ما هو بقول نشای  
 و نیت قرآن گفتار نشای قایم که قلیل ما تو منون اندک ان شما کا فران میگوید

سبب خود اب قیامت دو چیز  
 شد ایمان نه آوردن بخلق کردن

ح



ایمانی

ولا تقول كما ينون و نيت قرآن كفتار كامن قليلا ما تذكرون انك انما اشد ما يندم عليك  
 ما لا يدركت تتميزك من باب العالمين قرآن فرستام شده است ان بود و كار عالمين  
 بر سید رسولین بر زبان جبرائیل ولو تقول داگر صدغ بر بند محمد عینا بر ما بعض الاقاویل  
 بعضه ان كفتار كه ما كلفتم با شیم بوی الاخذنا امر اینه بگریمند او را با ایمینی بقدرت و  
 قوه یمینی دست لاست و مراد اینجا قوه و قدرت است یا معنی این باشد بل کج دست  
 راست محمد را و بند او را بل کج و معیوشی کنم ثم لقطعنا منه الوتین بسی بیرحان محمد  
 رو دشتی الوتین رو کسید پیوسته بدن چون بریده شود بیمه انگریغی رو کجان نما  
 هتلم بسی نباشد ان شما احد هر کسی نمند ان محمد صلواتین با و درنده کان مرعوبت  
 مر الجبر بان در الشقی بد انکم حضرت و الجلال اول سو کند یاد که قرآن کلام منست و حکام  
 کس نیت و ساختن شاعر نیت و کان نیت بان دیل بیان در حکم در درغ نیت و سید  
 عالم افترا نکره است بر ما که او افترا که در ما او را عداب خود مملک که در حق و هر کس او را از عداب  
 نجات ندهد و روز برود کار او را از یاد نه شدی و در دشمنان او اهل کاشند یک کسی بنیاد  
 شد هم عالم بر غیبه و نور این او شرق و غرب عالم گرفت نصیب در ویشی انیت که بد انکم  
 اهل بدعت و ضلالت را بقا بشناسند شعور فتا رایشان نور و صفای نمی باشد می نماید  
 ولی نمی باید اگر متابعت شریعت باشد هر عالم نور که شیخ ما خود منکر رحمت الله که انکه  
 طاعت بر طریق است و عزیت غلبه میکند بر بسیار یکم بر طریق ضلالت و بدعت باشد و انست  
 بد است که قرآن تذکره کبندیت لمتقین امر بر این کاران را ان کفر و شرک و یاد صنده  
 مر عاشقان را چون خود اند که بشر ماکم مشرف شعور تلاوة کفای الله کند و انان بد است که ما انکم  
 در اینه میدانیم همان منکم مکنزین



بیت قرآنی

که از شما دروغ گویند و دارندگانند بر خدای را و مصطفی را او بیاد و علی را هر چند سوگواری  
 کردیم و در این قاطعه نمودیم ایمان نمی آورند بقرآن و اهل عرفان و انکار ایشان در باره میشود  
 و نجیب در پیش باینست که شکر حال او بیاد اله نباشد و اگر کسی انکار کند حال ایشانرا  
 معذرتش دارد که بیت در جمع سبکی روحان هم بود پس با شکر و شکر گوید که در پی بولسب  
 نیت خوانده بدرستی که ناکردین بقرآن و عمل ناکردن با وی که کسرت ندامت در شیخان است  
 علی المازنی بر کافران چون بخیرند و عذاب و دروغ مشا اهره کنند کرامت الهی تر از ابدانند که از هم  
 دولت و سعادت محروم مالدند و اهل دنیا که بدرویشان و صالحان اعتقاد نداشته  
 اند و در وصرة عظم بیند و قرآن حسرت است نیز بر که عمل نکنند آن اگر چه یاد باشند  
 نش و بهفت قراءه بخواند و آنه لحق الیقینی بدرستی که قرآن راست است و یقینی است  
 هیچ شکی نیست در و در کوشش از کافرست فبج بین بسیار یا کفی خدای را با اسم رب کل  
 العظیم بسیار کون نام بزرگی او یعنی صفات نامتناهی و صفات باست اثبات کنی  
 و بگو یا سبحان الله و العزیز و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 گفت نماز را با بر خدای بر دل که در اوقات غم و الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم  
 سوره الفاتحه خوانست ختم شده بعد از واقع شکنجه آینه فالبا و ایدیه و قید رسیدگی شده  
 از شکنجه آینه فالبا یعنی و این هر سنده نخرین حادث بود و میانندوی کاخران  
 و یار و خاندان که سبمانه و تنوع خبر کرد از قال الله ان کان منکم اهل حق من عندنا  
 فاطم علینا حجارة من السماء تا بعد از الیم لکما فرین مرنا و نذکنا لیس لک  
 دفع نیت آن مردان را چون بیاید ایشان هیچ با و دارند و در کنند دفع

بای

بای  
بای



از آسمان اوسط آید

خری المعارج

بسیخ خداوندتکه آسمان  
در منشی و کوفیه است که

بار و شستی و هو در کوه منی اللله انی خداوند خری المعارج خداوند آسمانها العروج  
 بالبال بر آمدن یعنی خداوندی که آسمانها را در عرض آفریده است کندرتکان می آید بآن جمع  
 معروج بود یا معروج جای بر آمدن تعرج الملائکة بر شدن فرشتگان و المروج جرائل  
 الایة بسوی محیی رحمت ایزد در یوم این عذاب واقع باشد هر که خزان را در روز نیک  
 کان مقدره غمینی النی سئل که مقدر حرادی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی  
 بر که خزان در آن نماید از سسخنی فاما بر و منان چنان نماید که کسی در دنیا در کعبت  
 نماز کند هر از آسمان در صوابیج آورده است که در یوم کان مقدره غمینی النی سئل  
 روز قیامت است هر کتاب در کوفه است فعلم این بتعلق قوله تعنی یوم بقوله تعنی واقع و  
 بقول صلیک یعنی در صوابیج جرائل و فرشتگان در یکی روز و هندان بر ما آید که غیر ایشان  
 بر در پنجاه هزار سال باید که تا انجا رسید و این مسافت از بالای آسمان مقدم است  
 تا از زمین مقدم که آنرا از لکونین فعله امدا یتعلق قوله تعنی یوم بقوله تعنی تعرج الملائکة  
 و الا اول اصح ما روینا من المصابیح او ی بعد اینه الایة فاحسن صبر جمیل صبر  
 کنی ای محمد صبر کن نیک و آن صبر بود که در پی جرح باشد و قیل هو الرضا بالقضاء  
 بلا شکوی این غیر از فرزند می مغد ساله کم از چهار ماه بانواع کمالات آراسته و حسن  
 صورت و خلق معنوی داشت چون در فوق شد بر سر قوی متوجه من بودم  
 فی هر از دو حالت او این بیت گذشت بیست بار و قبله در راه تو هید نتون رفت  
 راست یا در فضای صومست باید دید هوای خدایتی دایمی بیت را با بیانات در کفین خط  
 میمون خود در پشت کتابی نوشته بسیار میخواندی بیت در قدر میدانی الا الله شیخ الکریم

الایة میوان از  
الایة اولی

بسیار







بیان کرد عذاب کا فخر او کنت جل جلاله بیه و المسمی الزن و برود دست و اندرون  
قیامت گناه کا ریعے کا فرعون یقتدی این را کہ فرعون بر سر خود لاله و درخ بار خرد  
الافتقار خود شتی را با بد خریدن منی عذاب یومئذ ان عذاب ان ردن بنیہ ہر انشرا  
و صلا حیت و دور و شکر و اہم و برادر رخ را و فعلیتہ التی تو کوہیہ خویش ان خود  
را کہ او را یار میباید از روزگار است سخت در دنیا جان میباید ندرش بمیان خود  
لایق و اہل جان و امن و منی فی الارض جمیعاً و در کتب را کہ در زمین ہر لافدان خود

در ہر شے بیخیمہ این فدا ہمن او را ان عذاب قیامت بر لاند کلا حقا کہ اردوی قبول  
نہ کنذ این فدا را ان عذاب و درخ خلاص نیابد و اگر یکبار یا چند ہر گفتہ باش کہ لا الہ الا  
اللہ محمد رسول اللہ خلاص نیابد و حدیث آئمہ است کہ اگر گفتہ آسمان و آہنچ  
ہر وی کہت و ہفت روزہ میں و آہنچ ہر و بیت و ربکم تران وی قیامت نیند و ثواب  
لا الہ الا اللہ لا ہر ربکم میبزنند یا وہ آید ثواب کہ طیب ان سو و من حلہ بلکوی کلمہ  
طیب یا تابدرجات بلند بر سہم کہ درستان تران عذاب و درخ خلاص نیند اگر کسی  
ایشان را ہر دست میبازد و ان خدا تعالی غافل میشود صفت و درخ کہ و گفت  
جل جلالہ انہما لظہر بدرستہ کہ آن درخ است و بانیہ زندہ شراعتہ است سخت کشیدہ  
ست یعی بر بندہ است لکن ہر سہم ستمہای سر و درخیان را و قیل سر و درخ  
یا نہ کہ ان عذاب را و وہ بیت سالم را و بانیہ زندہ و درخیان را بخورد و

کشد انکہ معنا پیش سنگی این را بخورد القراءۃ شراعتہ بالنصب علی الافتعاض  
ای شیخ شراعتہ ہذا قراۃ عامہ علی لایت حفص و بالرفع للباقی خبر مبتدا و مخذوف ای شراعتہ

معاہدیش سنگی موسر کہ  
کلمہ درخ

انرا کہ

ظاہر  
معاہدیش



وقيل للشعر كذا في بعض النسخ وباري وقيل هو مسترجم بشوا وباري صنعت هياكلا وورد في  
 ياه كرو وكفت جل جلاله تدعو اميخو والدا آتشي وورد في بخود مني اذ لم يرد في النسخ  
 ارضي ارضه وباري ان ايمان واعراض كرهه باشد ان طاعت وجمع وارهه <sup>تفخانه</sup> وصال را  
 فادعي بين نها وباري وركوة مال لراهه باشد الا يعا وباري ان نها فان عبد الله بن  
 عباس رضي الله عنه كفت است كه وورد في كافر شره منافقا ان نام بنام ميخو اند كه بياك عباس  
 تو منم صنعت آدم كره وكفت جل جلاله ان الانسان خلق ملعوا كبر رسته كه آدم ص  
 آفريده نشكوهت به صبر وقيل تخيل بيان كره ملعوا وكفت جل جلاله اذ اسم الله النسر  
 بس آيد بس وباري بر جن وعا چون برين بون رسيد باشد صنعت به صبر  
 واذ اسم الله الفين چون بر رسيد يعني مال نعمت يا بد منوعا او يكون منوعا باشد بولور  
 صنعت باره وازند همال را اذ فحقان دست متعان الا المصلبي مكرمان كنده كان كه  
 ايشان جن و منوع نيتند الذي هم على صلواتهم دلكون ومارا كسانا كه في  
 احوالهم صق معلوم در مالها ايشان هو ووجب است ودر انسته مشر و لك اهل  
 مرخواينده كافر و المحرم و مركانه الامال دنيا هم و م باشد و او كس سوان كند ان  
 لشمر الاربعة تقيرن خواينده ناخواينده لاصه باشد در مالها يني مران والدين  
 يقيدون بيوم الدين و مران كسانا كه ايمان آرند برون قيامت كه خواهر آمد كه  
 ايشان جن و منوع نباشد بلكه در بلا صبر كند و در طاعت مشر كويند والدين  
 هم من بعد ان اربعه مشفقون و مران كسانا كه ايشان از بعد ان خدا ص خود تر كنده  
 اند و كناه را ترك كند ان ايشان نيز جن و منوع نباشد بلكه صبر كند و بلاها

13  
 املوكا  
 به صبر  
 جرمها  
 سخت به صبر

آنانكه بر جان خود پيوسته  
 باشند يعنى نوح و قتيب نماز را  
 پيوسته بگذارند والدين

مشفقون

او كس نيز از كناه را ترك  
 كند

وعظاها



و در این زمان که در نعمتها ان عذاب را بر عین خود می بیند  
 تا اینست یعنی ان عذاب خودی هم امین نتوان بود همچنانکه ان رحمت او نیز نمید  
 نتوان بود **بیت** ایمنی مشو که مرکب مرغان مرصلا که در شکل لاغ با صیغ پنهان بود اندک  
 نوید هم باشد که ان زمان با فیه نوشی که تا که بهی خروشی بمنزل رسیده اند **والذین**  
 هم لغو و هم حاطون و مکران کسانیکم ایشان اندامهای نهان خود نگاه دارند  
 الا علی و ابی طالب مراد از انان ایشان او ما مملکت ایما نعم یاد کن که نه عدا خود فانیع  
 غیر مومنین بدست که ایشان ملامت کرده نباشد خود کنع و رسان ایشان و کنیزکان  
 حلال ایشان باشد ایشانرا فتنه ارتقی و لا ذلی فاولک هم العادون بس  
 هر که می آید از زبان مشکوه خود و کنیزکان حلال خود چون صدیک طلبید یا با او نرسید  
 کند از راه پسین است با باشد که ان شیرست در کدر اند و مستحق عقوبت  
 و لعنت دنیا و آخرت باشد یعنی هر که محل قوم لوط کند بغداد بچکان و عی و سان صو  
 و غیر ایشان عقوبت کرده شود در دنیا و عقب **والذین مع الامان** و مکران کسانیکم  
 مراد از انتهای خود را در عهد هم و عدا با را العون نگاه دارند که با باشند اما  
 نتنها را حیانت کنند و عدا با را دشمنند **والذین مع الشاکر** و تعیم قایون و مکران  
 کسان که ایشان بگو ایا خود را استاده کنند یعنی کواصی است را بر بند  
 و ان که نترسند و کواصی دروغ ندهند **والذین مع المسکوت** و فطون و مکر  
 ان کسی که بر عدا خود نگاه داشت کند و تمنا کنند و قیل مراد اول نماز بان تعاریت  
 چون نماز چاشت و نماز توحید و نماز اشراق و ان این آیت مراد نمازهای فرض است

بر احوال تمام خلق بر لای

اجازت نماز تیلی



در این باب  
اولی فی جنات مرفوع و آنرا که برین صفتها یابیگی باشند یا هر چه در بهشت  
بای باشند بر نعمت و بجز آن نیکی کرده با نوع کرامتها باشند الا کم نیکی کردن بر کسی خو  
کافران این وعده را را شنیدند که مومنان در بهشت خواهند بود ایمان نیاورند  
خامه در مجلسی رسم می آمدند و نشستند بنفاق و باین سخن که باد و باران  
نظیر یک صند حق است الا حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله فالذین کفروا پس  
چهره دست راست آنرا که کافر شدند قبل بسورت موطعین حایم نکرده بچنانند  
بسورت موطعین حالت انضیر کفروا و تقدیره یا بالذین کفروا مدعی النظر  
بالاسراع نحو کیفی چه بود دست برین کافران را که در مجلس تو نشستند و حایم نظر  
میکند بسورت تو بی سخن که عجب که ان عدان نمی ترسند که بتواستندز امیکند سخن  
الکیمی بی سخن نشستند از جانب دست راست تو و سخن السماء و ان دست جب  
تو عزیزین جماع جماع و بعلی بعلی عزیزین حال عنی المقدره و تقدیر و بجلونی  
عزیزین و عنی شمالی عزیزین گروهی را که کرده کور صحر که بکس حایم باریان خود آورده شوند  
جماعه و خلقا مختلفه عزیزین جمع عزیزه اصلها عزوة عنی العز و نسبت کردن  
خود را بکس کافران می گفتند که محمد و محمدیان که ما را کافر میگویند جای مرا و خارج  
میرانند و خود را مومنان میدانند و جای خود را در بهشت میدانند اینها بیند که  
ما ایشان را در مجلس بریند و حال ایشان را میداریم هر فقیر اند و ما توانا تریم اگر چنان  
باشد که محمد را گوید که قیامت خود را بر بوه تبیهشت اولتر باشیم الا ایشان نصیب و رش  
انیت که انینی آیت در مجلس اهل اسلام بنفاق نشینند و بر اولیاء العیب بنجویر و بر



و برقرار و احوال ایشان اعتراض نکنند که هلاک شده و نفوذ باله منی دخل گشت

پس بگویم ای طالب چرا صبری یعنی ای مرد طالب دلیر یا ممکن با ارج محبوبی **بیت**

چون قبول حق بد آن مرد است دست از کار با دست خدایت دست

ناقص دست شیطان است صیون و نیکم انذرام تکلیف است و ایوب و چون

کافران میگفتند که ما به بهشت از همه و دیاران ادوات را بشیم از بهر آنکه مرامل و

جهان بزرگ دارد هوشم ایشان از اندام پس اگر این وعده بالاست با نذر ما جز آفر

در بهشت بیشتر ایشان در آیم حقیقت فرمود ای طمع کلامی منتهی طمع میدا

ره هر مردی در کس الاین کافران آن بدخل جنه نعیم که در آورده شود در

بهشت با نعمت و نیکوی با ایمان و طاعت کلاهقا که پختانت که ایشان طمع

میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کرده ایم بر کافران و اهل و بزرگی و مال هیچ فایده

نیکنند مگر فراتر نصیب در پیش اینست که همیشه خائف باشد و بهت و بیانات

نفسی شیطان مغرورند هر چه طلب کند از رحمت حق تو طلب کند و طاعت را از دست

ترک نکنند الحقیقه ترک ملاحظه العمل الاستکمال علی کذا قال القشیری رحمة الم

علیه طاعت لا را ممکن و کنن کسان بهر ما ممکن بعد از آن هوشم حقارت

ایشان از بیان کرد و گفت جل جلاله انا خلقناکم مما یعلمون بیدرستی که

ما آفریدیم ایشان را از آنچه میدانند یعنی از آنچه قدری پس از کجا حاصل

آمد بزرگی ایشان تا طمع در آمدن بهشت کشند یعنی آن مع کنده تا هلاک اول ایشان

از آن کنده و آخر ایشان از هلاک برکنده شرف آفرین با ایمان و عمل صالح است و ایشان ندارند پس چون

هر و نیاصح  
ایا  
صحنه

الشیخ المحقق ابو القاسم  
رحمه الله علیه



چون طمع بهشت میدارند نصیب آنست که بکثرت مال نماند و بداند این صحت  
 ذللال قدرت خود را و عجز ایشان را بیان کرد و سوگند یاد کرد بداند پاک خود  
 و گفت فلا أقسم برب العالمین پس سوگند میخورم به پروردگار  
 و آفریده کار جهانها که بر آمدن آفتاب و ماه و ستارگان را انا لقا هر وقت  
 بدرستی که ما توانم بر ایشان عملی ننهیم خیر امنع برین که ما بدل آریم بهتر از ا  
 ایشان و ما نحن بمسوقین و ما عاجز نیستیم از هر چه خواهم بکنیم بدانکه آفتاب  
 هر روز از جای دیگر برود آید و جای دیگر فرود میروند و بی پروردگار که آفریده  
 است مزیجات سوات را قادر است که هر چه خواهد بکند همچون آن جلال و کمال او  
 در دست هر عالم کبر این موجود است و مشاهده نیز در عالم مغزی بر قلبی  
 عارفانرا بشموس عرفان و اقرار و جود و کواکب ثواب مزین کرده اند است  
 فسمان من قاهر حکیم و قاهر و قاهر حکیم یغفر له ما یشاء و لیکن ما یرید چون  
 این منکران از بیان این اعراضی که در بدو و کمال و باطل و فاسد و نکو میرد با  
 شتر از او مسخره ای آورده اند حضرت ذالجلال و جیب خود را تسلسل داد و گفت  
فذرهم چون حق را قبول نمیکنند باطل باندنی استند بکنند ایشان را  
 بخوشی تا در باطل خود در آیند و یلعیبا و تا بالای کشند و مخالف باشند و مستحق  
 در دوزخ کردن حق یلایقوا تا بپند و بر کنند یومهم الذی یوعدهون آنروز را که  
 وعده کرده می شوند یا پر هاده می شوند منی الوعد و الایعادیم که در یعنی روز جنسی  
 بدر لاه دنیا و عذاب قیامت را در آخره و هر رینی سخن نندید و تحقیق ایشان

و ما نحن بمسوقین  
 و ما عاجز نیستیم



ایشانست و بدین استنداریم است بر ایشان را نفوذ بالله منی ذلکی نصیب و ایشی  
 مع من انیت که ان باطل و لعب محترم باشد و ان غفلت و تنعم و استنزه باطل  
 حق در باشد بیوم <sup>بدرستی</sup> بخون آلود که بیرون آیند منی الاجرات ان کور با الا  
 هرات تنگ کور <sup>بدرستی</sup> یعنی خستابان باشند با جابت کورن <sup>بدرستی</sup> یعنی اسرینیل  
 کائنات گویند ایشان الی نصیب یوفضون بسوی علم مشتابند چنانکه لشکر  
 برکنده بسوی علم خود مشتابند در وقت خلیفان بسوی مناوی یعنی اسرینیل  
 چون در صورت مدغم خلقی زنده نشوند و ان کور را برآیند و بشتابند و با  
 حسابگاه حاضر آیند قرآه بن عامر و هفصی بجم نون و صاحب است جمع نصیب  
 است که دوازده الکواشیخ النعب و النصب و آنچه استاده گفته چون علم و است  
 و الانعیان بجای که دوازده الکواشیخ یعنی بتان و باقی بفتح نون و جزم صاحب خوانده اند  
 خاشعته ابصارهم بخاک فرو شده باشد چشمه ایشان از نفس قیامت  
 تر و عقده خاله و در سرشان خوانند و پوشششان یعنی رویها ایشان را الریق  
 فرو پوشیدن <sup>چشمه</sup> ذلکی ایوم الذی کانوا یوعدون این آن رسوست که وعده کرده  
 شده در دردی عدوان در رخ را و پیم کرده شده اند بعد از آن در رخ و الله تعالی اعلم  
 در حدیث است که اگر این سوره را بخواند بد بد ثواب آنست که اما نترها و وعده نگاه  
 داشته اند سوره نوح هم ده آیت در مکه آمده است و است و است و است یا سه  
 آیت است **بسم الله الرحمن الرحیم** انا بذرستیم که ما اسئلنا  
 خود فرستادیم نوها الی قومه <sup>بدرستی</sup> بنوح هم لا بسور قعودی ان اندر قوم می پیمده و بترسان قدم خود را

الریق فرو پوشیدن



نظارة

یعنی رحمان خود را ای قلنا که بان انزل و بخوان و بخور از لیکن ان مغسوق  
 لان الارسال فیہ معنی القول فلا محل لها چیزی من الغیاب الاعراب یعنی ما لغتم که بتر  
 سان قوم خود را من قبل ان یا یتیم عن اب الیم پیش از انکم میرسد و یا بیاید  
 بایشان عذاب در حالی که سخن ترا قبول نکند چو فرمان رسد که برسان بایشان  
 قال گفت نوح هم یا قوم ای مردمانه ان لکم نذیر یعنی نبرسته که من مرشدا  
 تر سائده از عذاب خدا تم پیداست پیغمبر من پیش شما بجهت یا پیداکندده ام  
 حو را از باطل الایات پیداشدن و پیداکردن لادم و متعدد میفرمایم شما را ان  
 اعبدوا الله که بپرستید و بنده که کنید خدای تعالی و بتانرا بنده که مکنید و پرستید  
 و اتقوا و بترسید از خدای تعالی و اطیعوا فرمان برادر باشید مرا در آنچه میفرمایم  
 شما را یعنی که منی ذنوبکم تا بیا مراد مرشدا و کنایه ان شما را منی ذنوبکم یا بیا  
 مراد کنایه ان شما را منی ذنوبکم و یو در کلم الی اجل مسمی و تا زمان و هر  
 تا وقت نام برده شده که آن مرگست ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر بر رسته که  
 وقت و خدای تعالی نهاده است ان برای مرگن چو: بیاید پس انداخته نشود ساعتی  
 لو کنتم تعلمون اگر استیک که میدانید بگوئید اجل یکست که بترسید و گمراه نیست  
 معنی این آیت آنست که فرمان برادر باشید حق تعالی را تا بر خود قرار دهد برتان ان عمر و مال  
 و فرزندان تا مرگ و اگر فرمان برادر مکنید رنج دهد برتان در قسط و بلا و تا مرگ اساسی من  
 پسندد الله اعلم چو: نوح هم قوم خود را در طاعت حق تعالی خوارند و ایشان قبول نکردند  
 قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا گفت نوح هم ای پروردگار من بدرسته که

بعض



من خواندم قوم خود را در شب درون ایمان و طاعت و ایشان قبول نکرده اند فلهم  
 فرمودم که ای فرزندان سیدان ای دلخواه من ایشان را مگر کوفتی از دین  
 و طاعت و این کلمات حق تعالی و بدینست که هرگاه که ایشان را بخوانیم استغفر لهم  
 بیایند و ایشان را بجهنم فرستیم و از آنهم بگردانند ایشان از گشتن  
 خود راه را در کوششهایشان تا هو لا نشورند و استغفروا ایتانهم و جامها  
 خود راه در سر کشند و احرار و دایم بر کفر احوال خودند و استغفروا استغفروا  
 بیخ کوهن گشته کوهن از ایمان آوردن و طاعت کوهن استغفروا کوهن گشته کوهن بزرگی  
 شمرانی که حق تعالی بس من میخواندم ایشان را راه راست بجهنم را آنکاره باوان  
 بلند فرستاده لاله ای محاصراتی میجاری شمرانی اهل گشتن با او بلند گفتم ایشان را و  
 اسرار لغت استغفروا و پنهان گفتم بزرگی هر یک را یکی حده و پنهان نصیحت کردم  
 بیخ هر وقت ایشان را بر راه حق خواندم که گاهی شب و گاهی درون گاهی اشکاره گاهی  
 پنهان و هیچ تقصیر نکرده از سال که پنجاه سال ایشان را بر راه خواندم از  
 ایشان جز کفر و کفر و گناه هیچ پیدا نشده چون سخن در استغفروا نکرده حق تعالی  
 باران را باران داشت از ایشان تا مدت چهار سال و بیکی آیت استغفروا سال هر چه در آن فر  
 نده نیارود و آبها ایشان در زمین فرو رفت و مالکهای ایشان اهل شدند حق تعالی  
 ایشان را از زبان نوح و عده کرده که اگر توبه کنید ایمان آورید من کنم باری شما باران

استغفروا  
 در کوشش  
 در سر کشند

فرستم فرزندان و مال مردم و کفران گفتند ما هرگز ایمان نخواوریم  
 و سخن ترا قبول نکنیم و نوح هم ایشان را گفت فقلت استغفروا و بکنیم گفتم ایشان را که  
 امرش خود میدارند بر و در کارشان بیخ کفر بجایند

در کوشش



تا مشا را در صمیم کند و پیام از زبان <sup>و طهارت</sup> انبیا بدرستی که در این گمانی را کافه <sup>و طهارت</sup> سر می رسد  
 یزد بود دست خود را بر بوی غمخوار نیکی می رود زنده گناه کاران اگر ایمان آرید بر سر عمل  
 السما و فرستاده از آسمان باران را از علیکم بر شما مبدل را بسیار در آن دن <sup>و طهارت</sup> می ران که منع حال  
 من آلوده در آلوده روز و باریدن و کذالین بدو روز را و صد روز را <sup>و طهارت</sup> صاصم آمد پیش  
 و اگر ایمان آرید و یکدیگر که با موال و زمین و جمیع آنچه چنان کند شما را بجا بهاد و پسران و بکنند  
 او بر شما بستانها یعنی بر بهر زمان و بجهل که آنها را بکنند از برای شما چه بیهابا بران  
 یعنی بیا فرید آب باران چو / این نعمتهای بزرگی را از شما گرفت بسبب کفر شما است  
 چو اگر ایمان آرید باران بسیار فرستد و ما که با بسیار فرستد و پسران و با غنای او  
 به باران بر بهر چنانکه حاصله بود بود که گفته اند که هر که مبتلا شود با نوع بلا باران نهاد  
 باید که استغفر الله بسیار که چنانکه هرینی آیت ایشان است قول تو عمر <sup>و طهارت</sup> رسول  
 میزد و بجهل مرتب می بخور و آنچه با الیه و استغفر و احوال گناه کرده بود و ننگه فر بود  
 نه وصل او رحمت حوتقم بر داشت بود نه و بلاها بر ایشان رسیده بود و امید او را  
 همت نمی داشتند خویش ایشان را فرمود و صلا <sup>و طهارت</sup> چه بود است مر شمارا الا همچون  
 اللهم امید نمی آید که خدا تعالی و تقوا و فردی داشتی یعنی آمیدی صاید که حوتقم شما  
 را بزرگی کرده اند و نعمتها بر بهر چنانکه حاصله بود و اگر ایمان آرید و عمل نیل کنید بزرگی  
 و عزت او خدا تعالی طلبیدند او بتان و <sup>و طهارت</sup> اللهم العزبة جمیعاً همیشه شما را نعمت  
 او را هست و تقد خلقه اطوارا و بدرستی که آفرید شما را بارها  
 و قیل کون کوب بودید یعنی نطفه حلقه کرد و علقه بودید معنفه کرد و  
 معنفه را که پشت کرده و هست و استخوان کرده اند تا آخر تمام شمد و طفل بودید جدان و

یعنی چه صریحی

اطوارا  
بیرا و تخیل کردن

در شایده

بنا بکنند



و هر شایده و محو قدر خلق کم نصب علی الحال و اطوارا طرف بار نعت صیرا ریا کوه  
 خداوند گفت که من کیف گفت خداوند ای منی بپند چگونه خلق الله آفریده است  
 بیع سموات هفت آسمان را بر یکدیگر طباقا طبقه و جعل القمر و کواکبه  
 هفت ماه را فی مینی نور هفت آسمان روشن کننده یعنی هر آسمان دنیا  
 ماه را آفرید اما نور او را در هفت آسمان ظاهر کرد و جعل الشمس بمرها و کواکبه  
 آفتاب را در هفت آسمان یعنی هر هفت آسمان و ابی عمر و قتاده میگویند که در آفتاب  
 و ماه سوی آسمان هفت شان بنشینند هفت آسمان از نور هفت  
 هفت ماه و مینی بار نعت صیرا ریا کوه و گفت و الله انبتکم و خداوند بر زمین شما را  
 الارضی از زمین یعنی بر شما را از زمین آفریده است استغیر الانبات للانشاء  
 نباتا یعنی بیرون آوردن آن از زمین بی بر سبب پرستش یعنی سبب شکر خداوند از زمین  
 بر آید نباتا منصوب علی البعده ثم یعیدکم فیها بی بار کواکبه اندیشا را در زمین یعنی  
 هم از زمین شما را در کوه را با نبر و در چه کوهی که خداوند میفرستد حکم اجرا برون آورد  
 شما را از زمین بیرون آوردن بقدره که مملکت خود از بهر رحمت خداوند در روز قیامت و  
 بار نعت صیرا ریا کوه و گفت و الله جعل الکبر الارضی بساطا و خداوند زمین را بر شما  
 مینی را همچو شاخه در آن گسترده و بی چون و چنانها کردن مینی را تشکیرا منقحا تا بلیید  
 و میگردید از زمین تسبیلا را ایها نجی اصبارا هدهای فرخ جمع فرخ را هدها پیدا کرد و رکو  
 ها و در شترها تا بمقاصد خود بر رسید و در شترها را بشکر صیرا ریا کوه و در انواع نعمت ها  
 بیارید و بر بید و قضا نظر فرخ و بر باران التیمم خذ الآیات و لم یکتف بالضمیمه الخ اذا بابا بسم معبوده و اظهارا  
 بمقصوده نهیب های از زمین آیت است که

محلها

کوه

انظار تفسیر

اعمالی



رکذرد سل

باز شاه و نظر صحیح خلق را بر او متوجه نموده اند و در اثنای آن از خورشید متوجه غافل برنگون  
 چنانکه بشیخ المکرسلین یعنی نوح عم بیان کرد اولاً از دلیل ازدواجها ایشان بایشان  
 نمود و ثانیاً از آنگنان که محل نظر ایشان بود و ثالثاً از روشن آسمان و رابعاً از اصل  
 ایشان که آدم از زمین و ضحاک از زمین که بجان مقرب و ممر و مسالکی ایشان بود  
 چون پنجدهین هلالی قاطع و پراهمینی ساطع <sup>برای</sup> تیره نموده اند بعد از اظهار طریق استدلال  
 تفرقه کرده حضرت ذوالجلال داشت قلل نوح و کفایت نوح هم بطریق قرین و تحسین  
 از افعال کاقران <sup>و سایر</sup> از ایشان <sup>و سایر</sup> در کار من بدرستی که این کاران قوم من به  
 فرما کردند مراد او از سخنی من روی کرده اند و اتبعوا او چه روی کرده اند من لم یزده عالم  
 و ولده الاضارا گسیه را که مال و فرزندان در دنیا و در آخرت و فرزند متابعت کرده اند آن  
 مراتب است من کرده و توان کران و کلا نگران را که مال دارند و فرزند متابعت کرده اند آن  
 مال و فرزند سبب در بیان در جهان ایشانست نقلت که از خودم و بیس قرآن رحمت  
 حق الله که سه چیز است در راه هر که ببرد از خدا ترسم و اصل نشود یک طعام خوشی خودی  
 در دنیا باسی نیکو بود کسیدن و با تو اکران نشنفت حسن تذکره الاولیاء بغیر  
 در ویشی انبیه که میل بتوانند ان و ظالمان ننگند و صحبت بعضی ان در راه و در راه  
 فقر صبر کند و سعی نماید که دنیا را بقا نشینت و در آن که شد که از علم ظالم و باطنی بهره  
 گیرد و عمل کند تا بدو رسیده حضرت معوی مشرفا شود <sup>نعم</sup> بغیر از خلیفه آوردی سلطان را  
 جهانان مالا و جان ما سلطان را طواف حاجیان <sup>نعم</sup> در راه بگردید یا در میگردم  
 نه اخلاق ساکنان حارم که بر در راه میگردم و مراد امر کبار را که در بزرگی و طوایشان

بنسبت نیکان از اینست صیغه  
 نیکین اولون و در حق نرسنه  
 طلب الملک الح

در حق اینست نه اولیاء خودت  
 یعنی عم و التمس عم الدیامنه  
 موه

در حق اینست نه اولیاء خودت

این بود که

در راه و در حق نرسنه  
 و ظالمان



نوعی که خدایان خود

این بود که کلا نتران و قائلان ایشان و قائلان لا تدری الیه تسلیم گفتند مردم که این

نوع هم دروغ گو نیست و در بیان است مکه و ایدر الهیان خود را بطریق اجمال گفتند

و بار بطریق تفصیل گفتند و لا تدری و جمله از بیان بیخ بت را و اول اسواحا

و لا یغوث و یغوث و نسرا این نامهای پستان قوم نوح است و قد اضمحوا کثیرا

و بدست که گمراه کردند کلا نتران قوم نوح بسیار از مردم را گمراه کردند این پستان

بسیار از مردم را و این پنج بت را جمشید ساخت بود و چون جمشید را کشتند

و تصور کن که

و این پستان همدیگر آن قوم مانند آن پادشاه که جمشید را کشتند و نیز بت پرست

بود و خود نوح را هم به پیغمبری فرستاد و آن قوم سسختی نوح داشتند و ندانستند

که نوح هم در لغت و لا تدری الخالین آن خدای ربیاضه مکه آن کافر از الاضلال

مکران یان کالی و ملاکت و حق سبحانه و تعالی عباد نوح همه قبول کرد و گفت جل جلاله

بما ضلوا و کفرنا و اذعنا و اذعنا و اذعنا که غرق شدند در آب طوفان نوح

آن

فادخلوا انوارا و اذعنا و اذعنا و اذعنا که غرق شدند در آب طوفان نوح

نوح از آنکه طرف در آب غرق میشدند و از آنکه طرف دیگر با تشییع و نوح میسوختند

و این آیت دلیل است برین که کافر از راه کور عذاب کور و بار شد نوح و باله من ذالک

علم یجدوا من ذون الاله انصافا ایس نیانند این قوم نوح مروضه و دایای کنند

کان بدون خدایان هیچ کسی فریاد از سیدشان از عذاب خدایان نترسیدند

و قائلان خود را آن قوم را که سسختی ایشان را کشیده بودند و هیچ سوره نداشتند و سانسیدند

نیم در راهی انیت که سسختی اصل طریقت و غیرت نشود و از سسختی اهل دنیا جدا باشد و ملاک نشود



**بیت** حق سکا ای جان گنم بر او روان مقیم کرده هر چه میگرد که او را نتواند نصیبتی  
 چه توحش عم از ایمان آوردن تو خود نو میدگشت و دعا کرده و قال گفتم توح  
 اب لا تدع الی الارض من الکما من ديار را ای پروردگار من مکه را بر زمین  
 از هیچ کافران گزیده دیا نشد یعنی هیچ کس را در راه دیا را متخذ من الدیار  
 و سگنه ای که سرای کرده و روی ساکنی باشد آنرا دیا را گویند چون توح حکم  
 این دعا کرده است کافران ملک شدند ملجوع بنی عتقه می دانند اهل دیا را نبوده دیا را  
 از بسیار برین دعا کرده و در خانه ساکنی نمی توانست که وی ملک نشد و برین نیست آنرا  
 تا زمان مویس عم و بر دست و بر ملاک شد <sup>انکلی ان تزرعهم بدر است که تهر او بگردی</sup>  
 ایشان را در ملک کنی یضاح و عیادگی گزاه کنند بنده کان ترا دلا بلیید و الا عاجل  
 گفتار او ترا بید میزدند آن بد کردار و فاجر و کفار و نیک ناسپاسی یعنی گز اختیار کنند  
 و این دعا وقت بود که معلوم <sup>توح</sup> در شده بود حکم بود که فرزندان ایشان ایمان نخواستند  
 اند آوردن دندان محقق شدند پیش از اعدادان <sup>چهار سال</sup> چه کافران و اهل کفر  
 که در موعودان را معانی که در گفت و با آن معنی ای پروردگار من و آخریده کار منی  
 بیار من را و احوال را در مایه در و بدید مرا بد و در هر چه موعود منی و منی حاصل یعنی  
 موعود من و بیار من هر کس را که در آید بخانه من یعنی گشته یا موعود می یا چیزی وی  
 داد موعودت باشد چنین گفت تا بلیسی شامل نشد اگر چه حاضر گشته بوده باشد  
 و الله و منتهی عالمه و منات و بیار من هر که مرغان با بیان او و در نان با بیان او تا ماده  
 قیامت در این آیت ایشا راست باین که انبیا و اولیا منظر قدرت برای بعد از منظر لطیف

اول دعوی بیکدیگر ایام اوج  
 فخر کرده اوج بیزده اوتو  
 لا اوج آرزو خود

ایشان

در شش کوفته

اوج نشانی  
اوج

ایم نام  
اوج



اند بر اولیای بیت در جمل خود این دو در صلح خود هم بر دست میار که هم بر دست  
 شعور ولا تنزد الظالمین الا تبارة و مغزین و دایره ملکی ستمکاران و املاک و ملات  
 و معتبت التبارک التبرک الملک کریم <sup>الله</sup> سه در عا که کافر از او مو و منانرا و ظالمان را اگر میگویم  
 مراد از ظالمان کافر از نذر ابر می شود و دعاء او مستجاب شد حدیثی که فراتر ظاهر شد  
 امید میدوییم که بر آنکه مو و منان رحمت کرده شود و ستمکاران بقیه الملک در طومر  
 سعی نمای تا از مو و منان باشد و او را کافران و از ظالمان نباشد تا بقیه الملک نکره و بدود  
 ضی زوی و حتی رسول هم آنه قال من قرأها کان منی المؤمنین الذین یتدکهم  
 دعوة نوح هم لبه بسم الله الرحمن الرحیم قل بلوی ای  
 محمد کافر از نذر ابر می شود و دعوی فرستاده شد یعنی این استماع که کوشی را  
 شنید نغمه یعنی نقالوا اننا سمعنا قرآنا که در ای او پیران بس گفتند بد راستی که شنو  
 هم که خود اندن عجیباً عجیب که هرگز با این بلاغت و فصاحت و وضوح به سخن نشنو  
 حیم که بیهوشی الی القریة الی الی القریة راه می خایره بصواب و دینی راست الرشید و الرشاد  
 راه راست که یافتی و راه راست فامتابه بسی ما ایمان آوردیم باین قرآن و این  
 نشتر که برینا احد آمد هرگز بعد از این شکر نیادیم بخدا ی خود هیچ کسی را درین  
 سخن ایشادت است بفضل به حد خدا تویم نسبت این بریان سر نشتر است سر کافران  
 مگر را که ایمان نمی آید با وجود آنکه خود و از عاقلان و نصیحان میدارند و بنان را  
 شکر میدارند بجزوت واجب الوجود یکبار بریان و اثر اشنو شد ایمان آوردن  
 و ایشان سایه میشوند و نمیک و نذر یکی فضل الله یوء تبه من یشاء و در سیر النبوی هم

در کلام خفی و صی کجور  
 در کلام خفی و صی کجور  
 در کلام خفی و صی کجور

الفی فی بیح النون و الفاء او جدون  
 او هم و این اولان از نذر مطلق  
 جماعت نفسی معشکسته و صی کجور

2

السیرة بالکسر صغیر و عاقله و یقول  
 الی عبادة عنی الطریق صمد کانت او  
 صیبه

الکافی

او

ایماننا سار

الکافی



قصه

القصص بالسر امره خير من غيره  
مجلسي سنن طحاوي

وجود بالفتح عشر كثر في وخصه  
الوقت الشتيق و محبت فخر التكم

مرحوم

صبر

آورده است که این آیه رسالت هم از نبوة بود و آنچه نمان بود که حضرت رسالت هم و رقیه  
 نخله محمود بود بایاران خود بخواد با هم راه میگذاردند که گروهی از ایشان آنچه را سیرند  
 و قرآن را شنودند در وقت <sup>آن زمان</sup> و جبر در راه ایضا پیدا شد و در سینه رسول هم  
 در راههای ایشان آمد به طاقت شدند و بقیه خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند  
 پیشه در پیش رسول هم و ایمان آوردند و در لیلته <sup>آن</sup> یعنی غیر عبدالم بن مسعود که بیچاره  
 رسول هم بنوه و عبدالم بن مسعود گفت که رسول هم ضحک کنید و مرا فرمود تا در میان  
 آن خط نشستم و رسول هم رفت و در میان راه صوت کرد بر اسلام و ایشان بسیار  
 بودند و ایمان آوردند و در صحیح مسلم آورده است که هر یک از اصحاب بگوئی نبوه  
 در رسول هم گفت که هر یک بر سر قسم اند بعضی از <sup>بشایسته</sup> آنچو رغان یا پر دیال در هوا میر و نند  
 بعضی بصورت سگان و ماران نند و بعضی بپرنده که خود اند میگردند و لیلته <sup>تقریباً</sup> یعنی  
 در ملک بود در موضع که آنرا چون گویند کورستانیت که مشرک در ملک آنچو وقوع  
 را میدیدند و کجا نیتان نند که اسماع قرآن کرده بود نام او عمرو بود و عبدالم بن مسعود  
 گفت از قوم مشرک که گفتند که ما را رسو بودیم که ما را در بییم گفته شده و در حضور  
 غلطیده دیگر ایمان ما را در زرد خاک رفت که ما رفتیم بعد قوم ما را پیش آمدند  
 و گفتند که از شما که میروید در خاک رفت که ما گفتیم که عمر و کیت گفتند که آن ما  
 را که اول رفت که درید در فلان موضع عمرو بود آن یاران رسول بود از یاران و نام او  
 عمرو بود و اسماع قرآن کرده بود در میان دو قبیله از ایشان جنگ شد یک گروه مسلمان بودند  
 و عمر و آن ایشان بود و دیگر قبیله کافران بودند عمرو را کشتند و مرتبه شهادت یافت و

ال ترقی نوره  
 با در اسلام  
 سوره مدثر  
 در نستان



و انچه در اول خبر بنام این بیدست بر کوه رود که ما الشکلی بنامش از آمدن کوه واری  
براز که را بیان کرده است ما کنز صاهبه و لا اولاد کفره است هیچ کس را برین  
دختر ندیدیم چون فرستی دان و دختر ندان از نقصان است و هم چون او را نقصان  
منزه است الحزین فی ابی المشاءن قرئ فی السبعه انه بالکسر عطفای انما سمعنا لانه  
مبتداء و محکم بعد القول و کنز الالباقه و هی ثلاثه عشر موضعا و بالفتح عطفای انه  
استمع فیکون من العوض الیه الی الی بنعم او علی الیه و فی آصابه نکان قیل فامنا بان  
تعم جدر بنی او علی الجار المبرور فکانه قیل و صدقنا انه تعم جدر بنا و میزان الو

معتبرین را که مسود است

جهان الا فراد اول جمع و لغظ القبر و انه کان یقول سفیننا علی الله شیطان  
ایرانه بود که گفت بی خرد ما بر خردن تعم گفتی دوران هو و هر دوغ بزنگه و آن ا  
بلیس بود یا کافرن جنی بود که لغت الیهم علیه اجمعین که شیرای می کنند در حق  
تعم را اثبات دان و فرزند میزند بریان گفتند که هو اما قرآن شنوصیم و انستیم  
صدغ بود است که حق تعم را شیرای با شردن و فرزند باشد چون در قرآن این

در صلا

سخن ایشان منع کرده شده است و لیکن عقیدت این تقضا میکنند س ما را طویل  
سمع و عقده حاصل آمد و انستیم هو را درین تعریفی است مکنار که ایشان  
معاندند و کون کشی عقلتند سفیه بد خرد و انستیم و جامعه الشططا و در الضمیر  
فوانه المشان و کان و یقول تنان کان سفیننا اسم کان و یقول خبره فقد ما علیه علیه  
متعلق یقول و انما ظننا ان لنی تقول الانسی و المعنی علی الله که بنا و بدر است که ما گمان

الشکلا و در  
السفیه بی خرد

من دریم هرگز نگویم آهر و بر بر خرد تعم دروغی معنی گمان مبریم که ایشان راست میگویند که خبر تعم را دان

در صلا



و فرزند و شیر یک است فلما قرآن را شنویدیم حالتیم که ایشان در غم می گفتند ما ان اینست  
 برادر شریف و مسلمان شریفیم که با صفتی مصدر مخدوفه ای قولا کن با این مکرر و با  
 نیمه و آنکه کان رجال یعنی الناس یعنی ذون بر جلال یعنی الی غیر ذلک و هم در مقام و بد  
 سخ که بودند مراد از آدم میان که پناه می گرفتند بر همان آن پریشان بسی زیاد که هرگز  
 آدم میان پناه گیرنده پریشانرا تکبر و بزرگی و بدهی معنی رتقا آنست که زیاد که در صحت  
 پریشانرا دیان و تباهن سبب آنکه با ایشان پناه گرفتند در جاهلیت و کافر و رسم اینی  
 بود که هرگاه کافران سزا رفتند در بیابان فرود آمدند گفتند که ما پناه می گیریم بکسان  
 پریشان این موضع از بدین قوم او دین یعنی پریشان تکبری و کرامت یاد شد که آدم میان  
 میترسند از ما و با پناه میزند پس اینی در بیان قرآن را شنویدند و دانستند که هیچ کسی  
 فریاد نرساند مگر الله تعالی پناه گرفتند و دانستند که حضرت اولی این خطا بر کشند تو ختم حضرت  
 او که در آن جمله ای بس معنی مع تقد باید که همدن بشر سر در بیابان یا در سفر زیاد  
 در حضر بگویند اعموز باله من الشیطان الرجیم و بگویند قراعه ضلک من امره الشیطان  
 و اعموز بقرآن که محزون و معوضه یعنی بخند و بگویند اعموز بکلمات الله التامات  
 کلها من لیس ما خلقی و ذلک اجمع چو بسوی عز و منزلت انشاء الله تعالی یا ان یار ان  
 رسول عم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودم در بیابان ناگاه که آمد و یکی  
 که گفتند از او در سخن گفتی و در آن شخص فریاد بر آورد و گفت ای کسان شران  
 پریشان ما در پناه تو آمده بودیم و پناه بتو میجویم آواز شنویدیم که اس که می گفتند را و  
 را با گویی که در پناه ما آورده است در حال که می گفتند او را را که در وقت و اینی

صاحب الکامر بیان اینها در وقت  
 رسیدن من بخواند

استدراج



سازگار بود که حضرت صیقل

منع کنند در کشاف آورده است که لغتی ستاره پیش از رسوله بود فاما بسیار نبود  
چون اول بخلق فرستاد آسمان پر شدند از نگاه بان فان قرآن این بریان گفتند که  
انما لنا السماء تا آخر آیه انان کسان بودند که قرآنرا السماع کرده بودند  
یا ان غیر ایشان قلت و احتملا هر که از ایشان بود باشند و ظاهر اینست که  
و البته تمام عالم وجه ستاره کهن بسیار رفتی ابله گشتی که کاری بزرگ پیدا شد  
که بریان را ان آسمان باره داشتند و شکر خود را فرستاد هر اقل بری مشت خلق  
آوردند بلیس بودی و گفت این کار در زمین تو نامه یعنی حران یعنی عرب پیدا  
شدست و در ایشان پیغمبر آخر زمان است و معجزات او است بعد از ان بریا  
نزار فرستاد تا تفسیر این معنی کنند ایشان بر زمین عرب آمدند مصطفی را هم  
یا قند در نماز قرآن میخواند و چون بقوم خود باندگشتند این قصه را بیان کردند  
و گفتند که ما هانستیم حکمت باره داشتی هم بودست وانا انما الصالحون  
و گفتند بریان بد استی که از ما نیکان و بارسانان <sup>چند بار</sup> مستر و منافقون ذلکی و جزا  
و چنین نیکان مستر یعنی کافران و منافقان و کناطریق <sup>و کناطریق</sup> قدرا و بودیم ما بر مردوب  
ما و کینهای مختلفی یعنی جهودان و ترسایان و بریان و این سخن بریان است  
که قرآنرا شنودند و قوم خود را بیدار میدارند تا ایمان آورند و چنین مسلمان را قبول  
کنند و چنانکه بودند بنا شدند یعنی اگر نیکان و پاکان باشند طریقی راه قرآنرا جماعته  
القوم باره از چوین کرده جماعته و الصفا فان قوله کناطریق محمد و ذی ان کنا الصحاب مردوب  
مختلفه شبه المدواب بال طرق المختلفه فالاستفارة مصرحة وانا نطقنا و بد راستی که هانستیم که ما بریانم

کلمه جبر

قدرا

کوبان

آتش برین



والمعنى اننى نعلم الله في الارضى كبريا عاجز نتوانم كرهه فخره راه ردينى كبر عاجز  
اساندر بلادى نبعبره برتيا وهرگز او را عاجز نتوانم كرهه بليختنى يعنى ان آنچه خود را  
نتوانم كرهه سختى وما بوى عز نتوانم رسانيدن المراه بالنطق العلم الامجى ان عاجز كرهه  
وهر كرهه سختى هر يك من المراه كرهه سختى وانا لما سمعنا المراه امانا بيه و بديرتى كم  
ما جوم نشود مراه راست الاقر آنرا كه راه راست ميمايد كرهه و بديرتى ما با و تصديرتى كرهه  
بميش من يوهه منى بربه فلا يخفى ان جنسا و الاربابى مكر كرهه بخدا خود بى اثر كرهه  
كرهه را و ظلم كرهه بر ايعى كم نكند توان طاعت او را و در ياده نكند معيت الاى فهو  
لا يخفى ان مبتداهم و فالبخى كم كرهه ان نعمه كرهه بوى يعنى نترسد رسيدن نعمه الا  
بوى حقه و انا همنا المسامحون و بديرتى كم ادا ما بر يان مسامند و هذا القاسطون  
و ادا ما استكار انند ظالمانند و كافر اند من السلم فاولئك شرور شر ابيس كرهه  
اسلام آور بى ايتيائند طلب كرهه راه راست و قصد كرهه راه حق و القسوط بديرتى  
كهون القسوط ادا ما من القسوط صواب حسنتى و قيل بر حسنتى بعد از اين يام  
كه ظالمان را وكفت و اما القاسطون فكانوا لجهنم مطبا و ادا ما استكار ان  
و كافر بس باشند كه هيضم مردن را و ان لو استقاموا على الطرقت ان منغفة  
من الثقله و حسنتى ان السهام محمد و فى يعنى بديرتى كم شاءن و كرهه را نيت كم اكر  
ست است اعدا ندر اهل ملك بر راه اسلام ياهه آهيدان و پريان اكر ايمان آورند  
و الايه كرهه ندر لا سقينا هم ما و عدا قهر اينه مدهمى ما ايشان را آب بيار يعنى نعمت  
بيار ادهم ما ايشان را ادهم نعمت ما آب باران ميشود آب كفت نعمتهماى

ان كرهه  
تجلى  
كم نكند توان طاعت  
ظالمندان

و حقا يعنى ترسيدن ياده نكند  
معيت و تقار سيدى بالضم  
و السكوت اللام و صم اللام بر نسته  
بر نسته ايتيون غير موضع وضع  
ايشكى

قاسطون  
كافران و ظالمان

خصاست



هفتاد و شش در کسب راهه مسبب از بلاغت است لغتنته فیه آرد موصوفی ایشان  
 را ببران نعمت که شکر میگویند یا بی نعمت بسیار شود باید که شکر نعمت بسیار گویند  
 تا نعمت بیاید و زیاد شود و لآن شکرتم لآن یدنگم الایه بیشای شکر نعمتهای  
 تو همینانکه نعمتهای تو، منی به تو قرائتم نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد  
 کبریت منی و بیان شود هم موی بیک شکر ترا از هر آن نتوانم کرد نقیب عارف  
 انیت که استقامت ظاهره و باطنیه بجای آرد تا مشرف بر زیادتی معارف الهی شود و کما قال النبعم  
 استقیموا و لنی تحصوا یعنی راست باشید و ثمره آنرا شمار کردن نتوانید یا شمره  
 آنرا اندانید یا نتوانید راست استقامت از احصاء و استقی و توانستی و شمار کردن  
 قال سید الطائف جعفر رحمة الله علیه کنی طالب الاستقامه و لا تکن طالب الکرامه فان البری  
 یطلب الاستقامه و النفس یطلب منی الکرامه و هو جزای استقامه و یا حکم و  
 لبرای هر دم استقامه را نیز یا حکم و گفت و منی یعنی معی ذکر ربه هر که روی کرده اند  
 از یا حکم در هر حال خود و طاعت او کنند بسیلکم در آردش عمر ابا صعدا  
 در شکر و سخت و همیشه از ترا الصعد سخت و شکر و نقیب موی، منی طالب  
 و میرید صدق آنست که هایا بزرگ حضرت موی مشتغل باشد و ملون نکره در وی ببودن  
 نکره آنکه بعد از آن فرقت دنیا یافت دولت ابدیه مبتلا نشود نعوذ بالله منی  
 ذلی اوقات اوقات فرکت و صفا صفا ذکر است از ذکر نور فراید را  
 راه حقیقت آرد که راه صبیح شام و در خود صلا خوش گفتی لاله الا الله که راه  
 قال النبعم حکایت عن ربه تبارک و تعالی اناجلس من ذکره باید که تلقین فکر آن کامل ممکن باشد

در کسب راهه  
 در کسب راهه  
 در کسب راهه

طاعت او را  
 طاعت او را  
 طاعت او را

2

در کسب راهه



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی قطب الارشاد خلیفہ نشانی و تاتاریج آن ظہور کند حضرت شیخ فارحہ المصفا  
 یدکہ اند مقصد کار کار بر شکر بید کار و مکر می باید و ان اما بعد اللہ و بد رسد کہ  
 ہم مسجد را یا همه روز بی یا همه اعضا که با بن سجده که هر می شود و مر خدا تعالی است  
 فلا تدعوا مع الله احد اسی منہ انید غیر خدا تعالی هیچکس را یعنی کافر شوید  
 و اخلاصی بیارید ساجد جمع مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم باشد جا مسجد که در  
 جو مسجد خدا تعالی باشد و درین تمیز کار دنیا و دینی فنیانگوید و در وی خصوصیت  
 مکنید و آواز بلند مکنید و در اول نسا و پید و جارا ششمی ارید و در وی طاعت  
 بسا وید و حرمت دارید بر آنکه حرمت داشتنی آن ادا با وین است و مسجد خا  
 ضلعین جمله موضعهاست در آسمان و زمین چنانکه در حدیث آمده است سئل عن  
جبرائیل الاکف سئل عنی ربی عنی احب البقاع الیه للخلق بقبلی فوج جبرائیل سئل عن  
یا محمد قال القبعة اشتر البقاع الاسواق واخیر الساجد و جبرائیل کف صوت قیف میفر ما یک  
 بدترین موضعها با زبان و لسان و بهترین موضعها مسجد با است در رفته الغنادس  
 آورده است بهترین ذکر انیت که خود در باران اشغور باشد خرید و فرخت او صد  
 بان را باشد شیعی هرگز بان نندارد از فکر آن در وقت حاجت شیخ ما رحمة الله و باران  
 دنیا را که بسیار بودند و در آن با درویش صاحب وقت در آمد در باران ربی را گفت هر  
 شهری و یلدر مسجد با و فانقا با این مقدار ذکر نیست و اینه لما قام به الدقیق ان  
عظمتها ان اسمع في ا اول السورة یعنی بلو ال محمد و می آمد بمنی بد است که چون است او  
 بنده خدا تعالی مع محمد در قرآن نخله یدعوه میخواند خدا تعالی نماز با مد میکند از

این مسجد را یا همه روز بی یا همه اعضا که با بن سجده که هر می شود و مر خدا تعالی است

وقت ایستاد و در پیش شیخ تو باقی  
بنفان در پیش شیخ ملک سبع

و قرآن

صالح  
یعنی او زندگان



درین تقدیر در این معنی

تفسیر

و قرآن میخواند <sup>بوسه</sup> که او ای کون علیه السلام خداستند که بر یاد باشند بروی  
افتاده کان یعنی انبوه کننده کان و بر آن بر یکدیگر افتاده کان یعنی ادهام  
که در بر نشودن قرآن در محبت نمودند و خداستند که بر آن بر یکدیگر افتند  
الضریف ان الشان ینظر حال ای داعیا ایام اللبید بالکسر جمع لبیدت فی الجحیم  
و اللبید عظم الام و احد قایم مقام الجمع و القراءه بهما و قبل این ابتدا اخبار است  
از هوشتم هم بنده معومنی یعنی مصطفی هم پیغمبر است که از او کرده گفت لا  
اله الا الله و هذه الا شریک له و قرآن میخوانند و خلعت را بوحی است

عیادت بخوانند و خواستند که کفران باشند که مالک کننده وی <sup>جمع</sup> آنها میزند روی فاما حق تعالی  
بر آن حضرت عارض نگاه داشت و در الا لشرف ایشان و این مناسب تر است به ایت اینده قلی  
انما ادعوی بلوی ای محمد <sup>توسعه</sup> بدست که میخوانیم و بنده که میگویم هر دو کار خود را و الا  
الشرکی به اهدا و انبیا یعنی آیم بخدا <sup>بسی</sup> هر یک را و هیچ جز در القراءه قلی و قال  
قل انی الا قلی لکم و اولاد شما <sup>لا اله الا انت</sup> بلوا محمد من که نشوتم شما که بیان رسانم در کفر  
کافر و بیایاه داشت و هم شما را در دست من هیچ جز نیست هر پیغمبر رسانیدن که

هر که قبول کند از عذاب خلاص یابد و هر که قبول نکند بعد از خدای تعالی مبتلا شود  
المن کفر رسانیدن قلی انی لپیغمبر صلی الله علیه و آله احد بلوی ای محمد هر که کفر نکند  
و الا عذاب خداست و هیچ و لکن اهد من ذویه <sup>و الا</sup> ملتصدا و هر که نیاید از غیر خداست  
پناهگاه که بعضی که پیغمبر در شما اندر ای عذاب خداست و هیچ الا بلا نجاتی الا و رسالاته  
مرا رسانیدن شریعت بخلفه و بیان کردن پیغامهای خداست و این <sup>تجارت</sup> هر چه از پناه باشند در روانند

2

بسم الله الرحمن الرحیم

لنی ای محمد

هر که کفر نکند

لا اله الا انت

لا اله الا انت



اولی آنکه در سبب عزت من در دنیا و معنی باین تقدیر باشد ببلغا بعد  
 باشد از ملتوگ در سالات عطف باشد بر بلغا و در آبا باشد استغنا باشد  
 از لاملکم هم از جمله کلام معتبره باشد لکن الاقل اولی و نیز نیاید ان  
 یکنون الا بمعنی غیر و یکنون صفت المقتدر نصیب اهل حق است که در سائیدن  
 سخن حق تقوی کنند و مدد عجز خود را در سائیدن شرایع و بیان کردن  
 احکام شریع مانند و ما را بیتی بسبب معلوم شده است که هر چند تبلیغ احکام شریع  
 بنظر اهل ان و مبتدعان که هر ما شود بافلاصی ایشان را نیکی نماید و هم دست شریعت  
 بیاید بآیه الاحارة را بنیدن الملتوگ بپناه کاف و الا لتجد اذ پناه گرفتن و منی  
 بعضی اللله و الرسول در هر که گناه کار در بد فرمان نشود خود را رسول و پیرا  
 فان له نار جهنم بس بر سر سجده که در آبا باشد آتش و مدد حق خالیدین فیها ابدا  
 جاودان باشد در آتش و در حق همیشه است که کار خود و ایمان بخیر بر تعم و رسول  
 نیار همیشه در خود حق باشد نعوذ باللله من ذلک مراد از عصیان اینجا کفایت  
 من شرطه فلهذا فرغ بعضی السبحان فی الیاء فان حر او و عهد الحزیر فی له  
 نقل اللفظ من جمع خالیدین نظر الی معناه و هو حال مقدرة است لهم  
 نار جهنم مقدرین من الخلود منها فی انفسهم حتی اذا ارادوا یعودون اسی  
 ملهم الیه یعنی التعمیر ملت و احوه است این کاران را چونکه بپوشند آنچه بر حاره می شوند  
 بآن یعنی قهر خدا تعم بپوشند در دنیا و عقیبه فیعاکون من اضعفنا و اقل  
 عدو اسی بر است که بر اند یا در و بود بدانند که کیت بیشتر و بپشت تریار کنشند



وی و کت کترین شمار شرفی و این همان بود که کافران میگفتند که آن محمد کار  
بر لایستی گرفته و در عالم دشمن اند و در ایار کننده نیت و لشکر در ریابتوی  
تسیم ازینی و در پیغمبر باد کرده و تماما ترانق کنیم حدتوه در در برابر ایشان نمود و در  
آخره نیز بنمایندشان که مده و بسیار یاد کرد است الغنم است شدن علق لیو لوق  
الا استغنام بعدة باجر استی و کذا <sup>کم نزل دور</sup> الحدیث <sup>من نزل</sup> منی نسبت الجمله ان من الغنم فون  
کافران گفتند که ای کسی خواهی بود حکم خدا بر بیاید آیت آمده که قرآن <sup>در</sup> الا <sup>در</sup> لک <sup>در</sup> ای محمد  
من من <sup>در</sup> ان <sup>در</sup> آیت <sup>در</sup> ما <sup>در</sup> تعهدون <sup>در</sup> که <sup>در</sup> نش <sup>در</sup> صلی <sup>در</sup> است <sup>در</sup> آنچه <sup>در</sup> چیده <sup>در</sup> کرده <sup>در</sup> میشود <sup>در</sup> و <sup>در</sup> دست <sup>در</sup> چاره  
میشود از خدا بر خردن نماید و در است ام بجعل له <sup>در</sup> ای <sup>در</sup> اهدا <sup>در</sup> ای <sup>در</sup> اید <sup>در</sup> که <sup>در</sup> است <sup>در</sup> التعم  
برین خدا بر را وقت معینی یعنی <sup>در</sup> فنی <sup>در</sup> فرائض <sup>در</sup> تا <sup>در</sup> فنی <sup>در</sup> خبر <sup>در</sup> چه <sup>در</sup> نش <sup>در</sup> که <sup>در</sup> در <sup>در</sup> است <sup>در</sup> این <sup>در</sup> عز <sup>در</sup> ان  
یا <sup>در</sup> نزد <sup>در</sup> کس <sup>در</sup> است <sup>در</sup> عالم <sup>در</sup> الغیب <sup>در</sup> ای <sup>در</sup> عالم <sup>در</sup> الغیب <sup>در</sup> یعنی <sup>در</sup> التعم <sup>در</sup> غیب <sup>در</sup> لا <sup>در</sup> میداند <sup>در</sup> قال <sup>در</sup> یظهر  
کافریه ادا <sup>در</sup> کس <sup>در</sup> ان <sup>در</sup> نکر <sup>در</sup> اند <sup>در</sup> بر <sup>در</sup> غیب <sup>در</sup> خود <sup>در</sup> هیچ <sup>در</sup> کسی <sup>در</sup> الا <sup>در</sup> منی <sup>در</sup> ارت <sup>در</sup> غیب <sup>در</sup> منی <sup>در</sup> رسول  
ملک <sup>در</sup> که <sup>در</sup> بسند <sup>در</sup> از <sup>در</sup> پیغام <sup>در</sup> برانند <sup>در</sup> او <sup>در</sup> را <sup>در</sup> بغیب <sup>در</sup> خود <sup>در</sup> دانند <sup>در</sup> که <sup>در</sup> اند <sup>در</sup> بوضی <sup>در</sup> الیهام <sup>در</sup> یا <sup>در</sup> است <sup>در</sup> امره  
اسباب <sup>در</sup> یا <sup>در</sup> بخواب <sup>در</sup> صاحب <sup>در</sup> گشای <sup>در</sup> گفته <sup>در</sup> است <sup>در</sup> که <sup>در</sup> در <sup>در</sup> این <sup>در</sup> آیت <sup>در</sup> ابطل <sup>در</sup> کرامت <sup>در</sup> او <sup>در</sup> بهر <sup>در</sup> آنکه  
کسان <sup>در</sup> که <sup>در</sup> کرامات <sup>در</sup> را <sup>در</sup> نسبت <sup>در</sup> کرده <sup>در</sup> میشود <sup>در</sup> بایشان <sup>در</sup> اگر <sup>در</sup> چه <sup>در</sup> پسندیده <sup>در</sup> باشند <sup>در</sup> فاما <sup>در</sup> رسول  
نستند <sup>در</sup> مع <sup>در</sup> بانه <sup>در</sup> است <sup>در</sup> این <sup>در</sup> کرامات <sup>در</sup> لان <sup>در</sup> الذین <sup>در</sup> تخاف <sup>در</sup> الیه <sup>در</sup> هم <sup>در</sup> وان <sup>در</sup> کونوا <sup>در</sup> اولیا <sup>در</sup> و  
ترتیبی <sup>در</sup> خلیف <sup>در</sup> و <sup>در</sup> بر <sup>در</sup> اول <sup>در</sup> الا <sup>در</sup> فر <sup>در</sup> به <sup>در</sup> آنکه <sup>در</sup> معتز <sup>در</sup> نم <sup>در</sup> کرامات <sup>در</sup> اولیا <sup>در</sup> لا <sup>در</sup> افکر <sup>در</sup> اند <sup>در</sup> و <sup>در</sup> این  
مسکینی <sup>در</sup> از <sup>در</sup> ایشان <sup>در</sup> بود <sup>در</sup> است <sup>در</sup> امام <sup>در</sup> فخر <sup>در</sup> زینی <sup>در</sup> در <sup>در</sup> آن <sup>در</sup> رو <sup>در</sup> و <sup>در</sup> مسکینی <sup>در</sup> میگوید <sup>در</sup> حق <sup>در</sup> مذهب  
است <sup>در</sup> و <sup>در</sup> جماعت <sup>در</sup> است <sup>در</sup> مذهب <sup>در</sup> ایشان <sup>در</sup> آن <sup>در</sup> است <sup>در</sup> که <sup>در</sup> کرامات <sup>در</sup> اولیا <sup>در</sup> حق <sup>در</sup> است <sup>در</sup> چنانکه <sup>در</sup> در <sup>در</sup> کلام <sup>در</sup> مفکور <sup>در</sup> است

است تو از آن است مذهب  
در در هم جماعت مذهب

لا در از آن

در در در در در در در



واین آیت

و این آیت حالات برابطه کرامات نیکند بر تقدیر سایر حالات بر این نوع اطلاع بر غیبت میکند  
 نه بر جمع و بداند که انکار اطلاع بر غیبت مرغیر رسول مصطلح انکار یعنی قرآنت قلالا لیت  
 و ادعیا الی ام مویع الی قوله اناراده الیکی و جاهلوه من السیسی و ما و مویع السیسی  
 مصطلح نبوه و اد وقت و لاهه اد تانبوه مدده مدید یوه هرت و نین انکار است  
 مر بسیار جن با را که از صی ابه و شیخ کبار روایت و ما نیز بسیار جن با را شا هره  
 که ایم ان اولیا بس الی بنی آیت را تا وید این باشد و اله اعلم بخاطر این خقی هر جن  
 می آید و آن آنت که بطریق منع بگویم بر اسم معتزله که هر آنشاید که مراده از غیب  
 لوم محقق ظاهر باشد چنانکه رسوله نون و القلم گفت است صاحب کشف  
 قدله تمام عندهم الغیب فهم یکتبون من اللوح در سورة و النجم عند الغیب  
 ای اللوح معنی غیب و هر باشد بطریق معهود این معنی مناسب است در این محل بجز  
 نشاید که از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکه معتزله میگویند در این آیت که ما  
 معدن بینی حتم نبعت رسولاً قالوا المراد بالرسول العقول علی ما علمتم فی الاصول و آیای  
 صالحه ان نبوه است قال الجعفر الریای الصالحه اتعدا فرست الوه منی فانہ ینظر بنور القیم  
 قال النبعم الریای الصالحه جو من سمیت و اربعینی جو و معنی النبوه فی الریای اطلاع علی الغیب  
 و هر که اولیا را بشناسد چنانکه آنچه اول است و جماعه گفته اند حدیث است اگر صحبت ایشان  
 داشته باشد و صحبت ایشان یافته باشد حدیثی در وی بانفس نبوه ایشان دانده شد  
 انکار ایشان ننگ نیست یعنی کما سیر فی وقت اولیا مرده از ایشان هیوات است و نما  
 جانها مرده اند و گوشت من جنه ان او ان رخا اند و کفن فانه بدرستی که ضرر هم

و به چندی  
بعضی از رسول

در سینه بالا  
من النبوه

و قبیل الفارسیه من بعض  
 بصیرت و امسک نفس  
 من الشهوات و غیره  
 وقت در اام المراقبه و غیره  
 اکل الخلال ص ۴۴

یسلم

السلو

ایضا



انگاه بان

یسئلكم الله عن بني يديم ومني خلفهم اصداؤا وپيشان پیغوران پس او نگاه بانان  
 رایع فرشتگان لا میسر است تا نگاه دارند آن بنده فرستاده شده را به پیغور تا  
 ایلیس علیه السلام در میان او ایام گمراه کنند هر چه حق تعالی عن فرستاده کرد و آن  
 پیغور را فرشتگان نگاه داشتند چون ایلیس خود را بصورت فرشته ساختن  
 آمد روان فرشتگان آن پیغور را خبر کردند که ایلیس است می آید اولیاء الله همان  
 محفوظان غایت حق تعالی را باشند **بیت** را اینجا که کمال جاه جهانانند که است  
 عالم همه قد براه جانانند **عالمیت** ما را چه ان که عالم همه خصم شوند پیش  
 پس ما سپاه جانانند **عالمیت** و اولیاء که علیهم السلام اند ایشان نصیب تمام  
 دارند علیهم السلام و اولیاء اولیای نبی **عالمیت** سرسبز متبع ایشان قال النبی عم علی ائمة  
 کانیاء بنی السراة قال النبی عم السراة فی قوم کانییة ائمة صفة اولیاء الله لا نهاییة  
**بیت** برتر از اندازد هر چه ذکر است و خلاصه ساکنان مقصد صد قضاة الله  
 اجعلنا منهم اولاد قنا متابعتم و صفتهم لیعلم ما بداند خدا بر همه حد حال  
 چنانکه میدانست در جامع و در استقبال نیز میدانند **فعل یفعل** در کل ایعلم  
 ان قدر بلغوا انی را که رسانیدن پیغور رسالات رپیهم یفعلهم هر چه حق تعالی در احادیث  
 بمالذیقیم و فراد رسیده است علم حق تعالی آنچه نزد ایشان است که تبلیغ رسالت کردند  
 بر تغییر و تبدیل و تعمیر و اخص کل شیء عدد او است **بیت** الله تعالی شمار همه را و قطره را با باران  
 در یک بیابان او کفکی در بیابان او احوال بنده کان را نصیب مع **عنی** انیت که با او با باشد روان  
 مخالفات او با خدا باشد و الله اعلم **بسم** الله الرحمن الرحیم یا ایها النمل

المنافع قومه

کانیاء

تقریر کند و نه قلیل بیان کند  
الله تعالی تا بداند که رسول است  
فرشتگان پیغام رسانند

ح



ای در جامه بر شوه بچیده و قیل ای الاسته بلباس پیغمبر <sup>ص</sup> قلم اللیل بر خیزه شب  
 شب را بیدار دار و بخار کنی و قرآن بخوان و فکر کنی <sup>یا</sup> الاقلیل مگر اندکی از شب  
 آن اندک نصفه نیمه شب باشد اد انقص یا کم کنی منه از نیمه شب قیلا آن کنتا  
 یکی شب اورد و عکبه یا در یاده گنی بر نیمه شب تا مقدار چهار صاعی او را اختیار  
<sup>از من نکر</sup> داند این کم بیدار باشد نصف راسه صاعی باشد یا کمتر از نهو که هر صاعی بگذرد  
 یا در یاده بول چهار صاعی باشد سبب نوزد این سوره این بود که چون در می آمد تر سید  
 رسول دم دیوانه شده و گفت لا یلتوی هر جامه بچید را جبر آمد و گفت یا ا  
 ایها المرسل هر اصل متن می بود تا را باران ابدل کرده شد و احکام خود مندر شد  
 بدو شد یرقم اللیل ظرف نصفه بدل منه و هو این آیت آمد مصطفی عم با  
 یا لان خود بیدار بود در شب و بخار میکردند جوز دیشو اربعه واستتی  
نم شب و در صاعی شب و چهار صاعی شب هر شب بیدار بودند از ترس آنکه  
 تقصیر شود در قرآن تا با بیدار ایشان و کم کردند و الکهار ای ایشان در رکعت  
 صرتقم این حکم را از ایشان بر داشت دینج وقت نماز فصل و در حدیث  
آفته است که نماز سختی و نماز با مدارجماعت بگذرد در ثواب آن چنان باشد  
 کسی که شب نماز بگذرد و یکی قول تا یکسال فرض بود و بقول صیر تا ده سال و بر رسول  
 عم تا آخر عمر نماز شب یکی قول فرض بود و بقول یک لیر لسو کشت بیدار بود  
 و در ده رکعت نماز در شب گذاردن مستحب بود ان ان سب شب تا ان سیر  
 شب و در نماز شب فضائل بسیار است چنانکه در احادیث آمده است که خدا را تع







ما برتبه گفتار آن مایه یعنی در حق میفرستیم بر تو کتابی بزرگی و عزت بزرگانی که در روی  
 حکمتها هم بزرگ است و در آن بزرگان و منافقان یا کاتبان که در روی معصومیت و تقیید  
 حقایق بسیار است و بس که در معصومیت یعنی شب پندار باشی و در تکرار قرآن باشی  
 و سار نیز در حاکم فرمان رحمان اشیا را باش که ما را بکار بزرگی رسانیدیم و به پیغمبری  
 و عزت و سروری مشرف کردیم و این در آخر نبوة بود نسیب میدهند صاحب  
 اینست که شب پندار بر اشعار خود ساد و تلاوة قرآن و ذکر بسیار مشغول  
 نشود تا شایسته ببارگردد ولایت وارث خود که در آن ناسته <sup>و</sup> اللیل پندار است که  
 بر خود استی و شب از خوابان همی شود و طاه <sup>و</sup> سخت تر است نماز کند که در او  
 جهت استادن الوطی کف پای در زمین نهد و بیست استادن در شب و نماز  
 کند از آن بعد از خواب سخت تر است از نماز کند از آن در روز و در او  
 طاه <sup>و</sup> خواب مع این باشد که نماز در شب موافق تر است از نماز کند از آن  
 در روز یعنی در آنکه شش و چشم باریان موافق تر است در نماز شب از نماز روز  
 و چون خلوة آمیزه اند و شفاعت حاصل آنکه در نماز آنکه حضور در بیشتر  
 است و از نماز روز و او حضرت عزیزان نقلست که میفرمودند هر چه که صلح  
 سه در جمع شود که در بنده بر آید ای شب و در قرآن که بیست است و در موعظتی  
 بحضور در نزد می است و اسرار در شب قرآن خواندن بیشتر پندار شود و قیل  
 ناسته اللیل ساعت های شب و قیل تن خیزنده شب فعل الا اول معصوم  
 کالعالیه و مع الشان اسم طالع من نشات السیابة ای طهرت دینی آیت اشیا

و قوم قلیل و راست تر است  
 از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن  
 در نماز شب صحیح



ايشارة بعقل نماز شبست چنانکه در حديث آمده است که بحکم بقیام اللیل فایده  
 اهل بیت علیهم السلام بنی قبلیم قرین الی ربکم و مفرقة للسیئات منها بارة عنی الاثم و احوال  
 بسیار است ان که در انوار سباحت طویله بدرست که مرزا ابی محمد در اردو آمین نشی  
 است در اردو مشفق و معروف در کارها بسیار است چون تعلیم قرآن و احکام فترایع  
 اسلام و استعداد و جواد و غیر آن بسی حد شب پیدار باشد و همچنان قرآن را در اول  
 بکوی نجف در محفل جمونی پیشتر فرصت نداد در اردو در شب عبادت کنه نهان  
 در این آیه ایشارة است که محلی را در و نماز شبست عذر تقصیر عدت شب باید خوا  
 ست **بیت** غم مخور عاشق کیم غم ضورات منم این جهان و آن جهان یارت منم  
 چند روزی هر کجا خواهی مشق باد کشت آخر کارت غم بر سر این زمین که  
 در **اول** آخر خرد یار است منم که در روی رودی تو بر می آید شب بیا یار شب  
 یار است منم در حدیث آمده است که اوصیای سبوانه قال الله حکم ینزل الله  
 تبارک و تعالی کما لیل الی السماء الدنيا حیث یبقی ثلث الی الی آخر ثم یقول  
 منی یدعونى فاستجب له منی یسألن فاعطین من یتسرف فاعفوا له صبح تیغ  
 الفجر قال النبعم ان فی الیلیل ساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیر امن  
 الدنيا و الآخرة الا اعطاه ایاه و دخل فی کل لیلة العاصی و قیل بدرست که

مشهور است در اردو که در این شب بیا یار شب

مطلب ینزل الله الی السماء

ترا در روز وقت قبول است پس در آن بر ارجح بلیت پیدار توانی باشی فعل هذا  
 السبوح النور و علی الاکل السبح السیر سراج و الاقبال و الا دیار فی الامور و هو السباحة فی الماء لان  
 فیها المنظر ابدا و اقبال و ادا بارایک ان کا بر کوفت اند منی مرکز حد سفر و هم قبول اوله انکانتم تاشب

قبول اوله



بپیرا تو نام بدون و حد نقل چنین آمده است که حضرت رسول هم آن کار را خوانده خود  
 کردی از بهر این گفته: شکله ترا در درون کار بسیار است در این در خانه عایشه رح اله  
 عندها آمد عایشه نان می پخت گفت ای عایشه یاری میدییم ترا باره خمیر کوخت  
 و نان ساخت همه نانها پخت و آن نان پخت گفت ای عایشه دست منی بوی  
 رسیده است آتشی بروی کاوی کنف فاما ما امید میداریم که هر چند کنه کاریم  
 فاما دست معصومیم در یک باره حق تو از آتشی دور رخ نگاه داره بمنه  
 و کرمه و از کاسم ربی کوی نام پر دره کار خود را و تبش الیه تبشیل و بپیرا  
 او خلق بسوی وی بریدن بزرگی یعنی جز دست او در صل ایچ دست چو  
 میل مدار بیت و غیرت خانه دل را ز غیبت کرم خالی که غیر انمی شاید درین  
 خلوة سر افتنی تا در منزلت بهر چه در با تیشی هرگز نه شود حقیقت  
 تو خوشی ما را خواهی ضعیف عالم در کشتی کاندو یکدل در دسته ناید ضعیف  
 و این معنی را اهل سلوک نفع ماسوی الکنه اند و این معنی بکثرة ذکر حاصل  
 آید و بغایت از لیه و خدمت شیخ کامل و مکمل بیت بی عنایت حقفا  
 صان حو: که هر گلی باشد سیاه آتشی ورق و بی نظیر مبارکی شیخ که محبوب  
 شود و مجرد و ب مطلق باشد چندان تصفیه و تجلیه ظاهر تا بطرف حاصل آید  
 بانواع عبادت ظاهر و حاصل نیاید بیت آنکه بتبشیر دیدی نظر شمشیر  
 طغنه زاندر برهه شخوه کند بر جمله و حضرت مخدومی خود چه ما رحمة اله  
 میکند که ما نفیایم ما را بفضل خود قبول کرده است و این بیت را خواند

لا اله الا الله

سلوک

مرد

بیت  
قره اول







برین نیکو بوی. تعرض بجواب ایشان مکن در بحث بایست ان مشغول نشود و این  
 بایت سیف که اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم منسوخست نصیب هر ویش  
 آنست که از سخن منکران سخن کند و بار ملامت کشد تا عاقبت عاقبت یا بدیت در  
 عشق تو صحنی بار ملامت بگشتم و در آن گشتم این عهد غرامت بگشتم هر که وفا کند  
 جفا که ترا بار کنم از آن تا که قیامت بگشتم روزی این فخر از خدا یافت پدید شد  
 بود که در قبضه بود که هیچ درین راه قبضه نبرد و در رفتن بر پیش کشید نکاس مسبو  
 و هر مسجود بر سر بودم اشخام از در در کرد که غم ز بار کز بمنی داد و در روی ای  
بیت تو بود خدیو خدیو پدید آمدی و حضرت ظهوری که ما فی موجودند رحمت الهی که قدرت  
 پنج ماهه در بیابان خانی را ما میخیز بود و قبضه عظیم داشتیم و بشهر بخارا در آمدیم گفتیم این  
 در این گشاید و در پیش مخلوقی رویم و خدمت حاکم خانی را در مسجود محکمیدیم جز آن  
 شته گفتیم حال من این باشد که نوشته اند چو دریم این بیت نوشته بود که بیت این دست  
 بیایک ما ترایم و بیگانه مشوک ما آشناییم خیرا در منی بر آمد و روزی بیایان نهاده قبضه  
 عظیم پدید شد تا پنج شعبان را در بدایت سبجانیت تجلی مرقه لا هبنا واه بالقبضه و  
 الانفصال و مره بالسید و الوصال هم اروت خوشی هم هویت خوشی هم هیچ لوفهم  
تغاهم بشوه خوشی هم میوه خوشی هم لطف تو خوشی هم جفا و ذلین و الملکدینی  
 ای مع یعی و بگذرد از این کافران که ترا در رخ کوی میدارند اولی الشغرت اولو مرطان  
 خردان مال اولان ز نان خردان بد و اوست و در عظم صحنی او نوشته شده  
 ست باین صورت اولی نعت و اولات حمل در و موضع در سوره طلاق که با آسایش و نعتها

حال  
 یوز

امام بو



شکران

بلدی لا بد و در آن وقت هفتاد و یک ساله بودم آنجا رفتم و در آنجا  
 حال ما چه باشد رسول گفت امید میدارم که آن یک امت ما باشند و هزاران یا وجود  
 و ما وجود باشد و امید میدارم که نیمه بهشتیان شما یان باشد صی به شهادتند  
 و تکبیر حمد و ثنا کنند حق تعالی را رسول گفت عم شما هم چون <sup>بزرگوار</sup> کیتا رموی سفید باشید  
 در فراخ شاخ سیاه باقیه کا خان باشند در کثافت آورده است که شخم شب بخان  
 رفت و جوان و سیاه موی فرهاد خواب بر خور است بر و سفید موی شده بود  
 از دی رسیدند که چه بود که ترا گفت قیامت را بخواب و دیدم و عذاب آید و دیدم  
 ترسیدم از ترس آن بر شدم و بقول دیگر آن بچکان که بر شدند حرام راه ده کان  
 باشند و بقول بعضی فرندان کا خان باشند باز صفت دیگر قیامت را بشنو  
 السماء منقلب <sup>و با او است</sup> آسمان شکافته شود آن روز یعنی از اوست قیامت با وجود  
 هفتاد و یک ساله بودم تو با وجود این صغیر طانی که حال تو چه باشد کان  
 وعده مفهولا است <sup>بدر</sup> وعده این روز با وعده الهی تعم بآمدن این روز که  
 ذکر کرده است یعنی البته خواهد بود پیشی <sup>باز</sup> آن همه تذکره بدرستی که این آیت  
 با که در این سوره است پند و وعظ و نهی است است خلق را خفت نشاء الخذ  
 الزیبه <sup>باز</sup> سیلابی است که خواهد بگریو بخور خود را هم یعنی ایمان آره و عمل صالح  
 کند چون صی به این آیت های ترس را شنیدند در آینده که کرم که ششوی بسیار که صد تا بخور شدند  
 حضرت بار ختم بر ایشان رحمت و سبک کرد و گفت ان را بکی یعلم انی تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصف  
 و ثلثه و طائفة من الذیث <sup>باز</sup> معنی بدرستی خدا تو ای محمد میداند که تو بر میخیزد بنهار که در وقت هر

2

باز  
باز



شب هنگامی که در چهاردهم شب و در نیمه شب و در دهه اول شب در پنجین شب قدر باران  
یا تو جماعتی از مومنان که با تو میباشند امام عاظم که از این کثیر نسف  
و ثلثه بنصب خوانند عطا عا اونی و هو منبوه تقدیر <sup>ظرفا</sup> لثقوم و باقی در کثیر  
و ثلثه میخوردند عطا عا ثلثه الليل <sup>والم</sup> یقرز الليل <sup>والنهار</sup> خدر <sup>شده</sup> اندازد میگذرد  
شب را در روز را علم آن <sup>ن</sup> خصوصاً <sup>د</sup> است که شما ندانید و نتوانید پیدار  
شستی را در شب <sup>فتاب</sup> علیل <sup>باز</sup> کرده اند شمار با اس الزمیع <sup>برداشت</sup>  
صبح رنج از ان شمایع فرض بودن قیام شب را در کرده اند شما هم آیت قم  
اللیل آمد مطلق و یاران پیدار میبودند و چند آنکه با پیه ایشان و رم کرده و یک  
ایشان در رفته و هوشیاران <sup>شان</sup> برداشت فرض بودن قیام لیل را فرمود  
فأقر <sup>و اما</sup> قیت <sup>القرآن</sup> بس <sup>بخوانید</sup> آخی <sup>آسمان</sup> با <sup>بیشتر</sup> شما <sup>از قرآن</sup> در <sup>مکان</sup>  
شب و بقول <sup>هزار</sup> هم <sup>نماند</sup> با <sup>بعد</sup> بیان <sup>که</sup> حکمت <sup>منسب</sup> در <sup>کون</sup> فریت  
نماند شب و گفت <sup>علم</sup> ان <sup>سبکون</sup> <sup>نحکم</sup> <sup>مرض</sup> <sup>خدا</sup> <sup>تعالی</sup> <sup>است</sup> که <sup>بدرست</sup> <sup>که</sup>  
باشد از شما پاران <sup>ان</sup> <sup>محققه</sup> <sup>از</sup> <sup>مشقلمت</sup> <sup>والله</sup> <sup>بیشتر</sup> <sup>شاید</sup> <sup>لا</sup> <sup>ان</sup> <sup>محمد</sup> <sup>نویست</sup>  
و <sup>آخر</sup> <sup>ن</sup> <sup>بعین</sup> <sup>فی</sup> <sup>الارض</sup> <sup>هیران</sup> <sup>از</sup> <sup>شما</sup> <sup>باشند</sup> <sup>که</sup> <sup>میروند</sup> <sup>در</sup> <sup>زمینی</sup> <sup>یتغون</sup>  
من <sup>فقبل</sup> <sup>الله</sup> <sup>میجو</sup> <sup>نیدار</sup> <sup>و</sup> <sup>یاد</sup> <sup>ت</sup> <sup>نعت</sup> <sup>خدا</sup> <sup>تعالی</sup> <sup>یعنی</sup> <sup>ببار</sup> <sup>که</sup> <sup>میروند</sup>  
سوه میطلبند تا محل <sup>مصاحت</sup> <sup>و</sup> <sup>ند</sup> <sup>مکانی</sup> <sup>خود</sup> <sup>بکنند</sup> <sup>ایشان</sup> <sup>نماند</sup> <sup>شب</sup> <sup>در</sup>  
سوزن <sup>توانند</sup> <sup>که</sup> <sup>علا</sup> <sup>البر</sup> <sup>این</sup> <sup>مع</sup> <sup>فرض</sup> <sup>بودن</sup> <sup>نماند</sup> <sup>شب</sup> <sup>و</sup> <sup>منسوخ</sup> <sup>که</sup> <sup>هم</sup> <sup>عزیم</sup> <sup>عزیم</sup>  
فی الارض <sup>رفت</sup> <sup>در</sup> <sup>زمینی</sup> <sup>و</sup> <sup>آخر</sup> <sup>ن</sup> <sup>یتعلقون</sup> <sup>فی</sup> <sup>سبیل</sup> <sup>الله</sup> <sup>که</sup> <sup>در</sup> <sup>هیران</sup> <sup>باشند</sup>

میروند



میر و نذر در دینی از برادر هفتاد و یک نفر از انصار و شب فرضی بود بر ایشان طیار شد  
 خارق و اما تیسرگانه بسی بنوا نید آنچه آسان شود بر شما در قرآن هر نماز شب و  
 منسبت گفته اند این حدیث اول اسلام بود بسی منسوخ شد بر پنج وقت از آن آیت  
 و دلیل است که کسب حلال بجاوردن کما فی منزل جهاد است چنانچه در احادیث جمع کرد  
 واقیموا الصلوة و ابراهام ای نماز را بیع نماز بگذر ای در ایم و ترک نماز دهید و اتوا الزکوة و بدهید زکوة  
 مال را و اقرضوا الله قرضاً حسناً و وام دهید خدا را تمهید و وام ها و نیکو عیب بر رسید  
 باطلاصی و فرض گفت صدقه را تا بنزدن حریصی باشد بر او صدقه و امید و ای با نذر بیافتنی  
 ثواب بخداوند و با پ و و ما تقدم موالا انفقتم فی غیره چه پیش فرستید ان برای تنها  
 خود و ان نیکو طاقت تجدده عند الله بیاید آن را از زمین خدا تصدیق در برشت ثواب  
 آنرا بشمارانند و غیر او قسطها جز اینها پیش فرستادن نیکوتر است شما را از نیکو کردن  
 و مال را از برای میراث خود کرده است و بر او کثرت است از روی بر صبیح مال که صدقه کنی ترا  
 بهتر است و ثواب بر او کثرت است از ان مال که بگذر از من و ضمیر الفعل غیر المفعول ثان تجدده  
 الاذن الهی و کذب الاظم و اجر التین و استغفر الله و آمر لاش خود امید خود تمام آن  
 الله عنده لا همیم بدینست که خدا تم نیکو آموخته کنایان است و نیکو نخواست اینده بد کرده  
 نت نخبید بنده اینست که نو مید باشد در چند نگاه **بیت** کرم پنی لطوف خداوند کار  
 گفته بنده که هست او بشمارا که گفت مغفوم کما است و ایام را م و رحیم رحمت را نشاد  
 تو ساروم و ندانم هیچ گونه نوشته راه که بجز التقط و اضی رحمت الله اللهم لا تجعلنا من رخصی  
 بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الله شقم فأنذرنا من صجابه و صغره کجیدره بر غیر سبیم کنی و بر سران

موتی و کید و نفس در تو  
 جو خیر علی الاثری قاصح

نیکو با خداست



خلق را از عباد حق نموده اولی متذکره بقول بعضی منسبت این اولی نموده بود که در

آمدگان چنان بود که رسول هم پیش از او می بود هر چه در حق او در حق او بود هر چه

کویت هر یک چون که ششم تمام شد <sup>باید</sup> و نقش بر آینه تارودن او را نسیبید

به انظار که تخیل در آن در برین شمع با جمال منور نشسته و میگوید یا محمد انت رسول

الله و انما جاءک فی حقیقتی و بحاله آمد و گفت من مژگم که دیوانه شوم هر چه در حق الله

گفت تو دیوانه نشو که همیشه است میگویم و هر که از اینک <sup>تو</sup> میگذری در حق او نسیبید

آمد و این آیت آورد یا ایها الذکر قم فانزله و برکتی فیکم و پروردگار خود را برادر

یا و کن و قیابکی فطهر و جامها خود را با کنی و قیل من خود را با کنی و قیل صل خود

را با کنی از کفر و معصیت و محبت دنیا تا هلاکت و طاعت یابی و اگر چه <sup>خدا</sup> تا آخر دان

عذاب بس بترس و قیل ان و قیل ان و قیل ان جمله کنایان از هر چه بالضم و بالکسر <sup>عذاب</sup>

ستة السجود زینت از کسی و الا کفنی تستکثر یعنی جز من <sup>عطار ما را</sup> مگر کسی تا بشیران بستان را کورس

و این حکم فاهم که مصطفی باشد فاما امت را و ابان <sup>عطار ما را</sup> چون میگوید و بکارم اخلاق

و قیل انت من بعد طاعت حق غیر بسیار که هر چند طاعت کنی <sup>اینکه</sup> شکر اندک از نعمت او را بجا می

توانی آوردن <sup>بسی</sup> ای شکر نعمتهای تو چند تا که نعمت تو من به تو هر قدر نتوانم نکرده است

ترا کما نتوانم کرده که در تن من در بان شود و در <sup>این</sup> شکر ترا از آن نتوانم کرده و

عذاب  
عطار ما را  
اینکه

از بتان

کسی

و ترا



بسم الله الرحمن الرحيم

نسخه

و تقریر کند فاذا قرع الناقور پس چون صیحه مشهوره صدور نماید از لیب  
 میزد یوم عیسی بر آن آرد با بالند و در مشور حکم القحیرین غیر تیسیر و بر کافران بر ناکونده کاشانه آسمان باشد  
 هشوار تر رسول هم گفت چگونه طغیان با نود شما را در این صوره صوره صوره  
 نهام است و که در پشانی آورده و کوشش نهامه تلک میان شیوه که در صوره  
 صد صحابه گفتند یا رسول الله چه بگویم گفت بگوید حسنا الله و نعم العکیل  
 علی الله تعالی که کنایه از کبر امانت میگردند با بداد و این سوره بر خود  
 ندهد و باین آیت رسید که فاذا قرع الناقور نوره زود بیفتاد و جان  
 بحت تسلیم کرده فقره صیدان الناقور صوره در پی و منی خلقت و صید بلذلا  
 از محمد بلیسی که آفریدم ادر آنها ادر مال و فرزندان بنو صیانت آفریدم و میراد با  
 من شیرالی بنو صوره آفریدم و در حال من القاعل اول الفصول جعلت  
 له مالا عددا و کراهیدم و میرا مال بسیار زیاده شغونه باز دکان و دگشا  
 و نازم و کلمه کشتن در کلمه که سفندان و صدق از صدم طایم و میرا و  
 بنی ندهود ادر طایم و میرا بنی حاضر بیخ با و بوه ندره رگه که از دین غایب  
 نشاندن بیکی قول سیزده به بود و بقول هیکله به بود و بقول هیکله نعت به بود  
 و این آیت در حقه و لید بن سفینه به و لعنه الله بعد از این مال و حکم شدند گرفت  
 تا چه نیست شد و ناز از کدم حضور در سر نشسته شدند و فرزند و مودت اله تمهید  
 و کتر اندیم بیع بسیار کرم نعت و تیارا بروی بسیار کرده انی شتر بیطیع از آن یزد باد طعم کردند  
 زیاده کنیم کل حقان چنانست که در یاد است کنیم بلکه مال و میرا کنیم که انه کان لا یتبا عینید  
 اول و در این نیکه مال و کنیم قیسورین

این ضربت کاسان و در سوره

اینکه نیکو کلام در سوره

اول و لید که سوره

اینکه نیکو کلام در سوره

لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم



خداوند

بدانست که این کا فیه در صلابت و حجت ما را در معجزات منقطع را در نکستی و استیمنه  
 بود نصیب تو اینست که انکار اهل حق نکنی و ایضا حورا را در شرمی نهار که بجز  
 آنکه در آن نشو و بین تو این نماند <sup>در روزی که در میان ما بود</sup> و در پیشه <sup>بر منافع و بر عهد با گیسست</sup>  
 با قوم تو باز نشود <sup>با میان آنی</sup> <sup>تو که تازان می کنی</sup> <sup>قال الله عز و جل</sup> <sup>حکایتی</sup>  
 از اعره جل جلاله منی عاصم لا دلیا و فقد اذنته بالی اذنته عدان این در شرمی  
 در صورت بیان کرد و گفت جل جلاله <sup>در صورتی که</sup> <sup>در صورتی که</sup> <sup>در صورتی که</sup> <sup>در صورتی که</sup>  
 من خداوند عالم بگو و شوار بر آمدن در روزی بیغ بغرامیش تا بگوه  
 تش بر آید هفتاد سال باید بر آمدن بر سر آن که ه با در فرشته کان بر نخر با بندند  
 شی و انجا پندارندش بیایان <sup>آکار لاری</sup> <sup>همچین</sup> <sup>عدان</sup> <sup>با باشد</sup> <sup>ویران</sup> <sup>فر با الله</sup> <sup>منی</sup>  
 ذلک المصود که هر تش سب نزول این آیت آن بود که چون سوره هم تفریل  
 الکتاب منی الله العزیز العظیم خاف الذنب فرمود آمده صلیح هم در سجد  
 حرام و آمد کفار قریش نشسته بودند این سوره را بر ایشان خواندند و لید  
 بن مفری من جلی او بود که شمشاد <sup>بانه</sup> <sup>بیکار</sup> <sup>خواندند</sup> <sup>و لید</sup> <sup>برفت</sup> <sup>و در</sup>  
 دشمنی که آن گفت که والله که من از میجر جز می شنیدم که سخن آصیاقیت  
 و سخن پریانیت و آنرا هلا و تو طوائف <sup>تواند این</sup> <sup>دیدم</sup> <sup>که هیچ</sup> <sup>سخنی</sup> <sup>را ندیدم</sup> <sup>و آن</sup>  
 جز نیست که هر روز در یاد حق خود اید بود که <sup>فران</sup> <sup>گفتند</sup> <sup>دی</sup> <sup>میل</sup> <sup>که در</sup> <sup>بین</sup> <sup>محمد</sup> <sup>خو</sup>  
 می گشتند که <sup>مگر</sup> <sup>شما</sup> <sup>شدند</sup> <sup>چو</sup> <sup>که</sup> <sup>او</sup> <sup>ایجاب</sup> <sup>ت</sup> <sup>قریش</sup> <sup>ست</sup> <sup>یع</sup> <sup>مقبول</sup>  
 ایشانست <sup>بعهد</sup> <sup>العینی</sup> <sup>نزد</sup> <sup>دی</sup> <sup>و لید</sup> <sup>آمد</sup> <sup>گفت</sup> <sup>تو</sup> <sup>طعام</sup> <sup>محمد</sup> <sup>و یاران</sup> <sup>او</sup> <sup>خورد</sup> <sup>در</sup> <sup>میل</sup>

کرم از آن سن ۱۱۰

باغداران

بکره

بین مسلمان بود همه ایستاد

کوه

بکره



از درسیک

که در حدیثی ایشان ویراسته شد که در پیشگاه آن حضرت گفت که محمد یوانه  
نیت و شایسته و کاین نیت و صرافع کون نیت از بهر آنکه این جز مال و دهر

ندیدیم پس فکر کرد که در چه جا دوست از بهر آنکه در از ان مشهور و پس از آن پدر بجز  
میکنند و اینچنینی کسی جا در با ندر که نظر گفتند است میگوید بسی این آیت آمد  
آنکه بدرستی که و امید فکر اندیشه کرده و قدر دانند آن که در محمد عم را و قرآنرا

نقتل کیف قدرتم قتل کیف قدرتم پس لعنت کرده شده با قرآن لعنت کرده با و

تر نظر خجسته است او بر استنکین که نیت بس و درش کرد و در پیشگاه آن که در

آورده از کربایت و عدوت با کسی که این را ایمان و تکیه کرده در آن که در این

روی کردن حق فقال انهم هذا الاستیفاء و تر بی نیت این قرآن را جا و در

که محمد آن کسی میاید و در ابیت میکند از مجموع در عرب جا و در نیت آن بود

الا قول ابی نیت این قرآن مگر سخن او در مطلع او قرآن است بوجه بزرگی

قرآن را خاکا بسبب ابو جهل و مسخنی در برشت بعب تو نیت که از و

شمنان اولیا و اله و در با نغ و با ایشان صحبت ندارد که شعوم و کلا ایشان ا

قرآن را لایان دارد بیت با بدان کم نشینی که صحبت بد که در با کسی که تالیف کند

افتاب بدان بر کی راه خرد از نا بدید کند با صافقان و عاشقان حق تو

صحبت دارد تا ایشان شعور بیت صحبت مراد آن که در آن کند ابر کریان

با نغ را خندان کنده عاشقان نشین و در عشق کزین که با نیت عاشقان بی هم مشغولین

سخنی که بر است فرس منی المکر کا تفر منی الاله عدان او را نیت بیان کرده و گفت جل جلاله

عجم

این

اولیاء و اله و دشمنان

سخن

بزرگوار







کنید صحت قرین آیت فرستاد جل جلاله و ما جعلنا الاقصاب النار الا ملأها لکته  
و ما نزلناهم و دونها من و لا مکر فرشتگان و یکی فرشته را بشمارا کما شتم نام او  
عزرا بن است در جهم را او میبرد اگر نود ده فرشته را قوه هم تمام کند کافر را بد و در جهم بود  
پس بجای نباشد بد را که در نفس تیسر عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت  
بسم الله الرحمن الرحيم نود و سه فرشت است که یکبار را بگو  
یران نود و سه فرشته عذاب امان یا بد حکمت این نود و سه هر که خوانند هم بیان کرد  
جل جلاله و ما جعلنا عددتهم الا نغشته للذين كفروا و ما نزلنا نبيهم بشمارا انجانيزا  
نود و سه هر که از عذاب کافر تا در شش افتد فاما مود و مغان ایمان بیارند با آنچه که  
حق تو فرمود است یا از برای آن مود من مرا ایشان را که ایمان می آرند یا بی آن که ماس  
دانست که ایشان ایمان نخواهد آورد الفتن و الفتنة و الفتون آن مود من و سوختی را که بید در می  
و عذاب که در بیان کرده فایده هر یک را و گفت جل جلاله لیستقیب الذين اوتوا الكتابان  
نود و سه یا هر که در بنای راه قرآن تا یقینی شده در اهل توریت و انجیل قرآن کتابا سما  
ویت و راست است و درست است چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود  
و من ناد الذین آمنوا ایمان و تا افزون کنند این عدد مخصوصی که نود و سه است  
مود و مغان را از اهل ایمان ایمان بندگی مود منی با ایشان دریا مود مشهور  
تا افزون آن را می گویند الا دریا مود افزون کردن و افزون شدن اصله الا بتا مود منی  
الافتعال و لا یرتاب الذین اوتوا الكتابان و المود منون با دران برای تا یکید فرمود تا در شش  
نیفتند اهل کتاب و مود مغان در حق بودن قرآن و رسالت محمد ص و لیقول الذین فی قلوبهم مرضی

را که بید در می

نیز در کتاب  
۱۳۵



و تا بگویند نشانگان که در هر کجا ایشان پیکار سفاقت است و شکی و الکا فون و کافران  
 فلذا الاله بهر اهرامش را چه خواست خدا تعالی باین مخلوق عدوان کند که نوزده  
 است و کم پیش و غرض ایشان انکار قرآن بود که کتاب الهیست مثلا تمیز بهر  
 احوال منتهی است <sup>و کتاب</sup> و در ما ذوا جهان احدی ما خدا تعالی را نشانی از او  
 فرموده معقول را احد الثمان ما بمعنی ای شیء ذی الحیة الذی ای شیء الی الاله تعالی  
 حال گونه مثلا اوصاف جبرته المتکرر و کذلک یفعل الاله ما یشاء و یبره من یشاء  
 و آنچه بینی فرمود میکند از هر کجا می خواهد تعالی بعد از اختیار بند هر کجا خواهد  
 راست نمایند آنرا که خود را چون ابو جهل بعینه الهی کند گفت شکر خدا بیشتر از نود  
 صیت این آیت آمد که و ما یعلم جنود ربی الا هو و نداند لشکر بای خدا تعالی مگر وی  
 معلوم است هر سیدی که یارب فرشته گان آسمان چند خطاب آمد که درود و عز از سبط  
 و هر سبط بشماره کمالی از مینی و ما هو الا ذکر البشیر و نیت این صفت کفر  
 و خبر هن ازین درود فرمایند <sup>و در</sup> و در این آیه میمان را تا بنده گردانند و در  
 خلاصی یابند و قیل نیست این ملائکه و حج و آیات قرآن مگر بنده آسمیان را کلا و القمر  
 نه چنین است که کافران میگویند که قیامت نخواهد بود بحمت ماه که دلیل آن ادب  
 و بحمت شب جو زبانه و القریة فی اذان او و اذان او بره و التهبیح اذ السفر  
 بحمت سفید و جو از روشن شود انفا الاشد الکبر بدرستی که سقر این یک  
 الا در کجا بزرگ درود است از صفت حرکات و نام این حرکات انیت که در بنم  
 نطق هر سوره سقر و کبر و یه نغور بلسم منعه الکبر جمع کبری تا نیت الکبر و تیل

هی

بدرستی که

الکبر



بدرستی که این سقر یک از بلاها بر کسی است <sup>بدرستی</sup> نه زیر لبش در حالتی که ترساننده است

مرا صد میان را نذر بحال او تمیز او منفعول جعلنا با او جعلنا الاخبار منها نذر البشر

لمن نشاء منکران یقتدم او بتأخر بسم دهنده است هر کس را که خواهرش را و جبه

بهشت بطاعت یا پس رود و الا بهشت بمعصیت یعنی هر کسی را و این بطریق

تهدید باشد که تو را نعم غن نشاء و نلیو من و من نشاء فلیکفرت بدست البشر هر

نفسی با کسبت را نیست الا صحاب الایمنی ارتخ کوفنا بید و در و در با تخم کرم است

در دنیا میباران است لا است یعنی بهشتیان که حوتمه کنایه از ایشان را بسیار بود و بگویم

و فضل خود ایشان را هر دو در جاد و بید لکن از او و غیر ملکا طفل مومنان که ایشان <sup>تقریباً</sup>

کناه نذر از نبی محبوبی نباشند در و در خه در حدیث آمده است که طفل را که میزند در

بهشت در آبی گوید اگر نمی آید تا ظاهر و پدید من در آید ما اما اطفال کا فران را

ایشان خافه مان اهل بهشت باشند و قیصر را صدان اصحاب یمنی علماء اقامند و قیل

اصحاب یمنی کسانند که اعتماد بر عمل کنند بلکه اعتماد بر نفس حق تو کنند و خود

ما رحمة الله علیه من گفتند ما فضیلا نیر ما را حقه توبه بفضل خود قبول کرده است **بیت**

آنرا که بپذیرد معبود عکله آنرا جام حاجت آید لایح هر از جمله و این بیت را

بسیار گرفته اند و قیل هم اللاکتة فعا الوجه الاو الالاستثناء متصل الی مرتبه است

بگو، نشاء الربی الربی که در ده <sup>تقریباً</sup> کرده که کان لانه فعلین بمعنی منفعول فتستوفیه

المدکر و الموروث و انما اسم بمعنی الرین کاشتم بمعنی التتم که نه قیل کا لوجه کل نفسی بما کسبت ربی فی

انکار نشاء کنایه از بار خوارگی که بلین دارد

بی



می رسد آن اصحابی که کلاه کاران چون بپندارند ایشان را صد روز در ماه صیوم است  
 ستر چه در آورده شمار در روز پنج این سوال از برای تو بچ باشد یعنی سر روز  
 قالوا لم نك من الصيامين ولم يك نفعنا كيني كويند و در غیاب نبوییم ما <sup>بعضی شبانه</sup>  
 در دنیا نماند کننده کان و نبوییم ما در دنیا طعام در اندر کان مرکز این را الاصل  
 لم یکنی صدق الذین حدوا شاذا و کنا نحوضی مع الحی القینی و بوجیم ما در دنیا که  
 در می آمدیم در کار باطل باطلان و آنچه نباید در آمدن الحوضی حد کار باطل آنچه  
 نباید در آمدن و کنا نکریم بیوم الدین حتی اتان الیقینی و بوجیم ما در دنیا که  
 در روزی داشتیم آمدن روز قیامت تا آمد ما از روز بس یقینی شد ما را که روز قیامت  
 هست و در غیاب چهار جوان کویند بسبب آمدن در روزی که کنا نماند را  
 ترک کرده یک آنکه در کوه و البکدایان و طعام و صدقه و نعل بایشان نماند و  
 یک آنکه با جهل باطلان یار شدند و دیگر آنکه قیامت را منکر شدند نصیب نمانست کم  
 نماند ترک نماند و صد خدای را و صدقه را و طعام را و بقیان با و نماند و اصل  
 بدعت و فاسقان یار نشو و یار شیخان باطل و دانشمندان حیال و مراکز استکار  
 یار نشو و ال امیر المومنین علی کم الی وجهه روایت کرده اند که مرا و اصحابی امیرین  
 طفلان موع منان اند به کلاه اند و این طفلان اول کلاه کاران هر کسند که چه آورده  
 بشمار آورده در این شان کویند که ما نماد و نمی گذاریم و طعام بقیان نماندیم و در  
 باطل با شرم کردیم پس طفلان کویند که ما نیز این همه را نیکو میرویم فاما بروی قیامت را  
 انکار کردیم پس احوال در در غیاب خبر کرد و گفت جلاله فما تنفعمون بشعایه الشا







بسم الله الرحمن الرحيم اذ الشمس كبرت

جوار آفتاب در بچیده شود یعنی روشنا ویرا گرفته شود و اذ الشمس نجوم  
 انگذرت و نجوم ستاره کان فرورینند و مانند و اذ الجبال سمیت و جوف  
 کوهها از جا کنفور روزه شوند و ناچر کوهند و اذ العشار و جوف نشان  
 ماهه استینی ده ماهه که بهترین مال عرب است <sup>بوش</sup> محطت گذارشته نشود به خرابی  
 و ندو کسی را پروایشان نباشد از ترس قیامت یعنی اهل دنیا از مالها خود  
 بترسند و مالها بگذارند و اذ الحوضوشی و نجوم چهار پایان در وضع رنده  
 از وضع حشرت کوه کوه شود بعد از آنکه زنده کوه شود ایشان را تا در میان ایشان  
 راه ماهه شود اگر کوه بگند بر شاخ را که گند بر شاخ روزه باشد و بر  
 شاخ و اندک و برین روزه که در ظلمان که خون مردم میرند و مال مردم تلف کنند  
 و اذ ابی اسعوت و نجوم دریاها تنفسانیده شود تا هر تنشی و قیل نفسانیده  
 شود <sup>تذکره بیشتر</sup> تا حیم شود یعنی آن کوه و در شان درون خیان شود ابی بنی کعب  
 روح اله عنه گفت که ششی بعد بیشتر از ششی هر از علامات آن پیش از قیامت  
 پدید شود آفتاب و ماه سیاه کوه و ستاره کان فرورید و کوهها از جای  
 خود برکنده شوند و ناچر کوهند پس لا یعنی بچیند و شکافند تا اغت را مینویسند و  
 سماها شکافته شود تا آسمان اغتم را بپند و با و عظیم پدید شود بعد از آن در صورت  
 و میره شود و <sup>نفسانیده</sup> در خفا و با و ابوالعالمی گفت که روح اله عنه ابی  
 ششی هر که اول <sup>سوره</sup> تا ابی ایا کوه شد پیش از نغض و عظیم باشد و آنچه پدید

سجده در وقت و در وقت  
اج

بعد از آنکه



و حساب کرده شود بآن یا با آنچه معنی اقدام نموده باشد در کوه و آبانی پس انداخته باشد در کوه  
یعنی وجهی که سرای هر دو چیز است که از شکر است و در این کتاب گفته است بجزی که بگویم  
بر خود که است و قیل نیکی بنا و داناست یعنی چهار نیت و دلیل الا حساب التاء فی  
البعیة للباغم كما فی علمته ولو القی معاذیر <sup>و در علمه</sup> اگر چه بپندارد و پرده با خود را و پنهان  
شود و قیل اگر چه بیار و عدد را که خود را جمع <sup>و در علمه</sup> العذرة علی الشان جمع العذرات علی الاقل المعذرة  
ر پرده یعنی اگر چه در دنیا گناه پنهان کرده باشد در خودی قیامت همه احمقهای او کوهی و  
منذر بر کوهی از گناه لا تحرک <sup>و در علمه</sup> بله الکی بخنجان بقدر زبان خود را پیش از خارج شدن  
جبرائیل یعنی فرود در زنده در زبان راست سازد که در دم آخر فرود که لاست شود از ترس  
آنکه فراموشی کند <sup>و در علمه</sup> لتفجیرهم ان علینا جمع قرآن تا تعجز کند بر قرآن خواندن بدرستی که بر ما است  
و در کوه قرآن حد سینه <sup>و در علمه</sup> تو و خواندن در یک بار بر تو یاد گیر فاذا قرأنا فاتبع قرآن  
بسی صواب / الخوانیم مایع جبرائیل بخواند بر تو بغیرمان سایه روی دی کنی خواندن او را تم  
ان علینا بیایم <sup>و در علمه</sup> بی بدرستی که بر ما باشد بیان کوهن قرآن بر تو آنچه مشکل شود بر تو  
ان معان قرآن ما آنرا بتو بیان کنیم کلام بل <sup>و در علمه</sup> تجنون العاجلة حقا که نه چنانست که  
شما کا فران میگوید بآن کا فران میگویند که قیامت نخورید بود بلکه چیزی است که  
شما دوست میدارید دنیا را و در آن الاخرق <sup>و در علمه</sup> و من کذار رید آخرت را بسی ابرای  
این معنی قیامت را از دنیا را بشود و شما را دوسته دنیا برین میدار که گناهان می کنید که حسب  
الدنیا رسی کل خطیة قال البیضا <sup>و در علمه</sup> منی احب دنیاها آخرت و من احب آخرت  
آخر دنیاها فانشا بقی علی ما یفی نقیب نیت که دوسته دنیا را از دل بیرون کنی که جاه طلبی و دنیا طلبی







بل کان نغیر و نسیا و غیره  
بالانسانیه کالغرضه  
تاج

بر حسب کبود مان منہ الدم  
یعنی چوکت کبود مان مان  
سمع

اہل القیام الانسان حیثی فی الدھر علی بنی نسیا، مذکور است کہ اہل اہم عم رود  
کار کہ نبود و بر چہن بیا کردہ شدہ بقول امام سید کا لہذا ہم عم چہر سال حدیث  
ہم و طائف نہام بود بر سر ہم و ہاں بسوی طائف اول خای بود بسا بر سر پارید تا  
کل شد بسی افتاب بر و ترافت تابوی گرفت و حمانسون کل بونیاں را کہ بند باہر بسوی  
در تیز خشی شد چون سخاں شد کم اوان میکرو کالصلصال دکا لغیاں و تیس مراد جنسی  
یعنی ہم آہ میان ان خلقنا الانسان منی نطفۃ امشاج بدرست کہ ماہ آفریدیم فرزند  
ان اہم لان آب منہ آمختہ آب مرصی با بن زن الامشاج جمع مشح او جمع مشح مخلوط

وخلیطہ و اخلاطی بتتبع بیان ماہم و بر بکار شریعت تا ہم پیدا شود از در کرم  
باہتیار شود و خرم کند یا شرمناک شد است ایمن از وی بعلم قدیم فجعلنا ہم سیمعا  
بیمانی کہ انیدہ اہم را شنوی و نسیا ان قطن آب منہ یعنی اصل را شنوی و بنای آفریدیم  
ان اہم زناہ السبیل ما نشا اس و اما کفول بدرست کہ ماہ نمودیم اصل را لای نسی و بد  
حق و باطل یا شکر گوید یا ننگوید اگر شکر گوید و ایمان آرہ و عمل نیک کند راہ نمودیش و اگر  
شکر نگوید و کافر شود و کناہ کند راہ نمودیش ان ماہہ کرم نبود و ان اہم جستن  
رضا و ما و اہم نبود است کہ عیسی از خال و فرزند ان اول ان آب منہ آفریدیم و شنوا و بنا  
کہ انیدیم شیان و راہ حق و باطل نمودیش ان اگر ایمان آرند و عمل نیک کنند جزا ایشان  
بہشت جاویدین باشند و اگر ایمان نیارند و عمل نیک نکنند جزا ایشان دوزخ صاف بیان  
کہ حال اہم و طائف تا آخر سورہ و گفت جل جلالہ انما اعتدنا للک حین سلاسل  
و اخلاط و سیم اہم بدرست کہ ماہہ کہ ہمہ کافر ان نسی یا و فکر ہاں کمان و آتشی سوزان بعد از ان

۵۱

حفظتہ  
یون بیلری کم

۵۲

این

کہ انیدیم شیان

یون بیلری کم

بغداد و ناری

حافظ قیلدی



در تفسیر صحیح

از

کجی

حال موهن را یاد کرد و گفت جل جلاله ان الابرار یشریون منی کانی کان من جهنم  
 کافر بود راست که نیکان در بیخ صد موهن نیکو کار بهایشان مندر بهشت ان شراب قد  
 حکم باشد امیزشی وی در سید و سر و خوشی بوی همچو کافور و قیل کافور  
 چشم است در بهشت عینا یثیر بهای عباد الله ان کافور چشمه باشد که بیا  
 شامند از حی بنده کان خدر تم البای جمع منی او نایده یفجر و نهاتغی ان بر اندان  
 ابرار در من کسها فخره جاکم خوانند در بلند و بستن بچو بی بخلاف آن دنیا  
 خبر کرد این بنده کان کیا نند و صفت ایشان هست و گفت جل جلاله یوتون  
 بالتذکره فان کنزین بنده کان یکی در نذر با و طاعتها و فریضه است و یافون  
 یومها کان نشره هفتاد و می ترسند و در یک کعبه می برانند و با شیوع بدوی  
 و عذاب وی اشکاره باشد و بهر کناه کالان برسد و اما قتاوه گفت از نسخه انروز  
 آسمانها شکفته شود و ستاره کان برزند و کوهها منجم شود و بهر عوارض و آفتاب  
 و ماه ان نور نمایند و مینی بجهنم و آبها بر زمین فرود و مقدار چهار صد و چهل  
 کمره طانی که حال آدم حکم به باشد از هی خافه که آن روز رانست سر هر کشانی و کواقیبه  
 و بسیار آن تفاسر آورده است که آیت بله صفا امیر المعومین علی رضی الله عنه و اهل بیت  
 حی ناول شده است ایشان روزه نذر میدارند از ان بر ان شاه و ارضه کان سه شب و روز  
 طعام هارند مگینی در تیم و اسیران را و امیر المعومین علی رضی الله عنه بستن ان ملک دنیا  
 گرفت و بستن ان ملک عقیق مگینی تو کینه سنان و ان سینه سنان در این قعه مبالغه  
 بسیار کرده اند که ان لایق ایشان نیست محققان نمی سندان را و بقول امام همتا

این



نقی

این آیت با در صورتیکه آنها که آمدند که در یکی روز طعام داد میکنی ویتهم را و اسیران  
را نصیب نمودن اینست که محبت اهل بیت مصطفی را و اوصیای او را و اتباع او را  
شعار خود سازد و قال البیہ عم کفی فهو آئی دور در ده ایام را و اولاد ایشان و مساکین

صحیح النسب را دوست دارد تا سعادتی ببرد **بیت** است این شاره محمد المراد  
کلی اشخاص اند که شاهان در کشا و صد هزاران آفرین بر جان او بر قدم خود فرزند  
نزد آن او که آن خلیفه را در ده کان مقبلش **بیت** است این شاره محمد المراد

هری یا از در اندر بر مزاج آب گل نسوی اند **بیت** است این شاره محمد المراد  
ختم اصل هو چو ختم بر من است **بیت** است این شاره محمد المراد

بر چهرن حیدر و صفت در این نیکان اینست که گفت جل جلاله و یطوون الطعام  
عاجبه مسکینا ویتی و اینرا صفت دریا خوردن میدهند آن برای دوستی حقوق

یا با وجود دوستی و حاجت بوی صاحب کد ایشان ویتما نرا که به پدر باشند و اینان  
را و میگویند انی نطعمکم لوجه الله لانی ید منکم جن و الا لشکر کبیر است که میدام خورد

نی شما را از آن خدا تقوی نمیخواهم در شما جز او ثنا انانی هنی بنایو ما عجبو  
قلم بر دست که ما ترسیم از حقوقه روزی را که او ویرهای کنه گانی در آن روز نش

بازند و سخت در شیور باشد از آن گنایان لافوقیم الله شر فی الیوم و لقا هم  
نقش و تصویر ایسی بسبب این کار با نیک نگاه داشت ایشان از حقوقه آن بدی آن روز

و در ایشان تار که رویها و شاهای در با و دشمنان را سیاه روی و غم اندوه  
خود بر اندازد و قاریه نگاه داشتنی التقلیت جری شکسی آورند و در آن فو قیوم و لقا هم یعنی مستقبل است

مستقبل است

القطر را کشید بر سینه قاضی محکم  
او بهای شرفش باشد



بقول بعضی یعنی نگاه خواهر داشتی و خواهرها ایشان رو در قیامت و جز نام جاوید  
 جنت و حریم و جز او هر ایشان را بسبب صبر کن ایشان را در طاقتها و بلاها  
 بهشت جاویدین و جامها حریر و نرم هم که در دنیا درستان او را بلا بود و در عقبه  
 عطا بود و در دنیا ایشان را نام بود و در عقبه شاد بود و در دنیا ایشان را لذت  
 بود و در عقبه بهشت جاویدین بود و در دنیا ایشان را جامهای زنده بود و در عقبه  
 ایشان را جامهای حریر باشد و در تن کسی را منتقام علم بر پویشانند و بهترین  
 را منتقام از صیغی بلعونی میگویند و تفکیک هر یک از اینها با آنکه در جوانی او را جام  
 ایشان خبر کرد و اول تحت و تحت ایشان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله متکلی  
 فیما علی الاراکلی تکیده با نغز در آن بهشت بر نغمه آراسته در شش مرتبه بوستانی  
 در شش صحر که شایگانستانی باشد چون در دنیا بر بساط و فاقه تناعت  
 کوه باشند و در خانههای مختصر عمر سر برده باشند در بهشت چنینی منزله باشند  
 نشان متکلی حال من الضمیر المنسوب و جز نام و کذا قوله تم لایرون فیها شمس و لا  
 زعفرین لایرون حال من الضمیر المنوع المستتر فی متکلی یعنی نه پند در آن بهشت آفتاب  
 را و نه مهر را یعنی کوه و در کوه و در دنیا که تا تابستان و درستان صید بود  
 صند و طاعت را ترک نکرند انجا که میا و در آمان باشند کافران هم در تقوی بود  
 ده باشند در تابستان و در درستان در کوه و در سما و در در مانند هم از جا  
 و جاد ایشان خبر کرد از سایر و میوه ایشان نیز خبر کرد گفت و در آنیه علیهم طلا  
 لها و نوزدیل با آن در بان بهشتیان سایهها درختان بهشت و ذللت قهوضها

شتر  
 سخن مختصا جلیه

تذلیل  
 اعلی العز







اراده بلاعتد بود نعمت هر یک که در راه شد و برین بهشتیان و آن شرابها شیرین با  
 شد خبر کرده و گفت جل جلاله و بطلان علیهم با نیت منی نعتیه در هر صایده شو  
 برین بهشتیان آن جامهای یعنی مشربها و قد صراحت نقی و آنگویان کوزهها  
 دست کانت قوامی قوامی قوامی منی نعتیه که کوزهها از کشید صفا گفته بود بالند  
 یعنی آن را صفا ای آینه باشد و تسخیر زوره که هر چه در درون و با نیت یعنی از نیت برتا  
 رکنی نزل از برون او بنماید بعد از آن که بنام رب الرحمن گفتیم اگر از نعتیه دنیا قد ص  
 ساخته شود تنی از آن برکت آید در درون او باشد شما می فاما قد ج بهشتی که از نعتیه  
 بود چنان صفا باشد که هر چه در درون او باشد از نیت دنیا بنماید همه نیتیه و شیرین  
 دنیا از خاک باشد فاما شیشه بهشت اصل و از نعتیه پاک باشد قوامی از نعتیه  
 کانت القراوة بتونیها او ترک فیها و بتعین الاول و ترک فی الثانی من فصنة  
 بیان القوامی که انی الکواشف قد روبا اندازده کرده باشد شرابها بهشتی را در آن  
 کوزهها که فرشته کان پیش او آمدن ایشان در بهشت  
 تقدیر اندازده کرده که شراب با کوبان برابر باشد مقداری که بهشتی سیر شود  
 من که می آید و نه از یاده دین نوع بر نده می باشد و شاید که این اشاره باشد اقدار  
 راجع اراج به مقدار صومعه او باشد معارف آنگه و التعم اعلم و تیعون فیها داده  
 میشود آن بهشتیان را در بهشت کانس شراب قدری که کان من اجرها باشد  
 آیزوش در آن بچیدل آن بچیدل هر چه خوشی بوی باشد در عجب خوش مزه و قلیل  
 چشمه است در بهشت عینا فیعی استی سبیل چشمه باشد که نام برده

این کوزهها  
 در نعتیه  
 از نعتیه  
 در نعتیه



همیشه در این سبیل یعنی جز خوشی بی با که ارنده و فرمان برادر استی متعوی  
بمعه این <sup>بنا</sup> بیقال سقاہ الماء مضافی محدودی باشد ان کا شای شیران کا شس

چون صفت لباسی باشند و منزهها و میوهها و شرابها و قد جهای ایشان کرد  
و صفت خاصمان ایشان کرد و گفت جل جلاله ویطوف علیہم و میوه برشان  
و لادن کوهکان و بچکان و غلامان مخلوف جا دید گرم شده کان و کوشا ایشان

سخن اولی که بگوید

ر با هر کوشی گرم شده کان که هرگز نرسد و در جلال و حال خود بر نرسد بعضی کو  
ایندین خاصمان باشند از فرزندان کا فرمان با ایشان که در خورد نرم باشند و  
بعضی گویند که این خاصمان باشند که حق سبحان و تعالی ایشان را در بر داشت آن  
پدر است بار صفت حیرتشان با هر که و گفت اذ الایتم <sup>همو</sup> بنی توان خاصمان

را هر <sup>بسته</sup> که <sup>مشور</sup> و <sup>بنداری</sup> و <sup>دیدی</sup> که <sup>مورد</sup> و <sup>سفيد</sup> اند <sup>پراکنده</sup> و <sup>ریخته</sup>  
شده اند از غایت سفید و پاکیزه که همچو <sup>مورد</sup> و <sup>سفيد</sup> باشند و <sup>پیکر</sup> و <sup>ر</sup>  
بسیار مابرا <sup>مذمت</sup> که <sup>بهرشتیان</sup> استاده باشند خاصمان ایشان که چینی

خوب باشند تا هانی که <sup>مخردمان</sup> ایشان <sup>همو</sup> خوبتر باشند و <sup>بسیار</sup> و <sup>هر</sup> حالت  
و اذ الایتم <sup>شم</sup> چون <sup>بنی</sup> تو آنجا <sup>یعنی</sup> در <sup>بهرشت</sup> را <sup>یت</sup> <sup>نیما</sup> <sup>بنی</sup> تو خوش <sup>شده</sup>  
<sup>قول حلالو</sup>

نقتهای بسیار و <sup>ملک</sup> <sup>دیار</sup> <sup>شای</sup> <sup>کبیر</sup> <sup>من</sup> <sup>که</sup> <sup>قال</sup> <sup>النبی</sup> <sup>عم</sup> <sup>اصنی</sup> <sup>الهل</sup> <sup>الجنه</sup> <sup>منزل</sup> <sup>شمنی</sup>  
منظر الی <sup>ملکه</sup> <sup>سیره</sup> <sup>الفی</sup> <sup>عام</sup> <sup>یری</sup> <sup>اقصاه</sup> <sup>کما</sup> <sup>یر</sup> <sup>اذ</sup> <sup>ناه</sup> <sup>یعنی</sup> <sup>گفت</sup> <sup>من</sup> <sup>بهرشتیان</sup> <sup>در</sup> <sup>زار</sup>  
ساله <sup>مملکت</sup> <sup>خود</sup> <sup>را</sup> <sup>پسند</sup> <sup>در</sup> <sup>را</sup> <sup>همچون</sup> <sup>من</sup> <sup>صلی</sup> <sup>بنند</sup> <sup>که</sup> <sup>اول</sup> <sup>احال</sup> <sup>نباشد</sup> <sup>ملک</sup> <sup>بزرگ</sup>

بقول خود محمد بن علی حکیم <sup>میدان</sup> آن <sup>باشد</sup> که <sup>هر</sup> <sup>مرد</sup> <sup>و</sup> <sup>خواهد</sup> <sup>همچنان</sup> <sup>کرد</sup> <sup>و</sup> <sup>بقول</sup> <sup>امام</sup> <sup>مقاتل</sup>



رحمة الله عليه ملك كبير نبت که معناه هر از جنیان و در بیان آن باشد سر برشته را چون  
 فرشتگان بیایند ازین اسم دستور می خورند بعد از آن پیش برشته در آیند و سلام  
 حضرت حق تقدیر سازند و هر یکی از اسمی که در کتب چشم کسی چنان ندیده باشد  
 در هیچ کوشی نشنیده باشد و بنیاط هیچ کسی نگذاشته باشد و فرشتگان گویند خداوند توانا  
 خشنود است این سخنی بر صل برشته از اسم نعمتها فرشتگانند که تقوی و در عنوان  
 منی السابون و کبیر و قزاقه عابره در حج العنقهها آمده است که یعنی پینه توبه شاه  
 بن گدا یعنی خدی تعالی صفت دیگر برشته را در جامها است آن را بیان کرده و گفت  
 حالیکه ریالی این برشتیان باشد <sup>تیمار</sup> تیمار <sup>سند</sup> سند جامها بیابان <sup>تک</sup> تک <sup>خبر</sup> خبر جامها  
 سبز و <sup>سبز</sup> سبز و جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 هیله و جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 بسکه و عالیهم <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 حال یعنی <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 و آراسته نشوند این برشتیان <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 مسلوک و الشان <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 حق تعالی برشتیان را صفت کرده و بان صفت دیگر در شان و گفت جل جلاله و  
 سقیم بد در شان <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 خورده شود بولی <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان <sup>سبز</sup> سبز جامها بیابان  
 من باکی کند از کینه و دشمنی و دوستی غیر حق تو ساقان و مقربان حضرت عزوجل



جل جلاله ان بلفغان یوم ان زید عمرش قد همای شراب ظهوران از بر جد بسیر یا ان یا قده  
سراج و ان نقره سفید بر سینه واسطه سه سعه تالبا ایشان و مقصد ان از فرشتگان و امند  
و گاه میان را خلکانی امند چون از مشرب بهشتی بخورند مست جمال حضرت فالجمال  
گردد و جباب بریند تا چون چگونگی و بجهت و بجهت مکان خدای تعالی پندار  
ز قضا و جعلنا لیرک منی المقربین ان انما کان لکم جزا و بدرستی که این نیلها که  
یا هر که مشربست و بیهوش و با شد مشربا با بوشی کارها نیک شما و کان سعید  
و بیهوش است کوششها و شمشک و کوششها و کوششها و کوششها و کوششها  
نیل شما فایع نیت بلکه اندک بنویس بسیار بخش است حضرت با انفا انما فی انزلنا علیک  
قرآنا تنزیلا بدرستی که ما فرستادیم بر تو قرآن فرستادیم هر کس که از یکبار فرستاد  
و صی یا هر که رفتی او بیهوش و شعور بیهوش و چه ما فرستادیم قرآنا و ترا بفیما بر او  
نیدیم و بخلاق عالم فرستادیم برینجا نند و سحر و شاعر گویند بر صفای ایشان  
صبر کن پس گفت جل جلاله فا صبر حکم ربی پس صبر کن او برای حکم خدای تعالی  
بر تو برسانند ان احکام شریعت و اسلام است و بره دروغ گوئی و اشتی خلق  
مرت و بر صیبتا و بر او طاعت و اول التبیح فرمان بر او ای مکن منهم انما و کفورا  
ان این کا قرآن اربع بره کار بر او ساس را یوم و لید بن مغیره و عتبه را ایشان  
گفتند ای محمد ترا مال بسیار و عمر و وسع صاحب جمال بهم او این کار کرد و بقول میل  
بر او ابو جبر است رسول را از انان گذارون منه کرده بود و حکم انتم ربی یا  
کن ای محمد نام خدای خود را بقره جو با مدایع نماز با مدایع بیدار و افسیلا و شبانگاه یوم نماز

تفسیر



پشینی را در غمان و یکر را بگذارد و معنی الکیل فالسجد له بجمع ان شب غمان  
 تجمید کنی و سجده کنی بر پروردگار خود رایع غمان شام و غمان خفتی را بگذارد  
 و سببش در بیاکی یا در کنی لیلیا طویلا در شب و رایع غمان شب بگذارد و بقول  
 و یکر را همانست که یاکنی بر زبان مرصع نموده در هر وقت اوقات از هر کجای که  
 این کافران یجیبون العاجلة دست میدارند بدین وجان دنیا را و یکر را  
 میکند از دور اندر پس خود یوم ما تقیلا اردن و از رایع کار ایشان است  
 از برای دنیا است غم که بدین داخل دهند آن باشد نشان که نیمی آن بلکه از ده بخشی  
 آن یک را در غم آخره نباشد نشان فاما موه غمان را همه غم آخره باشد و تدبیر دنیا  
 بقدر حال کند فاما عاشقان را جز غم طلب دست نباشد بیت فکل دنیا تنی  
 درستان را هلال ما غلام ملک عاشق لایزال عاشق که عشق را معنی خود توه  
 فرود نه پستی نیز در توه توت آهشت جنت که آرام در نظر و در کتب شدت  
 معنی از خوف سقر موه معنی با شتم سلامت جوی معنی ان ان این از دو بوه صظ  
 بدون و بطریق تعریف و تعبیر تعویج یعنی سخت نشی تنبیه کرو شان و گفت جل لال  
نحن خلقنا انهم ما آفریدیم ایشان را و بسی و شد تا انهم ما الستوار کرم السنن  
 عضوها و استخوانها ایشان را در پی با و در گمهای ایشان را و بقول و یکر را آفریدیم  
 جای پرورن بول و غایب ایشان رایع راه پستی بسی را جو چری پرف آید م و  
 بهام قرار آید چو چینی ست چرا باید که شب و روز غم خود را بطلب ک ر ص ن  
 دنیا و رایع آن مستغرقه اند و هیچ قدم بدو نماند و دنیا نشند و ان خالق

کس در قان که بعد بنسخ دیگر  
 اول گفته بود که سلطان ما  
 نسی جمع آید رفته است

بنده







نشر کرده که در فالغارات بس بخت آیتها و آن جبر انده حورا ان باطل فرق  
جدا کردن فاللقیات ذکر اسی بخت فرشتگان که اندازند و ص را هر دو با پیچیدن  
عدرا آن بر لای پید کرده بخت او نذر آریا از بر کز ساندین یعنی حق تعالی کتابها کفوه  
فرستاد پیچیدایشان بامتان خود بر ساندند علمای ایشان بشا کردن بر ساندند  
و ایشان بخلق بر ساندند تا حدی باشد یعنی بخت پیدا کنند بر ایشان مخلق نکویند که  
نشندیم و ندانیم و مارا کبیر تر ساندند و از دور قیامت خبر نبرد بخت این هر دو  
انما تو حدیث بدایت که آنچه تر ساندید میشه در شما یا و حدیث کرده میشه و لیث شامی  
الایجاد و الوحد لواقع الاینه آینه بخت و بالشنه ست یعنی قیامت و بهیست و  
در خود بر بود پیشی و از آسمان فرجست و چون آسمان شکافته شود فاذا النجم  
طست بس چون ستاره کان نور برود و فرو میرود الطست ناپدید کردن اهل نیست  
شود و بی شکافه شود پس از آن جدا شود و باره باره شود و در ذره ذره شود و انگاه  
نیت شود و ذکره التفان اول صلاک فی السماء العالی ثم الانشقاق ثم الانفجار  
ثم الانزاج حتی نیلانی تغییر کماله مکن و از الجبال سمعت و چون کوهها برکنند شود  
و بیاد ماه شود و این برکنند شود پس آندند بشوند در هوا همچو شمشیر رنکین ازین بشوند  
همچو کوه بی نهن بشوند و کویاکم هیچ نبوده اند و از الریسل و چون پیچان آفت کرده  
کرده شود قوله تعالی فاذا النجم طست جوا ان اذ اتا اینجا محدودست یعنی چون این  
کارها واقع شود قیامت بیاید لای یوم اجلت و کدام روز تاخیر کرده است این کارها  
بن لکن استقامت نیز لای تا فنجیم باشد یوم انفصل جوا بگفت که از برای روز جدا شدن

نشر

تجهت در



حق و از باطل و ما اذینک ما یقوال فی فی و توهم وانی که بزک است رود جدا شدن  
یعنی توهم وانی بزک اوردن قیامت یعنی نفع صورت شود و اینی بر خود کس را بدین کرده  
و آسمان بر خود طرقتیدن کرده و کوهها را در جای در هم بر او شود و ستاره کان فرو  
درختی که بغایب را جمع کرده و خصم را خصم او یعنی که هر مملکتی مملکتی در آن رود  
بر کافران چنانکه هتوسجانه و توهم گفتند <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup>  
رندگان و قیل و دلی و اوست هر صنف که آن را و این کوهنیز که اگر کوهها را در آن اندازد  
نزد بگذارد و این جای کافران باشند نفوذ بالبرخه <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup>  
نکوهیم قوم پیشینی را یعنی قوم نوح و او ششصد و الاخری بیسی از پایشان در آرد و ایم  
و نیست که ایم امان پسینی را یعنی قوم عاد ثمود و قوم لوط و قوم فرعون و غیر ایشان  
و چون ایمان نیاورند به بغایبان خود کفری که نفع بالبرخه <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup>  
لا یکنز یعنی همچنین کنیم گناه کاران کافران یعنی کافران امت ترا نیز بر خود بگیریم  
و نیست که ایم و ترا بر ایشان نعت مهم جویم <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup>  
شان نیز خبر که این تارة بدلائل قدره خود هر که ما قاصدیم که قیامت را بیاوریم  
و هم هر مملکتی را نذر کرده ایم و دستاثر بهشت بریم و دشمنان را برودن بر هم چون  
این امر مملکتی است پس گفت جل جلاله اسم الخلقکم ایانیا فرید شمارا منی ما و همی  
از آن است خود را ناپاک یعنی خود را ناپاک که آن بدرو ما درست فجهلنا به بی که ایم  
آن آن را و در نیاوریشی نه قرار مینویسند و از آواکاه استعاره که در هم نیاوریدان ما درست را  
قدر معلوم تر اندازده داشته شده که در ماه است یا بیشتر یا کمتر فقدر ناه جمع تقدیر ناپس اندازده که ایم



مادقت را که نم نشود و پیشی نبرد و فیه القادرون بس ما نیک اندازد کننده کافری  
 المقدرون چون این طیلان باشد با وجود این کافران منکرند قدره ما را با آوردن  
 قیامت و نیز یومئذ للمکذبین بلکه با دشمنان اسلام و اسلام آن دوران (و در آن محفل الارضی)  
 ایاندریم ما زمین را کفایت کرده و گشته و فرایم آورنده اشیا که درنده کافران را فامواک  
 در صده کافر از آنجی را جانی قرار ندهد کان و در صده کان که اینیم و جعلنا فیها اوقا  
 بسی شایعات و در اینیم در زمین کوهها استوار بلند و چندین منفون یا درین کوهها  
 نهادهیم از درو لعل نقره و غیر آن و انشقیب کوهها و فرات و در اینیم شمارا آب خوشی زمین  
 و خشن و با وجود این کافران در خبر و در یومئذ للمکذبین و ان الماک با وجود ذریع  
 رنده کان رایع مرکزان را در آن روز انطلقوا لی ما لنتم به کذب چون گفته شود  
 کافران از اول قیامت برود بس آنچه بودید شما که دروغ گفتید شنید پیغام بر این زبان جز  
 یبع بر لید بر درخ انطلقوا الی ظل برود بس سایه در صده درخ ذی ثلث شعب و  
 بر سه شایخ باشد یبع بزرگ باشد انهم اطراف کرتی باشد لا ظلیل ان سایه در صده  
 درخ خوشی خشن نباشد و خوشی بفریاد پویده و لا یغنی عنی اللهب کفایت نکند  
 آن سایه ان آتشی درخ یبع در صده کج نفع نباشد آنها شرمنا بشر که تقصیر بدست که  
 آن آتشی چون نمی آید در صده یبع آخر صهارا و قیل سرش و الا که آن اخرا با باشد همچو  
 کوشکها بزرگ القوم که شکی و قیل درخت مسطح که نه جماله صغر که بایک آن اخرا با آتشی آتشان  
 سایه بزرگی بزرگی می دارند و نیز یومئذ للمکذبین و ان الماک با در آن روز  
 مرکزان را دروغ که داشتند پیغام بر این یوم لا یفوتون این روز است که در وی



سخن گویند که فراتر بیاید در اورد قیامت و تخته باشد که در آن وقت سخن نگویند  
 از آن راه در روز قیامت و لایه خون لعن لعیقت درون ده ستون و او نشو و مرد  
 در خیانت را تا سخن گویند و عذر خود را بگویند بقول امام متقن مقدار چهار سال سخن  
 نگویند از سخن عمر بن ابی و ییل یومئذ <sup>و</sup> الکعبه بنی و ای المالی با و در آن روز رک فرانس  
 این ایوم <sup>و</sup> الفصل این روز چهار کوهن است میان دوستان و دشمنان را جفت نام  
 کرده و پیش از او اولین با منان بشینی فان <sup>و</sup> لکم کعبه بسی اگر این دشمنان را مری و  
 حیل و در روز کوهن عمر بن ابی گویند مرا و عمر بن ابی را از خود و در کنید و  
 این سخن رک فرانس سخنش باشد در روز قیامت و ییل یومئذ <sup>و</sup> الکعبه بنی و ای المالی  
 با و رک فرانس در آن روز چهار کوهن را یا در کوهن حال و دشمنان را یا در کوهن را یا در  
 میکند و میگوید جل جلاله ان المنقین <sup>و</sup> بدرستی که هر آنکه بر زمین کاران و در مد باشند و  
 کان از کفر کفری فظالم باشند در بوستانهای با سایر با داعیون با چشمه آب  
 روان و نوا که نمایست هون و میوه <sup>و</sup> نیکوان آنچه از او بر نند کوهن او اشرع ابی بگویند  
 بخورید و بیا بشامید از نعمتهای بهشت اینها خوشی کوارند و خوشی با دشمنان را  
 بدانتم <sup>و</sup> معلون با آنچه کرده بشامید طاعتها در دنیا یعنی جزای که در با شماست از آنکه ای  
 بدرستی که ما همچنین بخوری <sup>و</sup> الحسینی جزای <sup>و</sup> حایم نیوکا لانرا الاحسان نیوکا کوهن  
 و ییل یومئذ <sup>و</sup> الکعبه بنی و ای المالی با و رک فرانس در آن روز کوهن بخورید ای که فرانس  
 نعمت را کویار و متغوا و حضور هر کس در التبع بر ظهور هر کس رفتی قیلا انکی مع رود  
 چند <sup>و</sup> لکم مجرمون بدرستی که شما که فرانس و متغوا در آن روز کوهن آید که او دنیا بروی آمدن است

کات



و بعد از آنکه از شدت نفوس باله منی ذلک الاجرام آنگاه در آن واذا قیل لهم چون گفته  
 شود هر که از آنرا گفتوا نماز کند از پر لایر که چون نماز کند از اندر رکوع هشت خم رکوع  
 و بی یومین از کتب نبوی و ای املاک با دوران رود و هر که از آنرا بقول امام مقاتل این هر  
 دنیا بود که مصطفی هم دوران تعیین را گفت نماز کند از پر ایشان گفتند ما ایمان  
 آیم فاما نماز می گویم ما را شکل بگیرد رکوع و سجده کنیم کشان که پیش بیاید برای  
 خیر سائید و ای کسی که نماز کند و بقول عبدالمطلب بن عباسی در اله عنقه این رود قیامت  
 خواهد بود که هر که کشتی کند از اساق هو و همان سجده تواند کرد و کافران  
 چنانکه در سوره نون و القلم گذشت <sup>عزیز بر وجه</sup> نیا به خط بیت بس بگدام سخن بعد  
 بسی از قرآن یوه منون میگردند بآیات بیات قرآن ایمان نیاورند بگدام سخن ایمان  
 خواهند آمد و در حق ایمان نه آرند بر هیچ سخن لب هو الله اعلم الخیر

حکم نیت اولون اصل هم عمایوم است یعنی آنچه سوال میکنند و می پرسند  
 بیدار را از این مکالمات عمل از بیدار بر سیرن با در تغییر کرده و کفایت جل جلاله  
 عنی انبیا و العظیم از خبرین رک می پرسند که الهی هم فهمیم آن خبر که ایشان در می  
 مختلف است اختلاف میکنند الاضغان خلاف کون بیدار و آمد و در کون و در شرک  
 کون موهمان میگویند که قیامت حوس است و خواهد آمد چون که حق تو از دی خبر  
 کرده قیامت آمد شد و این خبرین رک است هر که خبر کننده شد از این است  
 و کافران میگویند که نخواهد بود بعضی گفتند که انجی بر آن مصطفی هم بود و موهمان  
 گفتند که حوس است و کافران می گفتند حوس نیت و بعضی گفتند که خبرین رک قرآن

الحارث و کون خلق سبع



قرآن است که موء منان می گفتند که حق است و سخن خدا را تمسکت در کار فرامی گفتند که  
 حق نیست و سخن خدا را تمسکیت و نیز گوید که از موء منان می آید که قرآن حق است بجهانه  
 و تعالی نام مالان در یوان موء منان داشتند بدانکه از ما طاعت و عبادتی بود  
 باشد در آن پس می باید که در اینها بد کرد و بشکرت او مشغول شویم **بیت** منی بی تو می  
 قرار نتوانم کرد **اص** شکرش را نتوانم کرد **ص** که برت منی زبان شود **ص** مع **ص** ایلی  
 شکرش را نتوانم کرد **ص** حق تعالی کا قرآن را جواب داد و انکارش را شمار کرد و گفت  
 جلاله **ص** کلایس **ص** حق که از او باشد که بداند این کا قرآن که این خیرین که حق بود  
 است چون که بسیرند در دور دور آینه روی زبان که را بجهتند **ص** کلایس **ص** منون  
 حق که از او باشد که بداند این کا قرآن که این خیرین که حق بود است چون که بقیامت  
 زنده شود بعد از **ص** صلاح **ص** در فاند و بعضی میگویند که این تکرار از برگاه **ص** کید است  
 و بعضی میگویند که این تکرار نسبت **ص** یک **ص** در دور باشد **ص** و یک **ص** در قیامت **ص** است **ص** این **ص** بر  
 موء منان **ص** است **ص** و این **ص** خام **ص** است **ص** منون **ص** بقاء **ص** خطابه **ص** خوانده **ص** است **ص** وضع **ص** این **ص** بود  
 که زود باشد که بداند که خیرین که حق است چون که بقیامت زنده شود بعد از **ص** در  
**ص** در **ص** مانند **ص** کلایس **ص** حرف **ص** در **ص** است **ص** در **ص** است **ص** کسی **ص** از **ص** است **ص** بود **ص** بعضی **ص** حقا که  
 در این آیت برین **ص** است **ص** بعضی **ص** حقا که قیامت **ص** خود **ص** بود **ص** این **ص** بمنزله **ص** سو **ص** گفت **ص** است **ص** و اگر  
 حرف بود **ص** معنی **ص** کلایس **ص** این **ص** است **ص** در **ص** است **ص** کا **ص** قرآن **ص** این **ص** اعتقاد **ص** بدتان **ص** که **ص** قیامت  
 نخواهد بود **ص** سی **ص** حرف **ص** از **ص** می **ص** باشد **ص** که **ص** بداند **ص** خود **ص** از **ص** انکار **ص** کار **ص** قرآن **ص** از **ص** قیامت  
 یاد **ص** در **ص** لیل **ص** با **ص** قدرت **ص** خود **ص** که **ص** پدید **ص** است **ص** و انکار **ص** آن **ص** نمی **ص** تواند **ص** کرد **ص** چون **ص** که **ص** بعضی **ص** در **ص** با **ص** این **ص** است **ص** و بعضی

2

از او



بر بالا که بعضی بر فوات ایشانست و گفت جبر جلاله الهی جعل الارضی مرهاذا ایاندریم  
 زمین را بساطی که در روی با بنید و در ابعث و بخارت کرد و میکند و زنده گانی در  
 ۵۵۵ گانی نشاء و در کتب الهی در کتب انبیا <sup>تعالیه</sup> یعنی این که زمین المرهاذا الام کاه یعنی خدا  
 تعالی قاصد است که هرگز زنده کرد و قیامت را بسیار صحنه که قاصد است بر آفریدن  
 زمینها و آسمانها و قاصد است بر دست کردن شما و میسر زمین شما و الجبال او نادا  
 ایاندریم ما کوهها را میسازد یعنی تا بخندید در تفسیر آمده است که زمین را بسیار  
 زمین جنید کوهها را بسیار آفرید تا زمین قرار گرفت اما آفریده زمین و آسمان را نیزیم  
 فاما اعتقاد داریم که چیزیست فاما آفریدند خود را و است ای که بر هیچ وجه انکار  
 نمی توانیم کرد چون نیت بودیم هست کردها ایشان را بدان کرده و گفت جبر جلاله و  
 خلقناکم الان و اجاد کردها نیزیم و آفریدیم شما را هفتاد و پنج صنف صنف از مواد که بنید  
 و سیاه سفید و در در و ران و کوتاه و غیر آن الان و اوج جمع را و چون جمع جفت جنت  
 و کون کون و جعلنا نومکم بسیار تا و دریم خواب شما را راحت شما السبا اسایش  
 نت و قیر راحت و جعلنا اللیب الباسا و دریم شب را پوشش شما که تاریک شب  
 چیزها را به پوشد در تاریک شب فایده بسیار است و جعلنا النهار معاشا و دریم  
 روز را وقت زنده گانی شما که تا روز کسب کنید و چون فایده شعیر در شب اسایش  
 کنید و این معلوم شماست که بر هیچ وجه انکاری توانی کرده العیش المعاش لا یستثنی  
 و زنده کردن معاشان را معاش و نبیا فوقکم سبعاً اشدا و بنا کردیم روز شما است  
 آسمان را استوار و محکم هرگز کون دست نشود و الا شراب جمع شدید و جعلنا اسماها

و باها

ناتوانی

۱۰



بالتفصیل

و با جادو و کیمیا آفتاب را هر چه تابان در سوره ان الو جان در خشتیدن و انزل کتاب من المعجزات  
 ماء قبا جادو فرستادیم از ابرهای که نزد جلی بشود بسیار دیدن آبی بسیار از میزان التاج ریخته  
 شدن و التاج که از انیزد و قیل فرستادیم بیاید با که ابرها را چرخ و بخشی میکند تا باران را  
 از برون می آرد و باین قول منی بمنجه بابلان و قیام باران را فرستادیم از آسمانها  
 و در کثافت و کواخس و شش سید پخته آورده که باران از آسمانهای آید و در تغییر  
 صاحب منقولم آورده است که عبد الله بن عباسی روح النعمه گفت ان در یوشی فرود  
 می آید از ازا ق حیدونات و در نوایر شیخ بزرگ خود جمعه محمد علی حکیم تریدم نیز چنین  
 گفته بود حق توتم باران از بحر الحیوة که در عرش است از آسمان با آسمانی تا  
 دنیا می رسد باران فرمان میست و که آن باران را بر سر کند و در باران فرمان شود  
 تا هر چه خیزد یعنی در باران از فرشتگان در سوره عشی می نهد و این سخن معلوم می  
 قول منجیان و فلا سفی باطلست که ابر باران را از در میام و نیامی آرد و این قول که از  
 در معمران آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قناده است رحمة الله علیهما  
 التخرج به صبا و نباتا تا ما برون می آیم بان آب بسیار خانه را میوه کنیم و جو و غیر آن از  
 خانه ها و گیاه و در غنق شتران باشد و جمع نباتان را می آفرینم و پرور می آیم از عدم و  
 قیل الخب اللود و العود و النبات ما یثبت منی الارض یعنی باین باران در وید را و جنکرت  
 الخافا و پرور می آیم بان آب بسیار بوست آنها انبوه را که سبز شود شاخها در خشتن  
 درم پیچیده باشد از بسیار الخافا جمع لغی چون که در الارض اعظام خود یا در قدرت  
 نام که خود گفت ان یوم انصر کان منی غاتا بدرست که در وقت قیامت که بعد از او شده در وی دوست را از  
 دوست است

و این سخن که در آسمانها و اسماط  
 از این سخن که در آسمانها و اسماط  
 و اما قیل انما یسبحون  
 و اما قیل انما یسبحون  
 و اما قیل انما یسبحون  
 و اما قیل انما یسبحون

بالتفصیل

بالتفصیل



عند الترخيب

عند الترخيب

صان

وهو ان باطل است وعد كاه كرم اهدن هم خلق هر كره بر اشماد و جبر اده آمدن  
 رود قیامت <sup>بپوشان</sup> بر اشماد و جبر ابا نند یوم یففتح فی الصور آن رود جدا کردن  
 باشد و دیگر <sup>بپوشان</sup> می شود در صورت و صور مانند شاخ است که اسر قیل هر دی و در قیل  
<sup>الصورة</sup> بیکر عیاجه صور است و فتا فتوا افواج اابس بیایر شما ان کور با بعضی است قیامت کرده کرده  
 و جماع جماع در کشتان آورد است که در حدیث آمده است که برده کرده بیایر بیکر  
 کرده بصورت حمد و نه آیند آن خبر کشتان باشد و یکی در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 و این را بخور ان باشد و در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 حکم و فتور <sup>بپوشان</sup> میل کرده باشد و بناحق فتور داده باشد و در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 کسانی باشد که در طلعت <sup>بپوشان</sup> می آید و در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 شدند و عظامان که بعلوم خود و بعضی خود عمل کرده باشند و در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 شدند و ایشان کسانی باشند که <sup>بپوشان</sup> ایامه را رنجی آیند باشند و در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 کشیده باشند و ایشان <sup>بپوشان</sup> غم از آن و سوسه بناحق کنند که ان باشند که در همان از حد پیش  
 سلطانان ظالم و عوانان و در اندازند و ان ظالمان <sup>بپوشان</sup> بجا تبا و جزئی گشته باشند و در کسرت  
 کنند یرده باشند <sup>بپوشان</sup> در آن بعضی عیاجه صیات را و ایشان که امیت آید و ایشان کسانی با  
 شدند که <sup>بپوشان</sup> لوتها <sup>بپوشان</sup> نیا را از احرام گرفته باشند و ایشان <sup>بپوشان</sup> حق و تقوی انداده باشند یعنی  
 در کوه را و در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 کنند و کان باشند <sup>بپوشان</sup> بکل وجه دنیا و در کسرت <sup>بپوشان</sup> با بار بر و کوه صید و نند  
 شدند و این <sup>بپوشان</sup> بد بختان و عاصیان باشند <sup>بپوشان</sup> فامعه و دندان و صالحان بعضی بصورت چون

بعضی عیاجه صور است

بعضی عیاجه صور است

عاشقان

عاشقان

ماه شب



ماه شب چهارده باشند و بعضی بصورت آفتاب و بعضی ستاره کان و تحت السماء  
 فكانت ابوابها وكشاه شود آسمان را بسی باشند باران و ذره لاده و در آنگاه  
 ناهر شود و قیل گشاده شود هر با آسمان تا فرشتگان نروند آینه و امام محمد و کسا  
 و عاصم فتمت تخفیف هم از اندر و باقی قرائه فتمت بتش رید خوانند و بسیرت  
 الجبال فكانت سرابا و رانده شود طوطو هر بار اول زمین بسی همچو نمایشی آب شود و بعضی تا  
 جز شوند سراب آنچه نیم رود در بیابان نماید مانند آب و هیچ نباشند همچو این چنین  
 شود و عقب بت حد درخ هشی آید آن جهنم کانت هر صا حد و دست که جهنم باشد  
 راه که از خلق و حکم بدست رود بر طراط بگذارد و هر طراط باشد بر سلا که درخ و از عام  
 حسی بعضی ادیت که در شده است که هر طراط سمع السعال لاهنت از مویبار یکتر و از  
 ششیر تیز تر است و سعال بر آمدن باشد و هر از السعال هم او را باشد و هر از السعال فرو هاند  
 من باشد تیز و باریک باشد بر کناه کاران و فرخ نیز پس باشد بر سوسه منان خدا کنس و بعضی  
 لاده که در همچو برق و بعضی چشم بر دم لادن و بعضی همت در السعال باید که تا بگذرا  
 ره بمقدار دنیا و کافران تو اندک داشتی و در درخ افتند لان وقت که آفریده شود  
 است تا وقت آخر فرلانند آن هم هو و منی را نوری باشد بعضی و او چند نظر کنند نیند و  
 بعضی تا در قدیم و فکر کرده شد این سخنان را از السعال خود چه محمد با لای بخار رحمت  
 السع علیهم بر او رطوبت ما بود اندر و دینت اصحاب ما بود مانند و بقوه میر صا کینی  
 گاه است لکط الحینی ما قبل بدست که در درخ مرطانی ترا بیع که آن را جان باران گشت و جای  
 باشد شش که همیشه در وی باشند لا پیشی فیها احق با باشد که آن در درخ رود که در لان

جز

مطلبه بل طراط

بیشتر و لود از آن

تعداد



بے نہایت کند فاعل الکشاف الحقیر روزگار در لایوان هفتاد سال مراد  
 است اینجا ولیس المراد عدم مخصوص الایز و قون فیها بر و الا شرکاً نه جنت در آن  
 در دوخ و در آن روزگار در آن بیچ هر جنس و اهرج انشا میدنایم بیچ راحت نباشد  
 انشا از الشراب انشا میدن و قیس بر طایفه نوما بیچ بیچ اسایش و غم و غم و غم و غم  
 نباشد الا حقیقاً و غم اما کفنی آب کرم و ریخته و در خیان را بخورند و بیانشانند جوار  
 و قافای این عدل انکم یا در کرم باشد جزا و موافق که در این بیچ که در بدتر از کفر نیست  
 در بیچ عدل است سخت تر از آتش بی ایمان بدترین کار است و بدتر از بدترین جایهاست  
 نسیب عالم صدرا جیون و جزا و موافق اعمالهم الغساق خون و ریم در خیان و نا  
 قایع مع موافق بیان که در کمال است از او گفت جل جلاله انعم کما نوال الیر چون حساب  
 بدرستی که این در خیان بود در دنیا که نمی ترسیدند ان شمار قیامت امید می داشتند  
 را از جا که امید داشتند و ترسیدند و کذب و ابایا تنا که ابابو بود در دفع می داشتند قرآن  
 را در جننها تو حید را در دفع داشتند بنی که یعنی هیچ متوجه حال این عقاید نقلی نمی شدند  
 در کفر از آنها تمام داشتند نسیب بود من انیت که حساب خود بکنند و توبه  
 و استغفار و عذر خواهی بکنند و بعد از غمان و یگر می ارسته اشتغال نماید که تا در حق خود  
 ندن سوره که بعد از عمر این باشد و الله اعلم و کل شیء اخصیته که کتابا و هم جزئی  
 دانستیم و شریعیم و نوشتهیم در لوح محفوظ پیدا کردیم بیچ آنکه جز ان اعمال بنده گان  
 شریعیم در حالتی که مکتوبست در لوح محفوظ منصوص است بفعل مضر که بنظر  
 در اخصیسانت مفسران بر انست ال اخصیسانت شیء اخصیته که کتابا حال است مکتوباً  
 در انست شیء اخصیته

تمام کردی

کتابت در روز ۱۵ شعبان ۱۲۰۵

در انست شیء اخصیته

مراد است



مراد است فدو قوا بسی بخشید چون که مراد با بد حضور را فلن نشنیدیم الا عدل با بسی  
 هرگز در یاد تو نگفتم شمارا که عذاب و این آیت سخت نشنید <sup>و عید است</sup> مرد در خیانترا  
 و این آیت معلوم کرد که مراد از احتساب ابد است نه مخصوص عدل در تنبیه الغافلین  
 آورده است که در خیانت باران میطلبند بر سیاه پیداشود و ما را آن هم چون که در تنبیه  
 و کفر و هر که <sup>همچون</sup> اشتراک در دنیا کنهها <sup>همچون</sup> در دنیا اشتراک بسیار در این است چون  
 بجز هایش مثل هر سال در آن متوجه است <sup>و معنی</sup> این آیت که در نماز عذابا فوق  
 العذاب ریاضه می کشم ایشان را عذابا بر آلا عذاب و قوله تم فلن نشنیدیم الا  
 عدل با ایشان باین نوع عذاب با نشنیدند و باله منی ذلک و التعمه اعلم چون از حال  
 در شنیدن و کفران خبر کرد و نیز از حال عدمنان و متقیان خبر کرد و گفت جل جلاله  
 ان للمتقین مغنا <sup>و در</sup> اعدا با بد است که مو و منان بر همین کار است از استکار  
 یا تنی بهشت جاویدان <sup>و در</sup> با غمهای آراسته بر نعمتها و انگور با الوان در حدیث آمده  
 است که یکی خورشید <sup>و در</sup> انگور بهشت چنان در آن است که اگر یک ماه در آن بهر بهر بیان نرسید  
 و مو منی <sup>و در</sup> بهشت در آن در آن باغ بند در باغ مغنا در آن درخت بود  
 بر هر درخت مغنا در آن در آن بود و بر هر یکی دو شعله که لا اله الا الله محمد رسول الله  
 آیه مذنبه در آن غفور در آن آیت آمده است که چون صیغه بهشت را بر هر در حال بجای  
 که میوه هر یک در آن آید بقدرت خدا نغمه و گوایب است <sup>و در</sup> تریا و تریا بهشت یا از آن باشد و در آن  
 نار بهشتان باران <sup>و در</sup> این نوع خود در آن بهشت که هر کس در آن نشوند و کس <sup>و در</sup> آنجا و قد حسی  
 نشان بهشت بر آن در آن یکی بدست غلمان و خود در آن بهشت با مرسلی <sup>و در</sup> حلایسمعون فیها العواد الا که با

منا و ادستکار

چون اسمی است که در

منا و ادستکار

چون اسمی است که در



و در آن زمان

نشستند این بشتیان در بهشت سخن پاره و دست خور که در چنین در آخرت  
 هر سخن با او باشد هر که سخن زبلی عطاء <sup>با این</sup> را حنجره ای طاعتها با آن در عطا  
 بسیار با آن در پروردگار تو در عطا که فریاد باشد بیع چندان بدیدنشان بس گویند  
 نصیب در و پیش نیت که در ایما بجات در اقبه و بجای سه مدت آمده اشتغال نماید و آن  
 هر که در غفلت و تکذیب انبیا و اولیا خد را کند و آن نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز  
 خودم عبد الخالق عی و ان نیت رحمت اله از صفت بکان کن حد کند چنانکه از شیر  
 در نذر **بیت** با هر که نشسته نشد جمع <sup>اولت</sup> در آن تو ز سیر رحمت این آن در حکمت  
 ز نهاران آن قوم که بر آن می باشد <sup>در آن</sup> و در آن نکلند روح عزیزان بحکمت <sup>صفت رحمت</sup>  
 از رهان کند <sup>ابر</sup> بر کریان بلغ را خندان کند <sup>بایدان</sup> که نمی بینی که صحبت بد که هر یکی  
 تسلیم کند <sup>آفتاب</sup> بیدان بز رنگی را اهره <sup>ابن</sup> نماید کند <sup>رب</sup> السموات والا  
 رضی و ما بینهم الرحمن <sup>آزیده</sup> که راستانها و زمینها و آنچه میان هر دوست خدای  
 مهربانت <sup>لا یملکون</sup> منه خطا با نگویند خلت بر وی سخن گفتی از برانشنا  
 محبت <sup>کرم</sup> ما بر ما فان اول القاء <sup>رب</sup> السموات بعنم الیاء و بعنم الرحمن و بکرم ما یوم  
 یقوم <sup>الروح</sup> و اول القاء <sup>کم</sup> شفا لا یتکلمون <sup>تو</sup> انذک <sup>سخنی</sup> کونند حضرت خدا <sup>نوم</sup> در  
 آن که است در روح و فرشتگان <sup>مقوله</sup> ۵۵ یوم ظرف <sup>لا یملکون</sup> باشد یا ظرف <sup>لا یملکون</sup>  
 بیع در آن روز سخن نگویند با یکدیگر خدایق <sup>الاصنی</sup> از آن که <sup>الرحمن</sup> مگر آنکه <sup>خدا</sup> در تقم  
 او را استوار هر دو آن کند سخن گفتی و قال <sup>صوابا</sup> و گفته باشد صواب بیع  
 لا اله الا الله <sup>محمد</sup> رسول الله گفته باشد بیع در قیامت شفاعت <sup>موم</sup> منی <sup>موم</sup> منی

کدر کرد

ح

راوی



الشافعي بسوسه نذره اين در دواغيان را شفاعت وهو انتم شفاعت  
 كنده كان وهو انده كان و شفاعت كنده كان پيامبران و فرشتگان و شهيدان  
 و عالمان و مومنان نيكوند كارگر نماه كان شفاعت كند ملكها را كه او را نكند بچ  
 غار را و پاره كوه را و باياطلان يار شونده كان را و در حق هارنده كان را و در  
 قيامت را چنانكه در اين آيت گذشت و شفاعت در خواستن چو حضرت  
 ذوالجلال جبرئيل كمر را و اهدا قيايمت و كان خرد و گفت ايشان قبول نكردند  
 و گفت جل جلاله سبحان الله تعالي فما لهم على التذكرة مع صنف بس چو  
 هرت مرگ خزان را و قبول كردن و حفظ و قرآن و نصيحت كردن سرور پيامبران  
 و اولاد ايند سسخت كان نعم من مستغرة فر من تسورة كوياك اين كان  
 مي كز نذره قرآن و نصيحت و وعظ خرا نذر نماينده نذره ان نذرين يا ان نذره ان  
 يا ان صياهان يعن كوياك ايشان خزان و ضحيت اند ميگر نذره صياهان نصيب  
 اينست كه او وعظ حقاني نكر مي كالا استغفار ليكي بر ميدن و رمايدن مع صنين  
 حال من صنيفه الطرف تقديره اي شيشي بفت لهم حال كونه مع صنين القوية  
 مستغرة على اسم الفاعل المنفوع چون كان كرون كنه كرونه و حق و قبول  
 نكردند و طلب كاريك لايه ايشان نبود كرونه حق تعالي خبر داد و گفت جل جلاله  
 بل يند كل امرئ منعم ان يوكتي صحفا منشورة يعن نه چنان است كه ايشان ميخواهند بكنند  
 كرون كنه ميكنند و او حد بنده كيم قدم برون بر نهند و احتياج كار بر ملك ميكنند و ميخواهند كه  
 بهر كس از ايشان ۵۵۵ شود نامه بار كرده شده از حضرت بار تعبه بنام وي و اين چنان

۳۲

منه يار

ادق انتم همي حان

ادق انتم همي حان



کا خزان گفتند کہ اگر محمد الان بر سر کله انعام کند نامہ بیاید از خدا تو کلمه از طغان ایمان آرد و براتی بیا  
 در آن بگو ای کله نما که ما را آفرینید خدا شکر نماید ایمان آری سبب حق تعالی است که در حال ایشان  
 داد و گفت جان جلاله کلامه چنانست که ایشان می گویند اگر ما این نیز بکشیم ایشان ایمان  
 نخواهند آورد و از بهر آنکه ایشان تعیین نماند بقیامت جا خرقه بل لا یخافون الا حشره  
 نمی ترسند ایشان را از بعد از آخرت چون بگویم ایمان نماند از زبان کلامه تذکره صفا که این  
 قرآن کریم و فرقان عظیم پسندست همه خلائق را <sup>ما در تفسیر</sup> و شکر نیست <sup>ما در تفسیر</sup> نعمت سخا و خرد <sup>ما در تفسیر</sup>  
 پس اگر که خدا هر بر رحمت حق تعالی برسد و بنده که کند و بیا و کند و پسندید و باین قرآن  
 و صایه و کون الا ان یشاء الله و پسندید نیز بقرآن ایشان هر چه است حق تعالی  
 پسندتند از ذکر حق تعالی از قرآن هر که بتوفیق خدا تعالی چه بیند از آن نه که جویدان تو نیست  
 در جویدان همانکه تر جویدانی است <sup>ما در تفسیر</sup> احوال التقوی و احوال المغفرة او است <sup>ما در تفسیر</sup> سترای پر  
 کلامه از حق تعالی پسند و از غیر وی نترسند و او نیست سترای امر زیدن گناهان بنده  
 کان ترس کان یعن و بر بیا مراد گناه کاران نه بخیر و بعضی هر که او می ترسد و او در  
 آمرزشی خود را بر بیا مراد اللهم اغفر لنا وارحمنا وارزقنا التقوی و المغفرة  
 کلامه اللهم اغفر لنا وارحمنا وارزقنا التقوی و المغفرة  
 بعضی میگویند کلامه از ایدرت و معنی وی چنان میشود که سوگند بیا و میگویم قیامت  
 یعنی برود قیامت و بعضی میگویند که از ایدرت و معنی انیت نیست چنانکه کاقران میگو  
 یند که نیست از نده شدن در روز قیامت سوگند بیا و میگو برود قیامت که نده شدن  
 حق است در کلامش آورده است که الا قسم نیز قرآنی است و در کلمات آرد و است که

از

بیا کسین

فی



آورده است که در مصحف امیرالمؤمنین عثمان راجع الیه عن الاقسام نوشته و تقدیر چنین  
ست که لانا اقسام هر رینه که من سوگند یا سوگند می کنم بر روز قیامت لانا مبتداست اقسام  
جزوه واللهم انما لان الامم الابتداء والاقسام بالنفس اللوامة و سوگند یا سوگند می کنم بنفس  
معه و من که همیشه خود را ملامت می کند بر تقوی و طاعت با اقسام بیشتر کند و این قول  
امام حسن بصری است رحمة الله بقول و یکره ان یقسم بنفسه ما در قیامت لوامة باشد  
او طاعت کرده است جزا بیشتر نکرده است و اگر معصیت کرده است جزا کرده است جوایز  
قسم مقدم است انکم بمقتضون اریتم که شما را دیده نشود بعد از مرگ و ولایت می کند برین  
تقدیر قدرتمه ایحسب الان ان اونی بیدار اومی منکر قیامت ان لقی بجمع عظام  
که هرگز نگوید نعمه که من بعد از مرگ و متفرق شدن استخوانهای او را بلی قادر نی  
ممان نسوی بنایم نه چنانست که آه می بندد و بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان  
او را بعد از مرگ تن او چنانکه بدو در زنده که اگر چه خود سرد و ضعیف است از اهر  
استخوان او بود و این انگشتان و قیامت قادریم که انگشتان او را در می یکنیم آخر ضعیف و قوی  
یقیم همچنانکه انان بیشتر آفریدیم ما چندان حکمت در انگشتان او نهادیم چون  
برین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون او اول  
بود متوجه نکرده قادرین حال من ضعیف جمع بلی برید الاشب ان لیفر امامه نه چنانست که  
این کافر میگوید و الحار قیامت میکند آمدن قیامت حوسه فاما این کافر میگوید که  
نموده و کند و ریشی خود را بیه فسا کند میان نیار و آمدن عذاب قیامت  
را در حال اعمال را منکر می باشد کردن کفر میکند و بطریق مسخره که می پرسد و نیاید ایان یوم القیامه



المراة من عاقرين اربع سن  
سمع

کي خواهر بدو درود تيامت تا من گناه نکتتم هو کنگه لانه شدن خواهر بدو و هر چه کم بر کشی  
خواهر بدو نغمه در باله من ذلکی الاعتقاد و قيل لیف لیکن بده مرغ میراد امامه انچه  
در پیش ویت یعنی تيامت را و ص بان را و عذاب را منکر می باشد بسیار فاستقان می  
باشد که میگویند که بیاتاما خود را خوشی های که خواهم مرغن و معلوم نیست که  
چه خواهر بدو و باین سخن گاه فرمیشوند چه در انکار قرآن میکنند هر انکار که من آمد  
ن تيامت را احد را تغم ان نشانه های او آمدن خبر کرد و گفت جل جلاله فاذا برقی  
البصر القراءه بالکسر یوم هو خیر من شوقه متوجه کجا در چشم و بفتح الراء برقی هو برون بان  
ماندر چشم از ترسی تيامت و حسن القوم جمع الشمس والقمر و هو اذفته شرمه و هو  
کرده کرده شده افتاب را صماه را و اول مغرب بر آید کرده کرده شود که هر صلاه نور نما نديا  
هر روز را کرده شود سیاه اینچو که که عقیر یعنی کشته شده و با کرده یا هر روز را صریح بر جمع  
کرده شود یکی بر آید بخلاف آنکه حالیا بسی آیند یقول الانسان ان یوم یبذل انین الفرس  
بلکه بندان کافر منکر تيامت کی است جاسی که یعنی ان عذاب تيامت و بجه ناه که هر ان  
عذاب تيامت کلا لا اودر، حقا که نباشد آن در تيامت که من قاصد و پنا هر الی الی  
یوم یبذل المستقر بهم بدو و کار تو باشد جا قران را و الام کاه الاستقر الام کرفتی بغداد  
عذاب خدا تعب بهر چیزی الام نتوان گرفت و نتوان که یعنی هر کس که در فعل خدا  
بنو الانسان یوم یبذل کجا قدم و آخر هر صلاه شده است که با آنچه پیشی فرستاد باشد  
و با آنچه سبب انداخته باشد یعنی ان همه که در این پیشی که در اول عمر و یا در آخر عمر کرده باشد  
خر کرده شود یا مالها که در خیر یا صرف کرده مالها که ان بسی خود مانده باشد خیر صلاه

در روز تيامت

العقیر  
یعنی نیکو نشینی

باشد و یا همه

و ص بان کرده







مرا که صوری

۱۰۱۱

ایشان در مدح و بحال او که در جرقه واحدی که با یکی بر او می بیند در صورت  
 فاذا هم بین نگاه ایشان بالساهرة باشند در او که مینویسند قیامت که آن را مینویسند  
 بیت المقدس باشد همچون منکران محمد عم را یا ص او را حال فرعون دانکار او موشک  
 را خبر که با او چه رسید بایشان نیز خود آمد رسید پس گفت جلاله تعالی تبارک  
 هدایت صوری بدرستی که بقول محمد رسید سخن مویس عم از نادیده رب چون که خوانند  
 او را خدای او بالوجه المقدس طوی در جهان پای که با ما و طوی است از صعب الی فرعون آنکه  
 طوی فرعون حق نم مویس عم که بر او بسوی فرعون و میرا بدین حق بخوان که پس از حد در  
 که است است و دعوی باطل میکنند خالی بر بان وی خود را خدای میگوید لغتة العلیه نقل  
 پس بگو فرعون را صعل الی ان تنزلی ابع نجبت هست ترا که پای شوی از کفر و گناه  
 و ایمان در نزدی که نعم بدست منی و اصدی الی ربکی نقشی و راه نایم ترا بخدای تو  
 تا بر سر و از کفر و گناه دور باشی فالله الایة الکبریٰ پس خود مویس عم فرعون را نشان  
 بدی که یوحنا وید بیضا آید بیضا آن بود که دست خود را مویس در بغل خود می نهاده  
 همچو آنتاب روشنی می شد در حوضی از او عبور وید بیضا اندامه کبر بود او را بپهر آنکه  
 نقره فرعون نتوانستند که بسوی بیضا آید بیضا آوردن و بصورت عمدا آوردند  
 قلدان و عصب پس دروغ کوی داشت فرعون مویس را و عاص شد تم اد بر میسی پس  
 بر گشت قبول کردن ایمان و کوششی در هر فاساد کردن و در دشمنی مویس عم  
 نخست پس که در فرعون جهاد وانی را و انک خود را و قوم خود را فنا صلی بس خوا  
 ندایشان از اولاد ایشان فقال انار بکم الایه پس گفت منم بر در کوشی العتة الیه

علیه



علیه یعنی بتان همدایان خرد اند معنی کلانتر ایشانم فاخذہ اللہ به من گرفت بشی محمد گفته  
 نکال الاخره و الاولی برسوا که نیا و آخره **بیت** در زمین غرقه شدی باین و در آخره  
 سوختشی بآتش آن در ذلک عبره لمن یخشی **بیت** که درین عهد این بود که در کربلا آمد  
 بیت مرگس را که بر سر او خدای تو و العبره یمنند و انگشت نمای خلق شدند و نسیب  
 تو انیت که اصل حق و فرمان برادر باشی با ایشان در دشمنی کنی تا هر چه فرعون محروم  
 نمائی **بیت** اینی در رسولان ضمیر را در کوی **متع** خواهند اسرافیل **متع** **بیت** تا هر چه فرعون محروم  
 رند و گزیر خون نشانان **بیت** چاکری خواهند از اهل جهان **بیت** تا ادا بهای ایشان بجای که تا اولی  
 از رسالت ایشان چگونگی در خوری **بیت** کی رسانند آن امانت را بتو **بیت** تا سبب پیشان  
 را که در تو **بیت** هر چه بکشانی که می آید هستند **بیت** که مدد ایشان را دیوان **بیت**  
**قصه** فرعون را خدا تو بجزیره و انگشت نما کرد **بیت** انیدر عالمیان را قاتلینیم **بیت** بعضی  
 را تا پند باشد و بالله التوفیق و علیهم التکلان بدانکه در باب بنی مینه روایت کرده است  
 که فرعون علیه اللعنة در خواب دید که گفتند کسی **بیت** بشود آن بنده گان تو مملکی ترا خراب  
 کند و ترا در آن غرق کند و ترا نیز یعنی از بنی السراکله هم چنینی کسی پیدا شود  
 چون پیدار شد غمناکی شد و قوم خود را خراب کرد **بیت** و تعزیت داشتند و  
 فرعون را از جادو بود و حواله کار این یعنی در حال و در این بنیم همای جمع کرده و خواب  
 با ایشان بگفت و ایشان هم گفتند که ما کفایت این بلینیم ما را چه بود فرصت ده  
 فرصت ما و ایشان و ایشان رفتند و کلیم بپوشیدند و نان جوینی میخورند بر خاک **بیت**  
 می گفتند و شب پیدار بود در روز دوازدهم **بیت** داشتند و ان الی امیر اندیشی هیو انکشی بر سعیدند

یعنی یا شرون سرف ای تو همی لاری

کیست در اسفل

یعنی باره که در دردی بکنند

انک

لستیدون

کز کبریا







از پشت بدر بر رجم ها و آمد و عمر آن گفت مرده پس خود را که بداند که آن کس که فرعون  
 از وی میت سزای فرزند ما خواهد بود پنهان در این سر را چون منجان در آسمان  
 نظر کردند نشان یافتند که مویع از پشت بدر بر رجم ما خواهد بود و فریاد و نوحه بر آورده اند  
 با و اول بلند که فرعون شنید و پیدار شد و آن عمر آن بر سید این چه حالت گفت او از بنی  
 اسرائیل بآن با شد بیکدیگر باری کند خاطر فرعون بآن شد چون با هم در آمدند منجان  
 در ایها سیاه و جامها دریده پیش فرعون آمدند و گفتند که آن مرد شمشیر پیدا شد که از پشت  
 بدر بر شکم ما در رفت فرعون خفت که با ایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون از هم جدا  
 بیاید چون مویع از ما در آمد گفتند آن مرد شمشیر ته از ما در ظاهر شد فرعون  
 خشمناک شد گفتند که در آن بنی اسرائیل جمع کنی و فرزندان ایشان را در این ماه آمده  
 است پس آن را بکشی و در خرابی بگذارد فرعون چنین کرد و نوحه در آن بر طغیان را  
 بگشت ان بنی اسرائیل بیت صدر در آن طغیان سر بریده گشت تا کیم الهم  
 حسب صیره گشت <sup>اولتر از صیب</sup> مویع را هفت نگاه داشت <sup>اولتر از صیب</sup> و باقی قفسه در کتابها مژگو  
 است پس مژگو و بند درین قفسه آنست که هیچ کس تقدیر خود را نتواند از خود  
 در هکذا بقا بیدر <sup>بیت</sup> چون تقاضای حکم جاری شد <sup>بیت</sup> وضع آن کارا برهان  
 باشد هر کس که در نهاد تقاضای <sup>بیت</sup> مراد را حق نگاه بانان باشد چون کاران قیام  
 است را نمک شدند حق جلال قدرت خود را بیان کرد باین کم وی قادر است بر زنده  
 کردن و در هر چه خواهد گفت ای نتم اش خلقا یا شما قوی ترید از جهت آفریدن  
 ام السما یا السما بنا را رفع <sup>بیت</sup> بنا کرده او را ضرای تعجب در انت سستق او را

فسویکها بس راست کرد  
 او را روی برج شکوفی و عیب







غلبه کننده در تیل هم نکل و آن آوان اسرافیل بود که در صورت مدینه چون بیاید  
قیامت و خلق زنده شوند یوم یقین که انسان ماسع در آن روز بند  
گیرد آسمی و یا هر کس که بداند که با نذر در دنیا نیند و بدو بر نذره الحیم یعنی  
یک در پیدا کرده شود در آن کسی را که نیند یعنی بر هر خلق و در حق را  
بدون فرزند و بهر شت را بهر شت برند فلما منی طقی اما انالک فی فرمان کرده اند  
حق تو را و ان حد در کما اشتند و انشکوة الدنیا و کزیند زنده کان نزم  
یکتر رایع دنیا بر آخره فان الحیم معی الماء فی بسا بدست که در آن جای باران  
گشت و بیت و درین آیت و عمید بر در کت بر اهل دنیا که ان حرام هر چه نذر اند  
و اما منی خانی مقام ربه اما انالک تر کسند جای استماعن را ان بر ارضان  
پرو و کار خود و نهی النفس معی که هو و بان طرقت خود را ان میل کرده با آنچه  
نشانید یعنی مراد شکی با حکم شرعی باشد بنفس خود نداد که او ان میل کرده من  
با آنچه نشانید و تیل کام من و قیامه نفسی فان الجنة معی الماء و بدست که بهشت ماء  
و کس و بیت و جاکان گشت او یعنی هر که هوای نفس خود را بگذارد و بی فرمان حق  
تو نکرند بهشت جاکا و بان نذر که از او برون نیامد بوی بر تراق گفت ره عقوبت در دنیا  
و آخره همیشه تران او کما فی حق با نذر دنیا فرید و پیش اهل طریقت مرد و تته با نغ  
شود که خدای یابد ان او **بیت** خلق اطفالند جز نیست خدای نیت با نغ جز  
درین ان او که بدانکه مفسران گفته اند این روایت در حق مصعب بن عمیر و  
در او که علمای بن عمیر آمد با شاه لاهکان عرب بودند یکامودنی و یکا که قرین آیت اول

اختیار کند

شعور و تته

مرا اول مست خود را عشق بوی  
در حق تته اولاد

صفت همکار بنور  
مرا که استتوت



در حق عامر بن نیر آمد که **که** ظهور در روز جنس بود بر او روئید گشت و این آیت آمد که **فا**  
 ما منی طوفی ما نزل الحیمرة الدنیا فان الی حی الما و اما منی خاف مقام ربی و نهی  
 النفس عن الکبر و **و** صوة مصعب بن نیر آمد که **و** در جنس احد گشته شد و آن همان  
 بود که ابو سفیان پدر معاویة کبیر عظیم آورده و احد کوهی است نزدیک مدینه  
 رسول عم سران جنس علی السلام را بدست مصعب داده بود و این قتلک بهلوان  
 کا فران بود **و** لعنه الله علیهم بر رسول عم نیز نداشت مصعب خود را پیش نداشت تا تیر  
 بود **و** تیر رسول عم سلامت ماند عالم اسلام را فرشته گرفت **و** مانند مصعب تبار مینی  
 نینتد و این قتلک علیه اللعنة نوره **و** که محمد را گشته امیر المعومین علی کا ویر گشته است **و** کافران  
 در آن جنس علی رسول حکم کرده را شهید کرده اند **و** در تاریخ مذکور است این آیت  
 آمد که **و** اما منی خاف مقام ربی تا آخر و **و** صوة مصعب هم رسول عم مصعب را ویر  
**و** در خون آنفاده و در هم بسیار خورده صیابه را گفت که **و** دیده بود که هر نوع جاها  
 داشت **و** که نعلینی **و** آرد در بود **بیت** **و** در مطبخ عشق **و** بنیلوا **و** اند **و**  
 لا غر مفتان **و** نشت **و** خوراکت **و** نذاکر عاشق **و** ها **و** قرا گشتنی **و** مکرین **و** نر **و** در  
 بود **و** را **و** را **و** نشت **و** نر **و** ظلم **و** آیت **و** عام **و** است **و** در حق **و** مومنان **و** کافران **و** قال **و** الخ **و** هم  
 پیشی **و** العبد **و** محبت **و** هم **و** کف **و** یعنی **و** بد **و** بنده **و** است **و** بنده **و** او **و** المراه **و** کند **و** خواج **و** محمد **و** علی  
 حکم **و** ترمید **و** رحمة **و** الله **و** علیه **و** گفت **و** او **و** مفضل **و** که **و** حق **و** است **و** در کار **و** با **و** در عباد **و** تما  
 و این **و** نیر **و** میگوید **و** در بنی **و** ابو **و** صوم **و** در خود **و** کامل **و** و تیره **و** که **و** مش **و** ابره **و** که **و** هم **و** گفت **و** چند  
 آورد **و** روزه **و** حرام **و** باشد **و** که **و** این **و** تیره **و** که **و** در **و** روزه **و** روزه **و** نیت **و** که **و** صوم **و** و **و** خدمت **و** شیخ  
 انکار **و** تقوی **و** بود

ای **و** دشمن **و** سوز  
 صیون

صوم



خواجہ اباء الحق والدین رحمۃ اللہ علیہم رفتہ جو حضرت شیخ مراد میر فرمود تا طعام آور  
 دند و گفت این ضعیف را کہ طعام بخورد این حدیث را خواند کہ بس العبد عبد الی  
 حزنه و منع ویرا تقریر کردند و گفت ما تجریر کردیم خدوہن اولیت سستی بوع اورور  
 بہ اہواہ اشتقی و گفتند <sup>بیان</sup> خرد و پارہی بایست تا بندہ یکبار تجریر کند و بار دوم علی  
 کند این از شاہان ہم شد در عبادت نافلہ بنیر ہوا میر و ہدی گفتند عبادت نفل  
 باید کہ باذن شیخ فانی فی اللہ باشد و اگر او اختلاصی شدہ است و بہوار کردہ می شود  
 بیت <sup>بیون</sup> ایچ اللوری <sup>ایچ</sup> کون <sup>ایچ</sup> نیشد <sup>ایچ</sup> ایچ <sup>ایچ</sup> میوہ <sup>ایچ</sup> ہن <sup>ایچ</sup> با کورہ <sup>ایچ</sup> نیشد <sup>ایچ</sup> و ہنی <sup>ایچ</sup> گفتہ <sup>ایچ</sup> کہ <sup>ایچ</sup> کمر  
 و چینی نیشد یافتہ شود <sup>ایچ</sup> چہ <sup>ایچ</sup> گنم <sup>ایچ</sup> کی <sup>ایچ</sup> شد <sup>ایچ</sup> کہ <sup>ایچ</sup> در <sup>ایچ</sup> عبادت <sup>ایچ</sup> تکبیر <sup>ایچ</sup> بعد <sup>ایچ</sup> از <sup>ایچ</sup> استغفار <sup>ایچ</sup> کنید <sup>ایچ</sup> و حضرت  
 ضعیفہ خواجہ ما علاء الدینی عطا رحمۃ اللہ علیہم این فقیر را فرمودند کہ بعد از ہر نماز  
 فریضہ ہفت بار استغفار گوید و بگوید استغفر اللہ لک لالہ الاموال التیوم و اتوب  
الیہ <sup>۱۰۰</sup> اسعد بار <sup>۱۰۰</sup> میشود <sup>۱۰۰</sup> قال التبع <sup>۱۰۰</sup> عمرانی لیجان علی قلبہ <sup>۱۰۰</sup> و استغفر اللہ فی کل یوم مائتہ  
مرہ <sup>۱۰۰</sup> در <sup>۱۰۰</sup> ہی <sup>۱۰۰</sup> برود <sup>۱۰۰</sup> پیدا <sup>۱۰۰</sup> میشود <sup>۱۰۰</sup> و ہر <sup>۱۰۰</sup> کس <sup>۱۰۰</sup> اگر <sup>۱۰۰</sup> تکلیف <sup>۱۰۰</sup> یافتہ <sup>۱۰۰</sup> بود <sup>۱۰۰</sup> ت <sup>۱۰۰</sup> استغفر <sup>۱۰۰</sup> اللہ <sup>۱۰۰</sup> میکند <sup>۱۰۰</sup> و <sup>۱۰۰</sup> رہ <sup>۱۰۰</sup> رود <sup>۱۰۰</sup> کند  
بار <sup>۱۰۰</sup> تیس <sup>۱۰۰</sup> الو <sup>۱۰۰</sup> کفی <sup>۱۰۰</sup> عن <sup>۱۰۰</sup> الساعۃ <sup>۱۰۰</sup> ایان <sup>۱۰۰</sup> مرتبہ <sup>۱۰۰</sup> ہای <sup>۱۰۰</sup> از <sup>۱۰۰</sup> کند <sup>۱۰۰</sup> تر <sup>۱۰۰</sup> ای <sup>۱۰۰</sup> محمد <sup>۱۰۰</sup> قیامت <sup>۱۰۰</sup> کی <sup>۱۰۰</sup> خواہد  
آمد <sup>۱۰۰</sup> فیم <sup>۱۰۰</sup> انت <sup>۱۰۰</sup> ہنی <sup>۱۰۰</sup> ذکر <sup>۱۰۰</sup> بھا <sup>۱۰۰</sup> در <sup>۱۰۰</sup> حجت <sup>۱۰۰</sup> قوی <sup>۱۰۰</sup> مہر <sup>۱۰۰</sup> در <sup>۱۰۰</sup> یا <sup>۱۰۰</sup> کون <sup>۱۰۰</sup> قیامت <sup>۱۰۰</sup> یعنی <sup>۱۰۰</sup> تو <sup>۱۰۰</sup> ندانی  
ای <sup>۱۰۰</sup> مہر <sup>۱۰۰</sup> وقت <sup>۱۰۰</sup> آمدن <sup>۱۰۰</sup> اور <sup>۱۰۰</sup> ال <sup>۱۰۰</sup> ربی <sup>۱۰۰</sup> من <sup>۱۰۰</sup> تہا <sup>۱۰۰</sup> با <sup>۱۰۰</sup> بخدای <sup>۱۰۰</sup> تنت <sup>۱۰۰</sup> و <sup>۱۰۰</sup> انت <sup>۱۰۰</sup> تی <sup>۱۰۰</sup> قیامت <sup>۱۰۰</sup> کہ <sup>۱۰۰</sup> می <sup>۱۰۰</sup> خواہد  
آمد <sup>۱۰۰</sup> و <sup>۱۰۰</sup> خا <sup>۱۰۰</sup> و <sup>۱۰۰</sup> کند <sup>۱۰۰</sup> ندانی <sup>۱۰۰</sup> خا <sup>۱۰۰</sup> انت <sup>۱۰۰</sup> مندر <sup>۱۰۰</sup> ہنی <sup>۱۰۰</sup> بخشید <sup>۱۰۰</sup> با <sup>۱۰۰</sup> در <sup>۱۰۰</sup> این <sup>۱۰۰</sup> تو <sup>۱۰۰</sup> بم <sup>۱۰۰</sup> کنندہ <sup>۱۰۰</sup> آن <sup>۱۰۰</sup> کسی <sup>۱۰۰</sup> کہ <sup>۱۰۰</sup> بتر <sup>۱۰۰</sup> سدان  
رود <sup>۱۰۰</sup> قیامت <sup>۱۰۰</sup> یعنی <sup>۱۰۰</sup> تو <sup>۱۰۰</sup> نمیدانی <sup>۱۰۰</sup> کہ <sup>۱۰۰</sup> قیامت <sup>۱۰۰</sup> کی <sup>۱۰۰</sup> خواہد <sup>۱۰۰</sup> بود <sup>۱۰۰</sup> و <sup>۱۰۰</sup> خا <sup>۱۰۰</sup> ما <sup>۱۰۰</sup> بند <sup>۱۰۰</sup> میدہی <sup>۱۰۰</sup> کسی <sup>۱۰۰</sup> را <sup>۱۰۰</sup> کہ <sup>۱۰۰</sup> ا <sup>۱۰۰</sup> آمدن  
قیامت <sup>۱۰۰</sup> تسرد <sup>۱۰۰</sup> و <sup>۱۰۰</sup> تو <sup>۱۰۰</sup> ب <sup>۱۰۰</sup> کند <sup>۱۰۰</sup> کہ <sup>۱۰۰</sup> از <sup>۱۰۰</sup> ہر <sup>۱۰۰</sup> یوم <sup>۱۰۰</sup> یرو <sup>۱۰۰</sup> ندہا <sup>۱۰۰</sup> کو <sup>۱۰۰</sup> باید <sup>۱۰۰</sup> ایشان <sup>۱۰۰</sup> آن <sup>۱۰۰</sup> رود <sup>۱۰۰</sup> ک <sup>۱۰۰</sup> بند <sup>۱۰۰</sup> قیامت <sup>۱۰۰</sup> را <sup>۱۰۰</sup> لم <sup>۱۰۰</sup> بیشی <sup>۱۰۰</sup> ال <sup>۱۰۰</sup> الغیبۃ

2



نبا نیده از در دنیا مکرش با نکاد او فتحی با یا صاحب استکفا صی بر عمر دنیا در پیش ایشان  
کوته نماید بمقدار آخر روز یا اول روز (هم) هر که کفایت را بیند معدن او را بچشد  
عمر دنیا پیش ایشان کوته نماید نفوذ با الهی ذلی خدان صارا از خواب غفلت  
بیدار کن و ختم کار را با بخیر کن بر می یار هم الرحمن و یا اکرم الکریم

بسم الله الرحمن الرحيم

عجسی که ترش ده محمد مصطفی عم و قوی در پی کرده اند از جهاه ادا آمدن  
بوسه الاعلی ناپنا یعنی عبدالبقی ام مکتوم رهنه عنده و سبب نزول این سوره آن بود که  
ناپنا بود در مکه در پیش عبدالبقی نام کرده در مجلس رسول عم آمد و در مجلس کلانتر  
مکه و قوا نظر آن بود در سوره ایشان را با بیان میخواند ناپنا در آمد و گفت یا محمد  
علی صاعلی الله بیا مود مرا ان علی که بخدای تو ترا مود ینده است و ندانست که  
رسول عم بچه کار مشغول بود رسول عم او را در کوه اندر ری ترش کرده ناپنا بر صحرای خیمه  
ندش منده شده در مجلس بیرون آمد چرا که عم آمد مر برض میان رسول و کلانتران مکه  
در کشید تا رسول ایشان را ندید و در دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز برده را بر  
شت و این آیت آمد بر خواند در حال رسول عم در آنست که این از جهت آن ناپنا بود  
در عقب آن ناپنا رفت و بر او ریافت و عذر خواست و گفت تا تو لانه باشی نتوء  
تو بر من با ندر و بر یک که او را در یک که کفیه مر حبا با کعبه عابقتی فیه ربی یعنی خوشی با هبان کعبه  
عنان که صبی الا بر و در کوه صحنی ریح صافند و اگر کاروانم در این آیت بشرف اهل  
اسرا است و کمال در ایشان و طالبان علم ظاهر و باطنی زرم میشه و نصیب تعاقبت که بر فقران

صالح

راه اخلاصی نزل  
شکایت



بیت جو بیت

ان صلح کر کنه و با ایشان تقرب جو بیت <sup>بیت</sup> باه شایان اهل فقر طلب <sup>که</sup> آن سبق برده مکان

غلی جو ص <sup>ص</sup> که نیز <sup>ص</sup> بنشیند هت نشان <sup>ص</sup> هم منکلی <sup>ص</sup> د جو <sup>ص</sup> قلد <sup>ص</sup> جو <sup>ص</sup> انی <sup>ص</sup> نقران <sup>ص</sup> رالین

خونتی نفس کنی <sup>ص</sup> تغلیت <sup>ص</sup> نشا <sup>ص</sup> آمد <sup>ص</sup> عیشت <sup>ص</sup> و ما <sup>ص</sup> یز <sup>ص</sup> ریت <sup>ص</sup> و تو <sup>ص</sup> م <sup>ص</sup> دانی <sup>ص</sup> ای <sup>ص</sup> محمد <sup>ص</sup> لعله

مردی یا بو حکمی <sup>ص</sup> یعنی <sup>ص</sup> ناپنا <sup>ص</sup> این <sup>ص</sup> کی <sup>ص</sup> با <sup>ص</sup> کینه <sup>ص</sup> شود <sup>ص</sup> آنچه <sup>ص</sup> از <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> بشنود <sup>ص</sup> و عمل <sup>ص</sup> کند <sup>ص</sup> او <sup>ص</sup> یز <sup>ص</sup> کر

پند <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> صوان <sup>ص</sup> کنه <sup>ص</sup> بر <sup>ص</sup> مین <sup>ص</sup> هلا <sup>ص</sup> اصل <sup>ص</sup> یز <sup>ص</sup> کی <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> یز <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> را <sup>ص</sup> اول <sup>ص</sup> ای <sup>ص</sup> شاره <sup>ص</sup> الی <sup>ص</sup> تم <sup>ص</sup> یز <sup>ص</sup> بغسی <sup>ص</sup> است

عن <sup>ص</sup> الخصال <sup>ص</sup> الذمیه <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> الثانی <sup>ص</sup> ای <sup>ص</sup> شاره <sup>ص</sup> الی <sup>ص</sup> لا <sup>ص</sup> یقاف <sup>ص</sup> بالمواعظ <sup>ص</sup> الظاهره <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> قطره <sup>ص</sup> الظاهر

و <sup>ص</sup> مرینی <sup>ص</sup> آیت <sup>ص</sup> نیت <sup>ص</sup> ای <sup>ص</sup> شاره <sup>ص</sup> است <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> طالب <sup>ص</sup> علم <sup>ص</sup> باید <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> بطلب <sup>ص</sup> علم <sup>ص</sup> ظاهر <sup>ص</sup> یا <sup>ص</sup> علم <sup>ص</sup> باطن <sup>ص</sup> مشغول

با <sup>ص</sup> شرت <sup>ص</sup> تا <sup>ص</sup> از <sup>ص</sup> جمله <sup>ص</sup> اهل <sup>ص</sup> حق <sup>ص</sup> باشد <sup>ص</sup> بیت <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> ر <sup>ص</sup> طلب <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> هر <sup>ص</sup> کانی <sup>ص</sup> مکان <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> تا <sup>ص</sup> از <sup>ص</sup> نده <sup>ص</sup> بسوی

و <sup>ص</sup> صل <sup>ص</sup> جانی <sup>ص</sup> جانی <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> نه <sup>ص</sup> الج <sup>ص</sup> ص <sup>ص</sup> ریت <sup>ص</sup> عشق <sup>ص</sup> از <sup>ص</sup> من <sup>ص</sup> بشنود <sup>ص</sup> در <sup>ص</sup> جری <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> در <sup>ص</sup> جستی

آنی <sup>ص</sup> آتی <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> منت <sup>ص</sup> فی <sup>ص</sup> الذکر <sup>ص</sup> تا <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> شود <sup>ص</sup> سوم <sup>ص</sup> کند <sup>ص</sup> نش <sup>ص</sup> بند <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> وعظ <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> دما <sup>ص</sup> من

است <sup>ص</sup> فغ <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> اما <sup>ص</sup> الکنه <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> ان <sup>ص</sup> شده <sup>ص</sup> است <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> بر <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> علم <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> ایمان <sup>ص</sup> نذر <sup>ص</sup> فانت <sup>ص</sup> کم <sup>ص</sup> تصدی <sup>ص</sup> بس

تو <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> می <sup>ص</sup> آری <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> کوش <sup>ص</sup> بش <sup>ص</sup> من <sup>ص</sup> می <sup>ص</sup> مید <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> دما <sup>ص</sup> علی <sup>ص</sup> ال <sup>ص</sup> این <sup>ص</sup> کی <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> هست <sup>ص</sup> بز <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> یعنی

بر <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> چه <sup>ص</sup> باشد <sup>ص</sup> آن <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> ان <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> ان <sup>ص</sup> تر <sup>ص</sup> ان <sup>ص</sup> با <sup>ص</sup> کینه <sup>ص</sup> نش <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> ایمان <sup>ص</sup> نیار <sup>ص</sup> ند <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> بی <sup>ص</sup> است <sup>ص</sup> کن

نجس <sup>ص</sup> باشد <sup>ص</sup> بر <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> به <sup>ص</sup> چه <sup>ص</sup> نیست <sup>ص</sup> جو <sup>ص</sup> در <sup>ص</sup> س <sup>ص</sup> این <sup>ص</sup> در <sup>ص</sup> میان <sup>ص</sup> ما <sup>ص</sup> ایمان <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> عرفان <sup>ص</sup> با <sup>ص</sup> ایشان

نخ <sup>ص</sup> هم <sup>ص</sup> جو <sup>ص</sup> ایشان <sup>ص</sup> را <sup>ص</sup> بر <sup>ص</sup> وی <sup>ص</sup> این <sup>ص</sup> نیت <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> اما <sup>ص</sup> من <sup>ص</sup> جا <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> کی <sup>ص</sup> یسعی <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> اما <sup>ص</sup> الکنه <sup>ص</sup> بتو <sup>ص</sup> آمد <sup>ص</sup> و

شکاف <sup>ص</sup> یعنی <sup>ص</sup> آن <sup>ص</sup> ناپنا <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> بتو <sup>ص</sup> آمد <sup>ص</sup> تا <sup>ص</sup> علم <sup>ص</sup> مود <sup>ص</sup> هلا <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> هو <sup>ص</sup> ی <sup>ص</sup> بخش <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> او <sup>ص</sup> می <sup>ص</sup> س <sup>ص</sup> در <sup>ص</sup> ان

هلا <sup>ص</sup> ان <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> قیل <sup>ص</sup> هلا <sup>ص</sup> راه <sup>ص</sup> وقت <sup>ص</sup> آمد <sup>ص</sup> چون <sup>ص</sup> راه <sup>ص</sup> نمی <sup>ص</sup> بند <sup>ص</sup> فانت <sup>ص</sup> عنده <sup>ص</sup> تل <sup>ص</sup> بی <sup>ص</sup> بس <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> ای

محمد <sup>ص</sup> را <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> که <sup>ص</sup> می <sup>ص</sup> راه <sup>ص</sup> انی <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> بکا <sup>ص</sup> خزان <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> تو <sup>ص</sup> ان <sup>ص</sup> ان <sup>ص</sup> آری <sup>ص</sup> می <sup>ص</sup> آری <sup>ص</sup> و <sup>ص</sup> با <sup>ص</sup> ایشان <sup>ص</sup> مشغول <sup>ص</sup> میشی <sup>ص</sup> خوش <sup>ص</sup> باش <sup>ص</sup> ای <sup>ص</sup> در <sup>ص</sup> پیش



طالب صفا قلم از بران ناپندای حسیب خود همچین غنا با میکند معلوم میشود که لطفی و  
 که حضرت باری تو در حقو نقران و طالبان رفعا و تقای او بسیار است کلا این جن  
 است تو کوی ای محمد منی مثل آنیم کوی بسیار فقیر و حقیر باش که بنظر خراب خالی بود که  
 و آن دوستان هو باشد بجقارت نظر کن تا اهل کوشی **بیت** تورا ضعیف خود من  
 در روز نگاه <sup>ننگ</sup> بر تو شب بر که امانت جاشت گاه که چشم او ضعیف هاشی بیدار جان  
 شکل بکار و یاد کار جان <sup>ببین</sup> خالت او ضعیف مانده کوشی <sup>سخت</sup> نفوان بیدار او را کوشی  
 انصاف بدست که آیات قرآن باین سور <sup>ادعشانی</sup> تذکره بندست مرهلو را منت نشاء ذکره  
 پس هر که خود امداد نقران و تو امان پذیرد و بقرآن ایمان آورد و عمل کند تا دولت و سع  
 ده یابد هر که هرگز نکند دین کار باشد و آن بزرگی قرآن بخرد و گفت جل جلاله فی  
 الحق مرگه این قرآن در کتابها ببردگی که هدایت شده است مرفوعه بلند کرده شد  
 است یع و روح محفوظ است در آسمان اغتم یا در آسمان چهارم در بیت العز  
 و بیت العز نام خانه است در آسمان چهارم مطهره <sup>بالی</sup> که هدایت شده است  
 از تناقضی و دروغ باید سفره بدست نوسندگان کرام بر سره نیکو کارانند  
 یعنی فرشتگان که قرآن را نویسند از لوح محفوظ و قیل یمن <sup>بالی</sup> که قرآن را نویسند نیکو  
 بنده کاندست حق تو را یا هر فنند و عمل صالح کرده و بخلق رسانیدند قال رسول  
 الله ما بالقرآن مع الکرام البریه یعنی هر که ما را رساند بقرآن یعنی قرآن در آن باشد با کرام سبب  
 باشد در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب بر او باشد قتل الانسیان لعنت کرده شد  
 با و آن آدمی ما کفره چه کافر کرده او را بخدا تو مرا در کافرانند و بقول امام مقاتل

انجیل شمس نیکو

معارض

راه



مراه الزین انسان عقیقه پر ابولهب است و قهقهه او مشهور است که امامان رسول علم  
بوده بفرمودت پیش رسول عم آمد و فتر رسول عم طلا تکره و آب دهان را بر رسول  
انداخت و گفت کافرست بزآن و بسوره و البیحه اذ اوی رسول عم گفت سلط  
علیم کلباهنی کلبای ای بار خدا یا بکلی را بر کسکاد کمان خود را در آن سفر آن ملعون  
و شیر بازه باره کرد و مخوره و آن چنان بود که در بیابان رسیدند کاروان ملک جلی <sup>بر او نوحه</sup>  
کسی گفت مرایشان را که این جا کسیران درنده بسیار است واقف باشید چون ابولهب  
گفت من می ترسم که هکما محمد در نیت بر سر من آمده کاروان بکلی جمع شدند و  
عقب راه در میان خود خوابانند در شب شیره در میان آنها هیچ کسی را نکشتند  
عقبه را که باره باره ساخت و مخوره <sup>ایا تنگ در کای آن</sup> نیت هر که عداوة صینی محمد و لاله  
سک بیابان از خورهن گوشت و عماره <sup>مرد</sup> صیای نیشی خلق که یاه کنی آفریدن  
خود را ای کافران چه آفریده است خدا که ترا بیان کرد و گفت منی نطفه ایع او آن  
تر افتاده بین آنها که آفریدن ویرا چه در آن بین بود در شکم مادر و جهل  
رو در هیکل خون بسته بود و جهل رو در دیر گذشت باره بود بعد از آن روح در  
آید چون مدته نه ماه گذشت <sup>نوشه</sup> نشم السبیل بسیر بی راه بیرون آمدن را از  
شکم مادرش آسان کرد پس هر وقت <sup>نوشه</sup> عماره شتم اطالته فاقرب بی می اندیشی بعد از آن  
بلو که روشی بیع سنت کور کردن و گفت و شستی و عماره چندان بر و گذار هن را  
مشغول کرد و همچنین عزه و حرمت عارض در حیات و عمارت همچون حیواناتان در کله های نیشی  
نشم اذ انشاء الله بی هون خواهد که رنده که حدیثی رو در قیامت آن خدای که قادر است

خلقه

نوشه



بر آفریدن او در قاهره است بر آفریدن دریم کلا حفاکه مایع منون با در منون نکر در است و  
 یکی کنیا در است آن کا فر آنچه فرمود است حق نم ویراک بکنید روح با وجود چندان هلال  
 عظام آن کا فر نوید حمل صالح نکر در این قدره خود ه لایا و کفت جدا جدا فی نظر الانسان  
 ای طعامه بس بنوا حص بطعام خود که جلوه آفریده حق نم لای بی بیان کرده و کفت جل  
 جلاله انا صبا الماء صبا در این هار یختم اگر بران آسمان ریختی تم بمتقنا الا ان  
 شقا بس شکافتم یعنی را شکافتی فابتنایها صبا بس برو یا نیریم در معنی ها  
 نیکم قوه شمس یع بهو و کندم و غیر آن و عینا و انکو در ها که تا خود نشی شمس  
 در و منفعت بسیار است و قضا و بستر تا که خلق مستور ان شمس است و لا یتوانا  
 در یتون را که از خود رفتی شمس است و در و منفعت بسیار است و نخل او در حضان  
 حرما لها آفریدیم و رو یا نیریم از درینی خدایت علیا و بوستانهای با هیوا را در قیل  
 باغها با دیو لا با بسیار درختان سطرنا خرها در یکدیگر شد جمع الاغلب بطبر من  
 اکظم العنق و فی الشجر ارجار و فاکرته از بهر شما بر میوه آفریدیم و ابا در حاکه  
 مستور ان را آفریدیم متعالکم ان بر خود را شمس و لا نعمکم و ان بر خود را که منفعت  
 مستور ان شما بیت لطف غافله کانرا فیم خونش تقا نکره ما را چه جر کر کشی  
 با شما نکره کایع این همه آفرید و بر بنده کان خود را در ما فاما نعمه ایمان مرکا فران الله  
 نراه و مو و میان راه و اما هم و صنی قرآن را و ایمان قبول کرده بکرم مشرف اند و کا فر قبول  
 نکره بتر خندان او ملکی شد هم نعمتها خود را یا هر که و ایمان نیا در و ندر ان قیا  
 مت جز که و کفت جل جلاله فاذا جاءت العاصم بس هم بنیایدان کننده

الرهبان القتی

بساتین کثیره الاشجار

جوان بینه

و منفعت گرفت

بساتین کثیره الاشجار

یعنی میدید



باینکه

بعد از خوابانند و اذ التوسک و چون که تنها مرده مانند و جهت بخت کرده شود  
 و هر یک را با مثل او جمع کرده شود نیکی را بد را باید و اذ المودة سکت و  
 چون و ختر زنده بگردد کرده شده بر رسیده شود بای ذنب قتلت که بچشم کنده  
 کشته شده است یعنی ماه و در رشتی العبدان کنند از برای کشتنی او آن همان  
 بود که گفت یکا او بر او خست شدی تا و ه ساله یا شش ساله شدی بعد از آن و  
 بر آن زنده در کور کردنی و جاهه بسی بر خای کردنی او بهر آن چنین کردنی او  
 و ایا رآهزی از ده ماه آن کسان که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم می اندازند  
 ایشان نیز بدی کنند و خون تا حق میکنند چون بچشم زنده را می کشند و ای  
 برایشان از خدا نمی ترسند و اذ الهی نیست و چون نامها کرده از بنده کان  
 را باران کرده شود و آن پیش بر داشته شود و مانند و اذ السماء کشتت و چون  
 آسمانها شکافته شود تا آسمان هفتم را بپندازد و اذ السموات چون و در خرا  
 تف ساینده شود <sup>بقره خدا تو</sup> و اذ الجنة از لغت و چون بهشت نزدیک کرد  
 شود بمو و منان حکمت نفس بدانند رتبه و هر کس ما حضرت آنچه حاضر کرد  
 ست در قیامت جواب اذ حکمت است یعنی هر چه که که این و در راه جز نباید  
 شش در دنیا و شش در آخرت بدانند هر کس که ای خود را از نیکی و بد و جزای  
 آن بوی رسد خبر قیامت را شنیدند گفتند که فرآن که این سخن خدای نیت و  
 محمد و اوغ میگوید حق سبحانی و تو سوسه کند یا کرده و گفت این سخن سخن نیست که چرا کن محمد عم آورده  
 فلان جنان است که این کاران میگویند اقسام سه گانه میگویند با نفسی بتاره کان باران پستی شوند

یا پنج ساله

2



یعنی بدان که در نزد جمیع خاندانی است الخونسی از بسی باری رفتی الجوارر و زنده کان  
جمع الجاریته الکنسی اینها نشان شود که کان جمع کانسیت و آن پنج ستاره است  
از مشرق میروند تا بمغرب زحل و مشتق و مریخ و عطارد و زهره و قمر است  
ستاره کان که شب پدید آید با شند و برون پنهران نشود بسبب افتاب و اللیل و بمرمت  
شب اذا عیسی هو کذکر ایکی شود و الیهج بمرمت سید صم اذا قنسی  
هو کذکر دشتی شود بمرمت این جن که یا هر که اندازد آنکه قبول رسولیم بدرستی که  
قرآن میرساند سخنی خدای تعالی که رسول نیکو بر کرده یعنی جبرائیل آورد او را محمد غم و  
سخنی محمد نبیت صفت جبرائیل کرد و گفت جل جلاله ذی قوه یا قوه است  
عند ذی العرش نزله یلئله اوند عرش یعنی خداوند که آفرنده عرش است هیچ مخلوق  
بر اسرارش نیست صیغی جای دارنده است مطامع فرشتگان او را فرمان برار  
می باشند شم آبی یعنی در آسمان امینی راست است و در زمین و هوای  
غیانت است و ما صاحب کبر بجنون و بمرمت این جن هر که سوگند یا هر که در آنکه  
نیت یار شما یعنی پیغمبر شما رسول هم دیوانه بلکه عاقل ترین است که خلقت اما چون  
برسم است پرستان عملی کند و یار دیوانه میگویند بیت هو کذکر اندام با خلاقیت الخ  
خلق بندارند که منی دیوانه ام و لقد راه بالافق المبینی بدانکه شیخ ابو منصور  
ما ترقید کسر قند بر شعاع اهل سنت و جماعت است راه و امام حسن بصری راه روایت  
میکند که معنی این آیت آنست که بدرستی که محمد هم خدای تو را میدرد و حال آنکه محمد  
نور هرگز از پدیدایع در شب معراج چون از هفت آسمان بگذشت بصحرا

رسید که



رسید که آنرا انفق الافلاک گویند که هفت آسمان و هفت زمین در پیش آن ایمان  
خلقه باشد در بیان قال عم رایت ربی فی احسنی صورۃ یعنی پروردگار خود  
در هر حال که منی بودم در بهترین صورت و صفت اللهم ازلنا و با این روا  
یت مع این باشد که بجزمت این چراغ که سو کند یا هر چه محمد عم دیوانه نیت  
بدرستی در راستی که محمد عم دید خدای را در وقت که بود محمد عم در آنف پدید که  
آن بر افلاک است پس چون چنان باشد که بلکه محبوب باشد یعنی گویند معنی این  
آیت آنست که بدرستی محمد عم دید چراغ را در آنف همین که آن جای آمدن آفتاب  
بست و الا اول آدمی هر که عاقل باشد و اندک مع اول مناسب بحضرت مصطفی است  
و ملازم این عطف است بر صاحب علم یعنی بجزمت این چراغ که سو کند یا هر چه  
نیت محمد عم و یا چراغ عم علی الغیب یعنی بر حکم که از قرآن دانست  
می شود حال دنیا و آخرت گمان بد برده نشود بضمینی بغنا و نیز خواند شده  
ست یعنی بخیلی نیت در رسانیدن علم شریعت و درین آیت دلیل است که باید که  
در رسانیدن علم شریعت بلکه بخیلی نکند و از فقره در شوق و حیل چند کند تا  
خلق بگو گمان نبرند و ما صحو و نیت این قرآن بقول شیطان رجیم گفتا  
و دیوانه و توغیر کرده شده بلکه کلام خدا گفته است که چراغ آرد دست او را از قرآن  
محمد عم فاین تند ابوعون پس کی میرد بیای کا قرآن میکنند که قرآن سسخنی دیوانه نیت  
حق تو سو کند یا هر چه باین چراغ که دانست که قرآن سسخنی منی است و در هر چه سسخنی دیوانه نیت  
دیوانه میگرد و شما نیز پاره می کنید و بان آید و قرآن را مقتدران خود سازید از گمان جبریل  
امام

۱۳

۱۴

۱۵

تسقف

مجلسی که برنده نیوال قرآن







د بقول و هیلم راه ریکی صدیا که او اینده شوم آتشی کو و تا دور خیابان رابان  
خواب کنند نمودن باله منی ذلی و اذ القبور بعثت و چون کور با شورا اینده  
شور و نیز بر کور شود یعنی آنچه هر کور با باشد زنده کرده شود که درین آ  
یت و لیلست که حشر جسمانی حوتست بداند که حشر بعد نوع است یک روحان  
ست و آن آنست که روح را در قالب در آرند تا ما قالب را در یک حشر جسمانی  
بود حشر جسمانی آنست که روح را در همین قالب در آرند و قالب را باز پیدا  
کنند چنانکه در دنیا بود و حوتست علت نفسی صا قدمت <sup>صوم</sup> اینها  
لتمها پیدا آید بداند هر تنه آنچه هستی فرستاده است از جربا و صد قربا و فرزند  
ان و آخرت و آنچه هستی مانده باشد از نیکی ها و بدیها و قیل آنچه کرده باشد از عملها  
فرموده شده است و آنچه نکرده است از عملها که ترک کرده است ابو هریره روایت کرده است  
میکند از رسولم که گفت هر که در راه راه است نماید ویرمقدار ثواب است ایشان  
باشد به آنکه آن نشان چینی که شود هر که در راه راه بدعت و ضلالت نماید ویرمقدار  
است ایشان باشد به آنکه آن و بال نشان چینی که شود و غلط حدیث اینست ایما جاعلها  
الی الکبریا فاتبع له مثل صوره منی اتبعوا الا ان ینقص منی اجورم شیئی ایما جاعلها  
الی الضلالت فاتبع له فله مثل و از من اتبعوا الا ان ینقص منی او در هر شیئی  
یا یعصا الانسان ما عرک برینک ای آدم چه فریفته که ترا و لیر که ترا بر بنویسان که صنی پروردگار  
تو الکریم نیکوئی دست بر تو نیکو با بسیار کرده است طاعت او را هر گز انشته بعد بنویسان که صنی عطا رکنست  
رو ما فرنگ ای ما قطع علی صحبت مولای ای آدم چه فریفتی تا که بریدی از صحبت خدا تو و صحبت باو  
اما قطع علی







برجم نشان نوبه الی کرب برجم نشان نوبه یعنی آن خدای که بر او است که در همه تاریخ نام ماهر و در میدان  
در مشیت یعنی هر چه در او است که علم آدمی بآن نمی رسد و آن قدر است که در آن

رحم

عاجز است پس طاعت او کنی و معصیت ممکن تا عمر بزرگ روی کلا حقا که نه چنانست که  
شما میگویید بن تگز بوفن بالین یعنی چینی است که دروغ کوی میدارید بفرمان او  
آمدن اولد قیامت در هر چه میخواهید می کنید و ممکن بدین برید که شما را حسابی نمائ  
هر چه در عذاب و در نده که از پس هر چه نبوده چنانست و در شما غافل نیستیم و  
ان علیکم کافین یعنی مرا این نگاه بان هست از شما یعنی فرشتگان که اگاه بزرگواران  
و نیکوکار کاتبین نوشته کرده اند و فرشته روزی باشد و فرشته شب یعلمون  
ما تفعلمون میدارند آنچه می کنید از نیک و بد و همه را می نویسند تا آن لیدن را امام مجاهد  
رحم اله عنده گفت چون شب شود و در بند نیکوکار و در بان شادان شوند اگر بدیها کرده باشند  
نمناک شوند و در هدایت آمده است که مقعد ملکین یعنی جانشینست و فرشته توفیق  
سینس یعنی در دهن کمان توست و لای قلمها در بان تو قلم ایشانست و  
ریقک در دهانها و آب دهان تو سیاه است و تو شرم نمی دار از آن خدای تو و از  
ایشان و هر چه میخواهی میکنی و میگوی خدای تو بپنده نزل است از همه نزل حکما  
چون فرشتگان نسفتم با سار نذین و بگردا حق تو می نماید تا مقابله کنند با آنچه در روح  
ممنه ظمت این بنده خواهد کرد که سر موسی بشی و کم نخواهد بود در هر چه مباح باشد

مطلب حساب نشستی ملکین

محمّد کند و آنچه طاعت باشد بگذارد از نمان بر ثواب و عقاب نفیب صود می نیست که مخالف نباشد و بعباده  
رک آره و آن الابرار بر دست نیکوکاران و موعظان لغ نعم برینند و آسایش بانند در بهشت و آن الغیاز

۲۲

۲۳



بر سر است که هر که از آن و کافران بیخیم در این روز آتش در دوزخ باشد یعلمونها در این روز  
آتش یوم الدینی در روز جزایست و هاهم عنها بغا بیتی و بنا شد این  
بدر و در آن روز غایب شوند و کفر است با آنند و مرا در آن نجا گرفتار باشند  
باین تقدیر و بقول دیگر کافران و فاسقان همه باشند فاما فاسقان غایب نباشند از  
دوزخ تا وقتی که خدا آنها ضو است باشد پس این آینه فاسقان و باین قول معنی این باشد که  
کافر فاسقان غایب نباشند از دوزخ پس این بر کفریم روز قیامت است یا هر که  
و گفت جل جلاله و ما در یکم ایوم الدینی چه و ناگردد که روز قیامت تم هلا  
در یکم ایوم الدینی بس چه و ناگردد که روز قیامت هست بعقل و خواندن بز  
رکی و استی روز را هر چند بندار از آن بود که است بیان کرده و گفت جل جلاله ایوم  
لا تسک نفس لغفی شیا و آن روز نتواند هیچ کسی تنه را را بایند از عهدان حق تو  
و این در حق کافران باشد که دوست میروند با یکدیگر تا یار و یارند در کار و اوران بتان  
امد شفاعت میدارند فاما مؤمنان را شفاعت انبیا و اولیا باشد باذن اله تع  
والا یومئذ لله حاکم و در آن روز میان بنده کافر خدای را باشد و غیر اول  
نبا شد فریغ و اسطره گفت بنزهی عرفا و اولیا حکمیت در دنیا و آخرت فرخیر  
هدا و احوام خلق می مانند و بهر کسی حواله میکنند اللهم نشأ علی الشریعة الفخر  
و الحقیقة بفضلک لبس  
بسم الله الرحمن الرحیم

و یک روز قیامت و است در دوزخ که در آب در دوزخ آنی فرو آید و جمع  
شود ما در آن روز سیاه بسیار باشد در دوزخ آنی را ترسانند از آن استغفین مرگم بخنده



بسم الله الرحمن الرحيم

كان را و گم پیمان گفته كان لا الذین اذا اکتالوا اناکم چون بکیند پیمان را علی الناس  
 او در همان بستن قوف تمام بکیند همه دست و پا را که او گم چون پیمانند و همان  
 را یعنی آن بزرگان ایشان او و در نوهم پنجمین یا بر نشندان بزرگان در همان نیز او گم  
 پیمانند و بر کشند از بر خود پیمان کنند و بر کشند تمام بکیند و چون از بزرگان در همان  
 در هند و در کشان می آید حکم امام علیه السلام که بجز آنکه بکیند و سزا در هر دو  
 در خست از هر پسری تو باشد گفت آری خواهی میدهم که خدا آتش خود را بر آنجا بیاید  
 چه تمام گرفتنی و کم در آن را عادت کند گفته اند که در سور هم او گم بکیند آمدانی در میان  
 راه فرود آمد از بزرگان که هر یک را عادت بود کم در آن و در یاد که رفتی و باین افعال مشهور  
 بودند پس رسول گم بکیند آمد این سور را ایشان خود اند تعبیر کردند و تا این ایمان بر آنند  
 هیچ کسی را بر شان نیست هر راسته الایضی او می خواند او گم این ملک گم صند و در  
 یا چه بکیند انهم صبه تون که شان زنده خواهد شد بعد از رفتن این کار بر را باید که  
 مو و منان نکلند بلکه کسی کند که وی کا فر باشد قیامت را منکر باشد لیسیم عظیم او می خواند که زنده  
 خواهد شد بعد از مرگ در او بدین کی بیاید این کار بر را باید که مو و منان بر آن حساب  
 نکلند در روز بزرگ یوم یقوم الناس فی رب العالمین آن روز بر خیزند و منان و کا فران  
 آن کو بر از بزرگان حکم کرده اند که از جهان و جسمها نیاست تا نیکی را از بد جدا کردند  
 نیکیان را بدبخت فرستند بر آن را برود و بر هر کس که نه چنانکه ایشان میکنند از این کار بد  
 بیان استند و تعبیر کنند و اگر نکلند کم در آن و در یاد که رفتی را حلال خوانند کا فر باشند و چنانشان در روز باشد  
 منام شان و کوه ایشان در سبعمی باشد چنانکه گفت آن کتاب الفی آید درستی که نامه اعمال کا فران و کوه کا فران لغ سبعمی

او در انواع اس و در نو  
 درم بگردن بینقصو  
 اکیس او الوزن الا استغ  
 تقویخ جلالهین

کامل شد







و اما بعد ۱۰۵

باله من ذلک بس از فاقبت کار کا فران خرداد و گفت جل جلاله کلا انعم علی  
 و یوم یومین <sup>و یوم یومین</sup> حقالم این کا فران باشد در آن روز و قیامت از حد  
 خود باز و <sup>و</sup> شکر شده گوی یع خدا تو را زنده کند چنانکه مودمان پستد این آیت  
 هدایت است که مودمان را دیدار خدا بود و کا فران را دیدار حق است مود  
 همان خوارانم نیند و مندرستان یع اهل این در شهر که معتزلیانند نیند  
 و هوکم میزند تم انعم <sup>و</sup> کلا انعم علی من یرتبه که این کا فران در آینه کا نند  
 در صخر تم یقال بس گفته شود <sup>و</sup> من الذی کتم به تکذوبون این در صخر است  
 که شما آنرا در دنیا دروغ گوی <sup>و</sup> استید بغیر آن را که خبری که نداد و در  
 رخ چون حال نگار و نجیاریان کرد و گفت جل جلاله کلا حقان کتاب الا  
 بر الیغ علیین <sup>و</sup> بر است که نامه نیکوکاران در این باشد و در بر آسمان مغتم در  
 در عرش و ما ادریک علیون <sup>و</sup> وجه صانی تو ای محمد که هست علیون بیان  
 کرده هفت و گفت جل جلاله کتاب <sup>و</sup> قوم یشهد المقربون <sup>و</sup> یع علیون نامه  
 نوشته شده که <sup>و</sup> صا <sup>و</sup> آرد شی مقرب بقول محمد <sup>و</sup> ابن عباس <sup>و</sup> ریح <sup>و</sup> العنه <sup>و</sup> علیون  
 صحیح است از در سب <sup>و</sup> در <sup>و</sup> عرش <sup>و</sup> بقول امام <sup>و</sup> ضعی <sup>و</sup> کس <sup>و</sup> در <sup>و</sup> التندی <sup>و</sup> بقول  
 مقاتل <sup>و</sup> ساق <sup>و</sup> عرش <sup>و</sup> است <sup>و</sup> بقول <sup>و</sup> کس <sup>و</sup> بهشت <sup>و</sup> است <sup>و</sup> چون <sup>و</sup> حکما <sup>و</sup> نیکان <sup>و</sup> را <sup>و</sup> با <sup>و</sup> کسان  
 برند فرشته <sup>و</sup> کان <sup>و</sup> مقرب <sup>و</sup> از <sup>و</sup> در <sup>و</sup> آسمان <sup>و</sup> چو <sup>و</sup> بود <sup>و</sup> نند <sup>و</sup> تا <sup>و</sup> آن <sup>و</sup> که <sup>و</sup> جا <sup>و</sup> می <sup>و</sup> باشد <sup>و</sup> ان <sup>و</sup> الا <sup>و</sup> بر <sup>و</sup> الیغ <sup>و</sup> نعیم <sup>و</sup> را <sup>و</sup> این  
 نیکوکاران در آسایشها باشند در بهشت <sup>و</sup> علی <sup>و</sup> الا <sup>و</sup> در <sup>و</sup> کس <sup>و</sup> بنظر <sup>و</sup> وی <sup>و</sup> بر <sup>و</sup> خنهای <sup>و</sup> الیغ <sup>و</sup> مرصع <sup>و</sup> بد  
 و <sup>و</sup> با <sup>و</sup> قوه <sup>و</sup> بر <sup>و</sup> آن <sup>و</sup> تخ <sup>و</sup> با <sup>و</sup> ضمیم <sup>و</sup> ها <sup>و</sup> باشد <sup>و</sup> نظر <sup>و</sup> می <sup>و</sup> کنند <sup>و</sup> سو <sup>و</sup> نعم <sup>و</sup> با <sup>و</sup> بهشت <sup>و</sup> و <sup>و</sup> مملکت <sup>و</sup> و <sup>و</sup> ایشان <sup>و</sup> که <sup>و</sup> بر <sup>و</sup> در <sup>و</sup> دنیا <sup>و</sup> باشد

در  
 در  
 در



بی نظیر بود بپند این لیگان گسائی باشند که هر چه صفت نمایشان را فرموده باشد  
 بکنند و آن هر چه ایشان را با آن داشته باشد استند و اگر بد کردار باشند و با خرد و عیب  
 کم باشند از آن بر آن بودند تفریق و جوهر نعمه النجوم شفا توان محمد مد رو لها  
 شان تاز و کی نعمت ها و اسایز با بعض همه آفتاب با باز و بعض همه ستاره  
 کان باشند یسقون منی رطیق حاره شوند اون شراب حاره یعنی آن شراب  
 برشت خالصی سلطه به آمین شوی سفيد کرد و بچ معرف نبا شده و همه منفعت  
 باشد مختوم در رصد شده تا است بهم کسی از نزد سید مگر است ال  
خطامه مشکی مهر بر کوشی باشد یعنی آخر مزه وی بوی فشان باشد الکرام اد تقنا  
منه و خر کی فلیتینا نسی المتان فشو بسن ان نعمته با خو انند خو ان نمایند  
 کان یعنی کو این نعمته را طالب کنند آنرا طلب کنند کان التناسی لجنت کون  
 در چنی خو ان نمایند یعنی عمل صلح پوشی گیرند و ان را بر ورد باشند شبه رون  
 همت شماره نیاست و یکدیگر را حسد می برند و هون ناحوه چکنید ان برای وینا  
 و شما ابیح بر و این نعمته بگشت نیست همچینی چکنید بیت کر شای و حسد بر پیر  
بر کینی رشد بدر انت انبیا سفر و در میکنید از بر کند نیاید و سجد ان بر خان جگا  
بمت حاص ن شودید و در کار های دنیا عدله با بسیار رضی میکنید و ان بر کند های  
حدا تم در ان بقی نی می بید و مرا جم و آمین ش منی تسبیح باشد ان چشمه که  
تا کمان تسبیح ست غینا ایشین بھی القربون چشمه ست آن تسبیح که بیا شامند  
ارو کنده کان مقرب یعنی بر کنند کان امر خدا نعم در خیالی شما فند ان

سنا



وارد گناهان صمدی بودند عبدالمعز بن عباسی دروغ گفته گفت سیم مخصوص مقربان  
 بالشر و صیقلی بشتیان از آن در شراب خود بیامرزند تا لذت آن را میوه شود و چشم  
 تسمیم از لایریشی فرود رود و بگویند که ایشتیان فرود آید و شیرین ترین شراب  
 بهشت است بیان کرده اند که که زان بود همان چه میوه در دنیا آن الذین اجر  
موا بدارت که آنکس که میوه ندهد که از شراب در دنیا آنچه در دین مغرب  
و ابو جهل و یاران ایشان کانوا من الذین یفخخون بوهنک می خندیدند بکس که  
ایمان آوردند از نفس خود بوهنک بلاهی و صمدی و عمار و غیر ایشان  
روح اله عظمی و می گفتند که ایشان ایشان اندر کز حینی گفته اند بودند بویب توانیت  
بدر ایشان صالح صابر عقاب بدکنه و ایشان را عزیزان و صاحب شوی و باو طالبان  
آخرت نقران صالح صابر خود بوهنک تازند شفاعت ایشان محروم نمائی و اذام و ابراهیم  
یتقائون و جهنم گذرانند بوهنک بایران بر چشم با اید اشاره کنند و فوس  
میدارند و مخر که میکنند بوهنک بایران و اذ انقلبوا الی اهلهم انقلبوا الی اهلهم  
و چون بار کردند که در آن با اهل خودشان با کافران و کفار و کفار و خندان  
و متکبران و فخر کننده گان از جهت حال و نعت که در آن در جهان و ازین جهت که  
با فیران مخر که کردند و فوس و اشته اندر شاهمان باشند و اذ ارا و هم  
پسند که در آن موهنک قالو که نیند ان او الاء لعل الوی بدارت که این موه  
منان گمراهن اندر و از دیان کارانند که بی رویه م میکنند و بسیار است از منکران که در ایشان صالح  
معتقدان که همچنین میگویند و از عذابت و سفاقت صحبت اولیاء اله صمدی باشند و بعد از آن  
خدا آنم امکان شوند ظاهر حال این طائفه را می بینند

دشمنان و مغننان و متکبران  
 و فخر کننده گان،

ایشان را نیتند



و اما از حال باطن ایشان خبر ندرند با ایشان خبر ندرند **بیت** ای بسا کسی که صورت او راه  
 راه **تصویر** صورت او بر بدن **صورت** نشی ویدر **معنی** مخالف **ان** **صورت** **فردا**  
 کز این **کوه** **عاقل** **قلب** **الو** **عنه** **عرش** **الس** **و** **ما** **از** **سلطان** **علیهم** **حافض** **و** **ان**  
 کافران فرستاده نشدند بر **مؤمنان** نگاه بان باشند و ایشان را بان دارند از آنچه  
 ایشان میکنند **فالیوم** **الذی** **ان** **خواهی** **الکفار** **یفیض** **کون** **بسی** **و** **ان** **روز** **قیام**  
 مت آن کسانی که ایمان آورده اند در دنیا می خندند بر آن کافران **یعنی** **کافران** **را** **مد** **عذاب**  
 و عقوبت قیامت می بینند **و** **شاه** **میلند** **علا** **الارک** **تفرق** **بر** **شبهای** **آراسته** **یعنی**  
**در** **رو** **با** **و** **صیبر** **هک** **یا** **قوت** **و** **رود** **ید** **شسته** **فین** **ان** **بشت** **بر** **و** **لا** **خیا** **ن** **که** **مد** **تش**  
**در** **خ** **سوزان** **میر** **ند** **چنان** **که** **لسلی** **آیا** **بر** **آیند** **و** **میر** **ند** **چنان** **که** **خود** **مد** **بشو**  
**دی** **کی** **مؤمنان** **شاه** **میشود** **و** **می** **خندند** **هم** **ثوب** **الکفار** **ما** **که** **نوا** **یفعلون**  
**بد** **است** **کج** **راه** **شوند** **ک** **فران** **آن** **چ** **بود** **ند** **که** **میر** **ند** **در** **د** **تس** **و** **افترا**  
**تثویب** **جرا** **ادون** **لب** **ب** **الله** **الرحمن** **الرحیم** **کافران**  
**می** **رسیدند** **قیامت** **کی** **خود** **میر** **ود** **وجواب** **آمد** **که** **اذا** **السماء** **وانشقت** **چون**  
**آسمان** **بشکافد** **و** **بار** **بار** **شده** **بر** **ک** **یعنی** **افند** **لا** **میت** **آن** **رود** **و** **اذ** **نفت** **الارض**  
**و** **دهقت** **و** **شند** **آسمان** **فرمان** **خدا** **توب** **و** **قبول** **کنند** **و** **است** **آسمان** **را** **که**  
**فرمان** **خدا** **توب** **قبول** **کنند** **چنان** **که** **آفریده** **اوست** **و** **اذا** **الارض** **مدت** **و** **هم** **و** **مینی** **و** **کشید**  
**شود** **یع** **چون** **قیامت** **بیاید** **زمین** **را** **بار** **کشیده** **شود** **چنان** **که** **سختی** **از** **ان** **کنند**  
**تا** **هموار** **شود** **و** **هر** **ک** **ایچ** **کوه** **بالا** **و** **بیست** **گاند** **و** **بعقل** **الکشت** **تفاوت** **نا** **هموار** **نماند**

تثویب جرا ادون

تا خلق



تا خلق هر که بجز خدا که مدبر آفریده است و الوقت ما فرمایا و انذاره انهم هر اوست  
 از گنجهها و مرفهها و خلقت و خالی و تنهای شود زمین در روز قیامت و هیچ چینی نماند  
 و اذنت لریها و صفت و شنود زمین ره حکم خدای خود را و سن است که فرمان بر او را  
 کند مصلحت عمدا و جبر الا اعمد است <sup>بیشتر</sup> اگر کان من الامور کذا الی لتبغثنی و لتحاسبنی  
 یعنی چنین باشد که یاد کرده ایم شما ننده کرده شوید و حسب اگر کم شوید بنیکها و بدیدها  
 یا و یها الانسان ای اهل الکتاب که در حق الی بی که طایر است که تو کار کننده بر روزگار  
 رخصه و کار کردن محلیه بس بنده برو قیامت <sup>بیشتر</sup> جبر او ان خود را نیک و بد الکلیج  
 کار کردن و قیل کار رنج کردن الملائکات میرت یعنی هر چه میکنند جبر او بوسی خواهر رسید  
 بس نیک از ایا طره و گفت جبر جلاله فاما هنی اوتی کتابه <sup>بیشتر</sup> بیخنده اما آن کسی که  
 هاده شود نایه و در بر دست راست <sup>اولی</sup> و فسوف الی الی بس نایه  
 شما کرده شود و میرا شما نایه یعنی هر چه شود بر او کار و در انا ما اگر صاحب  
 کرده شود هر عدل انقدر و بنقلب الی اعدله <sup>بیشتر</sup> و بیان کرده در بهشت بسو کف  
 خود که مود یعنی بوم بیشتر مدد نیا و آنچه صورت بر او <sup>بیشتر</sup> آفریده است ان خوروق همور  
 بسا آتینی و ریاحینی و عبد الی بنی عباس <sup>بیشتر</sup> الی المعنه کفیت جعونی خوار بر صورتی که بنده خود  
 را حسب آسان کند نیکی و بدیدها بسو کنی ویرا کو یک که ان بنده هنی چنین کناره کرسی در ان  
 وقت در ان جگه یعنی بر تو برده نده یریم و استغفار میگوی نشتر الی مریدیم بنده آن نام را  
 بنهانی بخواند باز نام <sup>بیشتر</sup> نیکو او بدست راست او بدست بر بنده بگوید صحاوم <sup>بیشتر</sup> آخر کتابه  
 بیاید و بگوید نام مراد بخواند نیکو با مراد اما هنی اوتی کتابه و لایه ظهره و اما ان کسی که هاده شود

76-66 کزنده

کهار  
نمک

کاهای بیاید



شور را طلبید ملاک شدن خود را

نامه او را از پس پشت او نسوزانید و خوب او یعنی اسم را بی در اینه او بخواند  
شور را یعنی بطلبید ملاک شدن خود را یعنی از آن میدید که کاشان زنده نشود همیشه  
مرده بودی تا صد آتش هودن در نیامدی چون کسی را نام از پس پشت منند  
کردنش را بر تابنده تار ویشی پس پشت شود و دست جب را بستند و بسو پشت  
آزند و دست راست را غسل کنند و نام هر دست جیش اندر قراة عامه واجب  
عمر و عمره بیفعل بفتح یا است و بقره قرأ بیفعل بضم یاء فتح هاء و شید لام بلفظ مجهول  
خوانده اند و منی اگر چه ناست باشد نامه بی بدست راست دیگر اند بیان کرده  
بجی سبب کافر از بدست چپ هاشم گفت جلد جلد آنه کان فاجله مشر و لا بدر  
ست که بوجه ندان که فرکان در میان قوم خود شاهمان رشت در آن آغوش خود کار  
کردند و در آن شریعت نداشتند و نم خون نم و نم آخرت نبود نشان و هر چه میخواست  
میکردند و مال مردم را ناهومی کردند خون ناهو میگردند و در راحت آسایشی  
خود می بودند و مو و منی نمناک بود و زنان ابرو و ترسان از پروردگار و بگنای  
و عتاق اندک قناعت بودند **بیت** ملله نیاتت پرستان را حلال ما غلام خلک  
عشق لا یزال در یک فرکان تیامت را مگر بوند چنانکه خبر در جلد اول آنه طن آن  
لقن یخورد بلای رب که بر بصر ابر رسته که کافر در دنیا گمان برود که هرگز نمیرد و بار زنده  
نگاه بین میگفت من هرگز بعد از مرگم زنده نخواهم شد و هر چه میکنم حساب نخوا  
هد شد و تقیب مع منی نیست که از منافقان و از اهل بدعت و حرام خود که هر چه یابد  
بگیرد و بخورد و از شیعیان زمانه دور باشد که ایشان در صفت منکر قیامت اند و سیاه  
بر آن

لقن یخورد غیر و یابد زنده نگردد

بسیار است



وقت باشد که خود را بیدار کند و بماند و گویند خمسی مالها خلق از انسان است  
 و همه دنیا یکی بنی فاطمه است و علم را و اهل حق را و دشمنت میراند و میراند  
 بسیار میگردد **بیت** ای سکه ایلیس <sup>کدام بودی</sup> آدم از کت <sup>بسی</sup> بزورت نیاید راه صفت  
 آبرو در در باشی از این نوع مردم و خدمت علماء محقق کنی تا ایمان بنیاد ندی  
 نمود با هم منی ذکی ظاهر هم الرفض و باطنهم الکفر <sup>الکفر</sup> الخفی و این طائفه را مردم که  
 گویند و مذهب باطل نشان کسی نداند در وقت سلطان محمود مغربی بسیار پیدا  
 شده بودند سلطان ایشان را بر انداخت با در حدان سلطان سبغی صاحب  
 ظاهر کردند شیخ الاسلام احمد جامی رحمه الله علیه ایشان را شناخت و سلطان  
 گفت تا ایشان را بر انداخت و حق تو از بر سر رکون گفتی که فرم قیامت  
 میخورد بود سوگند یاد کرده احوال و اطوار بسیار آدمی خود هر کشت و در هر  
 آن که حال حق سبحانه و تعالی بنا بود بحال آدمی و قادر بود بر زنده کردن  
 او در روز قیامت بسی گفت جل جلاله فلان بسی نیست چنانکه کافر میگوید آمدن  
 قیامت را مثل شوهر آتش با شوق سوگند میخورم بمرمت شوق و شوق  
 آن سرفروست که بعد از نشستی آفتاب بیدار شود و قیاس غیبت که بعد از  
 سرفرو پیدا شود و این روشنی ترست و قیاس هر روز مرادست و الیلد مع و شوق  
 و بخت شب و آنجا در او که کند از مخلوقات که در شب آرام گیرند الوستق که کون  
 و القرفاق است و بخت ماه همه بکن جمع شود نور و تمام شود یعنی در ایام بیضی الاتساق  
 بهم آمدن و تمام شدن لتری بکنی بغم با خوانده شود و معنی اینست که هر ایام بر نشیند شما

۲  
 ۲  
 ۲

الوستق که کون

عقده



طبقاً یعنی بر حال از حال یعنی بزرگواران حال بحال بعد از آنکه بحال  
 هر که رسید و آن پس زنده نشود و بحضرت قیامت حاضر آید و حساب  
 و کتاب بشنود و حرط را در دهنش را در پشت را در میان او را بشنود و بداند و میرا بر حال  
 با تا هر دو جای و بیرون آید و کفر بفتح با فوازده شود و کتب کثیری قراة این کثیر و جزوه  
 و کساست و اول قراة با قراة است معنی چینی باشد این قراة که بحمت این  
 جزوها تو محمد بر کبر اسمها طبیعت از او بر طبق یعنی در شب معراج و اما مختر  
 الدین را از هر معالم تمسک باین آیت که هست بر حقیقت معراج رسول الله ص و در  
 کتب کلامیه مذکور است نیز امام غمگین گفت که در شب معراج رسول الله ص است  
 هشت هزار ساله راه را قطع کرد و امام فخر الدین رحمه الله علیه در معالم گفت است  
 که این قطع مسافت بعید را از آنکه مدته محال نیست چنانکه بعالم قدیمش معلوم  
 شده است که آفتاب را جسم عظیم است که هر دو شصت باره گردش در زمین است و آن  
 مقدار وقت که اسب تیز رفت و وقت دویدنش قدم بنهد و بر او مقدار از معالم  
 راه را قطع کند و در آن حدیث آمده است که رسول الله ص ان جبالاً من سید که وقت  
 نماز شد گفت لا اذین و لیل است بر حقیقت این سخن بسی اگر جزایات الهیست در روز  
 بخوابان این مقدار مسافت در یکی شب قطع کند بحال نباشد و پیش او لیا و الله بن  
 ظاهر است چون ارواح ایشان را عروج می افتد از جوارح طیور سماوی و در رحمت الله  
 منقو است که فکر معراج بسیار کرده در مجلس خود و خود را امام شمس العارفین سما  
 و نذر صاحب و قوی قرآن رحمت الله گفت مرغ و لعلش انی ایشان در راه برای آن  
 بسیار یاد کرده اگر تو خود را بدان که هست و کیست امثال این جز با بر تو رسیده شود

ع

یونان آتش آرتوق اکر  
 مرتبه دنیا بیکرین قدر پنجم  
 باره در



بیت

وامثال اینهم معابر توپوشیده مانند بیت کرمی هان بچون لاجون خود ندان  
 تو کم خورن یا بچون جهان جمله علمه باینت این حکم بدان من کیم در راه یقینی  
 اللهم ثبتنا علی تعدیق الانبیاء و اولادنا قضا حواله اولیا و صورت ذالجمال بیان  
 کوه حال آدمیان را بس از آن سو کند یاد کرد که قرآن کفر خود را ترک نکرده ایم  
 نیارده اند گفت جل جلاله بطریق استغناء از وجه تعجب فالهم لایه منون  
 بس چه بود است این کافران که ایمان نمی آرند با وجود جنین دلایر عظام و برتر اذ  
 دیوم یعنی لغتی کجی مع این با شد که هم بود است این کافران که ایمان نمی آرند بجه  
 رسول هم و اذ اقر عظیم القرآن لایسجدون و هم بود است مرین کافران که خوا  
 نده میشود بر ایشان قرآن را سرب سر زمین نمی آید یعنی همان نیکو دارند و انقیاد  
 احکام شریعت نیکند و قیامت را فکر میشوند و مصطفی هم این آیت را بر خوانند  
 سجده میکرده بی الذین کفروا حتی لکم کافران میگویند قیامت نخواهد بود نیست  
 بلکه چنین است که ایشان میگفت یون دروغ گوی میدارند بفرمان ترا ذالذکر  
 اعلم بما یوعظون و خداوند تعالی است با آنچه شان پنهان میدارند در عمل خود و  
 جمع کنند رسنه خود را لایعاده نگاه داشته چو در طرف نبش هم بعد از آن  
 بس مرده بر نشان بطریق استسند او خبر کن ایشان را بشت کنیم و در هنگام و جاده آن  
 در و درج الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات استثناء منقطع است لکن آن کسانی که  
 کویدند و عمل نمایند که در این آیه خبر نمی آید در شان راست من حکم هر دو که نشود با خبرند سدا لکن

بریدت منت زاهدان بعد  
 بسم الله الرحمن الرحیم و السماء ذات البروج بحسب  
 آسمان با برجهای یعنی در راه بروج که

در  
 در



تمام ز نور و جوهر آتاهوت هر رشتی رود و یاسنی یکی رود و یاسنی صورت و بیاض است  
 نه روز آفتاب یک برچ را قطع کند و ماه بیست و هشت روز باشد هر دو  
 شب آخر ماه پوشیده کرده آفتاب یکی سال با بتران فلک را قطع کند و ماه هر سنی  
 رود و بیاض است نه روز فلک را قطع کند و این هلیاست بر کمال قدره آفریده کا خدا عز و  
 جل از این سخن معنی سو کند یا در با آسمان با بر جا و بقول دیگر است از کان مراد است  
 بدانکه بر چه عبارت است از یکی بخششی در دهه بخششی آسمان و البیوم الموعود و  
 بحمت رود و حده کرده شده خواهد آمد یعنی قیامت و است ایضا بحمت گواه یعنی  
 رود آفرین است گواهی میرسد بر علمها و مشهوره و بحمت حاضر آمده شده  
 و در بعضی آرد در غیره که هاجیان و فرشتگان در کف حاضر شوند بوفات و غیر این  
 گفته اند و جوهری قسم مقدر است یعنی بحمت چنانکه شمان نه کرده شود بعد از  
 مردن و قیامت این چنانکه که فراتر از اعدان کرده خواهد شد و قیل جوهری قسم  
 اینست که قتل المؤمنین آل الأعداء و بحمت این چنانکه لعنت کرده شدند  
 و از رحمت حق تو دور شدند یاران خندق الأعداء و هو الخندق و اهل الخندق  
 اسم که فرمودند مؤمنان را بعد از آنکه میگردانند این خود را بار کرده و این مؤمنان  
 از زمین خود بار نکشند و آن که فراتر نام برده میشود انظما نوسی رو  
 ی بود و وی را یوسف و نوسی بود و سیوا را بخت نخر بود و فارسی که  
 خندق عظیم کرده بودند که در آن سوی جهنم بود و پهنه های در ده که بود و دلیل  
 بر آنست که در آن بودند مؤمنانی که از این زمین بر نکشند و بر اولان خندق انداختندی

658  
 540  
 488  
 1686



ناما بود همان هیچ فرزندی که در بهشت در آمدند و درین سوره آن را دست  
 در بخوانند هر که بود و آن مو و منان در بخواند بر زمین عیبی هم بود و آن ظالم  
 جهنم و آن نیکو را زمین بر آن رفت و مو و منان را بسوخت و الجبل را بسوخت و سب  
 آن بود که هر که مو و منان و قوم عیبی هم در بخواند آفتاب بود در میان جهنم  
 ن می بود و بسیار آن جهنم را برکت و مسلمانان و بدین عیبی آمدند و این مسلمان  
 جهنم را بر آتش و خنجره عظیم کنند هر آتش که در هر که از این ترسای بر نکشته ویرا  
 بر آتش انداخته و این واقعه پیش از رسول مکه بود که در آتش آمد و هیچ حرف  
 نرسد تا دینی را آوردند و در آن روز شش ضوا و هفت خواتم تا از دینی بر آمد  
 از آن فرزندانش فرزند گرفت که ما را در هر کس که این آتش نیست همه کس است و  
 دریا چینی است بتوجه ابن کعب آن کس که در آتش انداختند و در هر کس  
 بودند و بقول کعبه مغنا هر که کسی بودند بعد از آن آتش را بانه زو آن خدا که  
 برون آمد و در آن زمان گرفت و هم را بسوخت و این لاقا صبح بعد از عز نوی رحمت  
 الهم علیه در تغیر ضوا و اول است در تغالیر دیگر نیز مسطور است و طول بود ما  
 مختصر که صیم انیس بود منی انیت که در بلا و ظالمان صبر کنند و از دین مسلمان  
 نروند و تو که و صاک ظالم نشود و از مبتدیان در بارش و از برای دنیا ایشان  
 را خدمت کنند تو کل بر حق سبحانه و تعریف کند کسی که او را غم دین و متابعت سید المرسلین  
 بود هم غم باشد و هم گم آید حکیم غم نوعی گوید رحمت الله بیت مسلمانان مسلمانان  
 مسلمانان مسلمانان و درین آیت بدو میان پیشمانان که در هر که جهان بر وی و بر غم و خدمت را

عین

در این سوره خداوند متعال را  
 در این سوره خداوند متعال را

شمال

این سوره را  
 این سوره را

این سوره را  
 این سوره را

این سوره را  
 این سوره را







بسیار مدتی تندرستند و در شش ناله اند مگر باین جهت که ایشان ایمان آورده اند  
و کما که موصوفین است به صفات کمال و منزه است از نقصان و در حال بیخ می باید که  
همچنین گمان را دور است هارند که ایمان آورده اند بجزای تو و در شش گفتند ایچ کس  
بشاید که آنرا که در حال کس می کنند و صد بر بند برشان نصیب معنی اینست

بدستان خود تو و در شش گفتند و صد بر بند برشان نصیب است پس تو ای ناسته او  
در جسته بر نواع بر صد بر گشته با آدمی نشانی آن تو باری می کنی با ملائک و ملکات  
میکنی ابو جهل صفت مباحثی ابو بکر و صدید که از صفت با نش تا ان عاشقان ما باشی

اما است که برین رفته است که هر صفتی از نفع باشد که بوستان عارفان از آن  
در بار منکران آن میخورده و تو هم حال کافران را هر دو گفت جل جلاله ان الذین

فستوا مؤمنین و المؤمنات بدرستی که کسان که عذاب کردند مردان مؤمنان  
را و در ثانی مؤمنات را و در خندق می انداختند از آن تمیتو بوابی تو ب

نارند از کفر و از گناه برکشند فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الهم بقای  
مراشان راست عذاب و دروغ و مرین کافران بود عذاب آتشی سوزان و در دنیا که

هم ان خندق آتشی پرور آمد و مرشان را بسوزخت تا همه خلق بدانند که آتشی  
بوزمان او است حق سبحانه و تم صفت مؤمنان که در وقت جل جلاله ان الذین

آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار بدرستی که آن کسان که  
ایمان آورده اند و عمل کارهای نیک کرده اند ایشان را باشد بوستانها که میرود در دیر و در خندان  
چو یا خلی الغنم الکبیر انیت استکار برین که بیع آن مؤمنان که با آتشی آخرو جبر کردند مرشان ایبارند

بسیار مدتی تندرستند

عین

بسیار مدتی تندرستند

بسیار مدتی تندرستند



باشت جاودان و خدا صی یا نعتی از عذاب ابدان بطشش بر یک لشکر بدست که  
 که نعتی خدا که دست است البطشش که نعتی بسختی از نیر و یحیی بدست که خدا  
 تم آفید خلق را با هر یک بار زنده کند بعد از مرگ و قیل عذاب کند که فرخنده در دنیا  
 و بار که در عذاب برشان صد آخرت و و هو الخفور الودود و آن خداست که نیکی آ  
 مر زنده مودعنان را در دست هارنده و دستان خویش است و قیل امر زنده عاهیا  
 ست و دست هارنده تو بگم کنده که نست تا توانی دست او را دست هار

یعنی مودعنان را که دست هارنده دستات خا صی او را در نجان املاک شود **بیت**  
 ای کس ای که صورقه راه راه که قصد صورت کرد بر لب راه و دستان او را دست هار

و طالب صحبت ایشان باش **بیت** از کلیم حق بیا مودا که **بیت** بی جرمی گوید در مشا  
 که کلیم که میروم تا بجهه البصر من منی تا شوم مقصوب سلطان ز منی با هیننی جاه

و چنین پیغامبر طالب خضر لا خود پیغمبر سالها برزم به پرو بالرها هم از آن سالها  
 سالها تو مبین این پایها بر زمین که از آن برول میرود عشق یقینی ذوالعرش

آن مجید خداوند عرش بزرگ است ایچ هر آن مخلوقات همچو عرش نیت الحمید  
 بزرگ هرزه و کسا بکسر و خوانده اند و باقی قرآن بضم دال خوانده اند فقال کما

پدید کننده است آنچه خواهد که را بر هر نسیب تو نیت که حد بری و لایح باشه قسمت  
 آن قسمت قسام بیه و بیج مگو حج کار بشه شود چون تو بیج از این حدیث

الجنود بدست که آمدت سخن لشکر که فرعون و شود و آن شراعی فرعون و شود  
 یان بودند که ما ایشان نیت که درم بعد از بزرگی که خزان این نیت را نین و ملک خواهم

لا منی بجمع زمان نعتی اله

کرم بل

بسم الله الرحمن الرحیم



که در این کفر و انحراف کذب بی کس که کافر شده اند در انکارند بآن خداها را با وجود  
 آنکه میدانند و مکاره میکنند و ایمانی آرند بقرآن که تارن آیه است و کتاب عزیز و فرقان  
 شریف است و الهی و الکریم محیط خدای تو همان است بحال این کافران و تواناست  
 بر ملاک در این نشان را از پس و پیشی ایشان محیط است یعنی که هر که ایشان را گرفت  
 است که نتوانند که بخت از خدا یا او بر حق و قرآن مجید که چنانست که کافران میگو  
 یند که قرآن شعور است و سحر است و ساختن خدای نیست بل چینی است که قرآن  
 بر دل است فی لوح محفوظ و ساختن خداست در لوح محفوظ نوشته شده است که  
 و نگاه داشته شده است از تغییر و تبدیل حرف و رو که کسی ندیده نتواند که رو کند  
 نیز نتواند که و عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که در اول لوح نوشته شده  
 است که لا اله الا الله و عهد لا نشکک الله صیغه الاسلام و محمد عبده و رسول الله  
 آمنت بالله و صدق و عدله در سوره دخل الجنة و عبد الله بن عباس گفت لوح  
 اولی هانم مژدیند سفید است و در اول کوی همخوان آسمان تان مینی است و  
 پنهانی از شرق تا غرب که از برای دیگر صبح کرده است بجوامع و مخالف اید با قوه  
 سرف است قلم از نور سیراد برش رسیده است و پایان او در کنار فرشته است که نام  
 او فریوست و لوح در لوح و لوح که نام است بالا آسمان ختم و امام نافع محفوظ  
 یعنی ظاهر خوانده اند بابت قرآن بجز ظاهر خوانده اند و اله اعلم لیس  
 و السماء و الطارق و بخت آسمان و بخت استار که شب پدید آید و برود نا پدید شود  
 الطارق شب آمدن دما از یکا الطارق و توهم هانی ای محمد که هست طالق هو ثقم بیان کرد و گفت

که در بعضی معنی قار و شولتیه

بالا کوی لوح است

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۰۱



آن کلمه نغمه است

بشمه در  
البغم القاقب ستاره کان روشنی تابان است و قیل مراد از طلاق آن ستاره است که شب

برود و جنی را برینند تا آرزوی آسمان نتواند برآوردن و قیل بمعنی زحل است و بقول بعضی

بر زمین مراد است و جواب قسم است ان کل نفس لما علیها حافظا ما معاصم و البین حار

و حمزه بتشیرید که خوانده اند و ان کلمه نغمه است و لما جمع الالمت و معنی چنین باشد که

بهرمت آسمان و ستاره کان تابان که شب پیدا آید یا بمرت ستاره که شب آید که

ست نیت ابرج تن مکرر وی است نکا ایان از حق تعالی و باقی قرابہ تخفیفه خوانده

اند لما را و اما ناید است ان مخفیه است ان ان متقل ای انم و الضمیر للشیء ان و معنی

چنین باشد که بمرت ستاره کان که بدرستی بر مرتع است از این نکا ایان از حق

تع بقول بعضی آن نکا ایان از فرشته گانند که اعمال بنده گان را بنویسند و نیک و بد

تا قیامت جز آن بنده برسانند و بقول بعضی فرشته گانند که مودغان را نگاه

میدارند از بلا و ان دیوان چنانکه در حدیث آمده است هر مومنی صد و شصت

مود کل اندک ویران نگاه میدارند چنانکه شیشم و عسرا نگاه میدارند از هر کسی نگاه

میدارند تا غایب که تقدیر کرده شده است چون تقدیر بر آید نگاه نه و لاند در

ادایه آورده است که اختلالی است در شمار فرشته گان نگاه میدارند آدمی را

بسی صد و معینی اعتبار نباید کرد هر چه در بعضی روایت صد است و در بعضی بیج

ست و در بعضی ششست و در بعضی صد و شصت است فلینظر الانسان

بی بنده آدمی هم خلق از هم آفریده است باز بیان کرده و گفت جل جلاله خلق

منی ما و در آنجا آفریده شده است از آب ریخته شده در هر ماهه را میخورد و حتی



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

من بین الصلوات و الترابی که برون می آید آن میان پشت پروردان میان استخوانها  
سینه ما در که میان دوستان است التراب جمع التراب چون حق تو خدا هم که  
فرزندی پیدا کند تو تو مشهوره قریب پرورد ما در برابر از درون زاری که ما با هم  
جمع آیند و آب پشت پروردان سینه ما در جدا شود آبی هر دو بهم می آمیزد و در حدیث  
آمده است که هر مردی در نطفه باشد و چهار روز در حیرت خون بسته شود و چهار روز در حیرت  
گوشته پاره باشد همچو گوشت خایره بعد از آن در فرشته را حق سبحانه و تعالی  
بفرستد درون شکم مادر تا چهار حکم را بنویسد که اولی آن که چه خواهد کرد و اجتنابی را که  
چند روز است و درونش را که چند روز در دنیا بنویسد که نیکبخت است یا بدبخت بعد از آن  
روح را درون در آورند صیغه تا آنده نشود نصیب تو انیت که بدایه اول خود  
در آنکه چه بود و آنچه شد اولت آن کنده بود و آخرت خالی بر کنده بس منکر میشی  
که شوی زنده چنانکه خدای تم پابنده است علی جمیع اشیاء بعد از آن که خدای تعالی فرمود  
یدرش اولی بار یاد دانه که در اندین آن اقصی را اینست تو اناست یوم تبلی السرا  
در روز یکم اشکاره که در شوم کار را پنهان را فانک منی تو تو و لانا هر من باشد  
دین کار از اینج تو و دیگر کننده یکی قول را در این کار را پنهان فریضه است  
چون غایب و در و در و غیر آن جنابت و غیر آنکه بقیامت اینها را اشکاره ساند که  
که است در حدیث است که رسول عم گفت سه چیز است که هر که او را یکی آرزو و ترک کند  
ولی حق تو نم باشد غایب و در و در و غیر آن جنابت و غیر آنکه بقیامت اینها را اشکاره ساند که  
تبلی باشد و الم اعلم نصیب مو یعنی انیت که باطن خود را بکلی ساند و از حاصلت با بدت و ادر قیامت

در باک تو در ده



تعداد بود

بیکبار

در این نیت

در این نیت

بأن محشور نشود **بیت** ما نك حشر حاله در آن روز كند، بچكان بر صورتی كران

نشود، حشر هم یعنی بر خسی زمان خوار، صورتی خوی بود در اول شمارگان انبیا

را كنده اندام زبان، خمر خوران را بود كنده در آن، كسیره كان بر وجوده تنافرت

هم بر آن صورت حشرت واجبست، **و السك** ذرات الرجع والارض ذرات العده

ع برمت با سمان یا باران و بخت را معنی باشكانتی که بشتگانند بکیاه و بر هر

خت و آنه لقول فصل بدرست که **المنه** قرآن سمنی خدای است جدا كنده است میان

حق و باطل و ما هو بالهول و نیت این قرآن سمنی بیوه و سمنی آدمیان انعم

بگیرد و نیت بدرست که این کافران حکم میزنند بر تنهای محمد بنوری را نندازد بگیرد

کندگانی جبران میگردانند و آخرت میسوزند بر تنهای محمد و جفای کافران

نقیب مودعی نیست که در مرکز و دشمنان و حشر حاله در آن هبیر کند و بحق

تم توکل کند که او کبر است جز ایشان را بر هر مدعی یتوکل علی الله فیه حساب

**بیت** انکم تقوی جرت عریان نشود هرگز **و انکم تقوی** چهاره بیچاره نخواهند شد

فصل الکافین اهل عمارت را دیدن می مملت در فرقت ده ای محمد را این کافران که

مملت اندکی یغی روزند هندلیمان در چاره ده و فرقت ده ایشان را و تعجب کنی

در عمارت بدر کندن بر شاخه ما نشان اهل کفر خواهم کرد چنانکه در جنس بدر کرم

نقیب بعویشی نیست که تا تواند عمارت بنزد کند و دشمنان خود و محبت

و عداوة خلق الا حق بینه و شرک کوید که ان مشرکان نیت هر محمدی را بوجه پان

شد و بولکان در وجه سبکی دهان هم بولسبه باشد **بیت** که کز نیت رسد خلق نیک

صفت الصدق  
شکافه

گزارش...

جماعه



راحت سینه از خشکی  
فرا بگردان

در این

سینه تنگ در میان

در راحت سینه در خلق و زنج اگر چه تیران گمان می گذارد ان گمان ها را پسند اول  
 خود بسم الله الرحمن الرحيم بفتح اسم ربی الاعلی بیا که یا کنی خدای  
 خود را که برتست ان ابره و استیلا نه بکمان و بقول بعضی بیگی یا در کنی نام ابره  
 در کار خود را و بقول بعضی دیگر بگوید سبحان ربی الاعلی بس فرمود رسول غم  
 در سجود بگویند و چون این آیت آمد که تسبیح با اسم بکی العظیم بی فرمود که  
 در رکوع بگویند سبحان رب العلم معلوم شد که لغز اسم را بدست ان ذی خلق  
 فسوی خدا که آفرید هر چه را با بس راست که هر مغفله را اجناسم خود ابره امی را  
 بشکل دیگر و اسب را بشکل دیگر و اینست که در هر یک از اشکال دیگر چنانکه می  
 بایست آفرید بکم بالغم و الذی قدر قدردی آن خدای که انداده که در رویها را و  
 غیر آن را بس راه نمود و طلب کردن چربی را با پنجه می بایست راه نمود بی اصل  
 کردن او را الهامات آفرید بر شان را و حیوانات را در طلب کردن و او را و غذاها  
 حکمت بزرگ است و در گشتن و کواشش آورد است چون ما را فعلی کور شود  
 الهام او هر حق تو مرد را که بر باد یا زبان بخشش تا پنا شود بس راه نمود بی اصل کردن  
 امام همزه و کسای قدر تخفیف خوانده اند و باقیه قرآن تشدید خوانده اند  
 و الذی اخرج المرعی فجعل غنما و احموی آن خدای که بیرون آورد هر گاه را بسبب  
 و تازده و بر کور یا جینی بس که در انیدر شمشک و آریزه در برستوران شمشاد و سمرقند  
 و هم غنمها امام که در تاشک بگویند در رستان ان خوشتر نفع گیرند و در تاستان او بسبب و تازده  
 تشلقة و بیلاقه او برای ستوران شمشاد بر آورد و ان برای شمانین است و در دوح بیا فرید جل جلاله

باصیه کور و ق اور و نمونه

از بران

امام کلین



سُورَةُ الرَّحْمٰنِ اِنَّ فِيْهَا لَذِكْرًا لِّمَنْ كَانَ يَذْكُرُهَا  
تسبی بس فراموشی ملین الا ما شاء الله که ملائکه خدای تعالی خود را که نسخ کند  
بسی تو فراموشی کنی او را اللفظ و معنی چون منسوخ شود فراموشی شود آنکه یاعلم  
لجبر و مایه مخفی بدرستی که خدای تعالی میداند استکار و پنهان را بسی آنچه خود را نسخ  
کند و بر تو فراموشی که مانند من که او است و انا بحاصل خلق هر چه را خود را نسخ  
کند و نیکو را لیس که در آسمان کنیم ترا عمل نیک را یعنی آسان کنیم لاه بهشت  
را یعنی آردین با آنچه آسان تر از آنچه ثابت است با آنچه درین آیه نسخ کنیم  
فَذٰكِرٌ لِّسِ و عِظْ كُوْنِ تُوْتِرٰنِ و شَرِيْعَتِ اِنْ نَعَمَتْ اَلذِّكْرٰكِ اِكْرَسُوْهُ بِنِدْوِ  
و عِظْ اِكْرَسُوْهُ نِدْوِ اِكْرَسُوْهُ اِزْوَ اِو اِهْلِ يٰمِ اِن اِسْوَدَّ اِرْدَاكُ فَرٰنِ و اَلْاِن اِو حِجَّتِ  
با شد نغیب عالم حقان نیست که عِظْ بگوید اگر چه فاسقان از اهل عالم را از آن  
سخت آید و نفع نبرد از این آیت دانسته میشود که عِظْ و نصیحت را با هیچ وجه  
ترکی نتوان کرد و تقدیر آن نفعت الموعظه اوله تنفع مکنذ افسر الموعظون بعد  
بیان کرد که اسود بردارد و کز اندازد و گفت جل جلاله پس از آن من نغیب را این  
بند بگوید عِظْ که از خدای بتسد و یقینها الا شق الذی یقین النار  
الکبری و در شعور او عِظْ دهند لا قبول نکند بد بختی که در آید در آتش بزرگی  
تر که اغتاه باران بی آتشی دنیا دیاوه باشد در کرمی تم لا یحوت فیها و الا یحی  
بس آن بر بخت نگیرد در درون تا خلاصی شود از عذاب و نیوی نبرد نیستی  
که در آسایشی باشد یوع آن اسخ عذاب و چنان باشد که هر صند و جان کند

کلمه جدا

منوم

چنانکه



چنانکه چار راه عرف میگویند که در نه است و نه مرده نیست توانست که ا  
 زین آیت و عطا و نصیحت و اعطان و ناصحان حقان را ترک نکند و ان نشان  
 نکرین ما و ایشان را بدین دو شیمان نداری این فقر میگوید که بند و نمودنی طالب  
 همیشه در طلب <sup>تا چنانچه</sup> کمال نصیحت و بند باشد در اول حال ان بدر و صا و بعد از ان  
 استاده و بعد از ان شیخ بعده ان الهم الهم <sup>فانهم بها</sup> فخر و عطا و تقویا <sup>بها</sup>  
 بسیار گسارن باشند که ان رفتی بوعظ عا <sup>در نزد</sup> بواعظان حقان بحقارت <sup>و جود</sup>  
 نظر کنند و دشمنی کنند فاما حافظ و معینی شان صفت می باشد آن در شین  
 ایشان هیچ زیان ندارد بلکه دیر از بیان کند **بیت** چراغی را که این روز فرو <sup>را</sup>  
 هر آنکس که تف کند <sup>در وقت</sup> نیستی بسود <sup>د</sup> که به فرمان کویا کرده و بعد از ان بشی  
 را نیز یار و صیغه فرمان برهاریان را یار کرده گفت جل جلاله  
 قد افح منی تنگی بدرستی که نیل بخت <sup>پیش</sup> شد و خلاصی یافت از عذاب آنکم و غفل  
 تبون کرده و هایل شدن گناه و ذکر اسم <sup>بر</sup> فصل و خدای تعالی را یار کرده نام او را  
 گفت و همان گذار یعنی الله اکبر گفت و خدای تعالی بزرگ یار کرده و کار کرده  
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت برستگاری یافت آنکم صدقه فطره او <sup>در</sup>  
 اول روز عید فطر و تکبیرات همان عید گفت و همان عید گذار و در گشتانی آورده است  
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت باکی ندارم اگر در نامه خود همین آیت را یا بسم <sup>رتاب</sup>  
 قد افح منی تنگی و بسی چون صدقه فطر و عطا و عید با تکبیر یا آورده مرا همین بس است بخاطر این  
 فقیری آید و الله اعلم که درین آیت ایشارت است بمنان اول سلوی اول توبه و تنگیم نفسی و بار است

کافور  
 در روز عید



از صفات فزیمه و کتاب صفات حمیده در دم مداومت ذکر سابع و قلیح در وحی  
در کتاب بس که سید بن بشامه قد افلح من تنزل انشاره بلعلست و ذکر اسم بلیه  
بر یوم نصابه سیوم چون سلوۃ میوه بود منی است قرۃ معنی فی السلوۃ ایضا  
اختیار تیلور لار  
رۃ باین است بر تو <sup>و در</sup> نزل <sup>و در</sup> الحیوة الدنیا ابو عمر بیان غایب خوانده است و با  
سے قرآن و خطاب خوانده اند معنی چنین باشد که شما که قرآن بر میگزینید مانند  
کای نزل علی ترا یوم دنیا را بر آخرت و در عطا و بند حقایق را قبول نمی کنید الا قرآن  
و الا قرآن و الاخرة خیر و ابغی و احوال انیت که آخره بهتر است از دنیا و باقی  
بس که مود منی باشد این را بدانند بر ابراهیم حق سبحانه و تعالی بیان کرده که سبب  
وهو را قبول ناکردن و در بیعت دنیا است و عصب جاه و سلطنت حکومت بسیار  
از امیران و بسیار دنیا داران باشد که هرگز بر عطا اهل حق نیایند به عرفی و بسیار  
رفیقان صالح باشد که هرگز ترک ندهند قال هم حب الدنيا راهم کفر خطیبه  
بیت عز و ثنا سلطنت سر بحیات می کشد فقر و فنا و مسکت در راه مات  
می کشد ان عهد الفصحی الاولی صحیح ابراهیم و موسی بدر است که آنهم  
هرین سوره یا مکریم از وعد و وعید و دلایل توحید و غیر آن باشدیده است  
در کتابها پیشین که این کتاب ابراهیم و موسی است که بسم الله الرحمن الرحیم  
هل اتیت حدیث الغایت بدر است که آمد ترا ای محمد سمنی قیامت که  
زود پوشده است در همه چاره ها را و بقور و یز غاشیه نام قیامت است یعنی نام در و فرخ  
ست زود پوشنده است در همه کارها چون در قرآن قیامت را در هزار جای